

ثبت است به ساق عرش و طاق مینا  
نامی ز خدا اگر تو باشی بینا  
خود کرده به نام خود جهانی ایجاد  
تا آنکه برد به کار، نامش دانا





تألیف

نعمت الله صالحی حاجی آبادی

صالحی حاجی آبادی، نعمت‌الله تولد ۱۳۲۲ -

سفرنامه بزرخ / مؤلف نعمت‌الله صالحی حاجی آبادی - قم: گلهاي بهشت . ۱۳۸۲  
ISBN: ۹۶۴-۹۴۶۶۳-۹-۸ ص. ۳۴۴

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فنيا

كتابنامه: ص. ۳۴۳-۳۴۴، همچنین به صورت زيرنويس  
۱- بزرخ، ۲- مرگ، ۳- زندگي پس از مرگ. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۴

BP ۲۲۲/۲۴۱ ۷ ص ۲



انتشارات گلهای بهشت

## سفرنامه بزرخ

مؤلف: نعمت‌الله صالحی آبادی

ناشر: انتشارات گلهای بهشت

ليتوگرافی: سعیدی

چاپ: زيتون

صحافی: حکیم

نوبت چاپ: دهم / زمستان ۸۹

شماره‌گان: ۳۰۰۰ نسخه

قيمت ۶۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۹۴۶۶۳-۹-۸

نشانی: قم صندوق پستي ۳۷۹۵-۳۷۱۸۵

تلفن مرکز پخش: ۰۰۵-۷۷۳۸۰-۷۷۳۸۹-۲۵۱-۸۸۱۲۸۸۹

همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۷۱۲۸-۰۹۱۲۵۰۲۳۹۴۳

### تقدیم به:

روح «والدین» مؤمن و با اعتقادم که با سعی و تلاش  
و با زحمات طاقت فرسا مرا به فرآگیری علم تشویق  
نمودند.



### وبه:

روح پاک و مخلصانه فرزند شهیدم «مجتبی» که در  
سین نوجوانی «چهارده» سالگی در کربلای پنج  
«شلمچه» تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ سفر به عالم برزخ را به  
یک لحظه طی نمود.



### وبه:

روان پرتحرک فرزند مبارز و جانبازم «حاج محمد  
تقی» جوان «سی و سه» ساله ام که در تاریخ  
۱۳۸۰/۶/۱۶ سفر برزخی خود را آغاز و تا وادی  
السلام ادامه داد.

نعمت الله صالحی حاجی آبادی



## فهرست

۱۹ .....	پیشگفتار
۲۰ .....	ویژگی‌های سفرنامه
۲۳ .....	بیهوده خود را مفروش

## بخش اول

### از هنگام مرگ تا ورود به قبر

۲۷ .....	شب آخر عمر
۲۸ .....	ملک الموت و ویژگی‌های آن
۳۰ .....	حضور شیاطین
۳۱ .....	حضور فرشتگان غصب
۳۳ .....	معرفی ملک الموت
۳۵ .....	تجسم مال‌ها
۳۷ .....	تجسم زن و فرزند
۳۸ .....	تجسم اعمال
۳۹ .....	فریاد عزرا ایل
۴۳ .....	حرف حساب شیطان

---

۱۸

/سفر نامه بربزخ

---

۴۴ .....	هنگام قبض روح
۴۵ .....	جنازه بی جان و سط اتاق
۴۷ .....	زن با سینی چای
۵۰ .....	اطلاع پیدا کردن همسر و مادر
۵۲ .....	ناراحتی همسرم
۵۵ .....	گوش شنوا نبود
۵۷ .....	تشییع جنازه
۵۹ .....	جنازه را غسل دادند
۶۴ .....	نمایز میت خوانده شد

### بخش دوم

#### از هنگام ورود به قبر تا رسیدن به وادی برهوت

۶۹ .....	جنازه داخل قبر می شود
۷۰ .....	تلقین خوانده شد
۷۷ .....	سخنان قبر بامن
۸۰ .....	داخل قبر شدم
۸۲ .....	آمدن رومان داخل قبر
۸۶ .....	ویژگی های نکیر و منکر
۸۷ .....	سؤالات نکیر
۹۱ .....	سؤالات منکر

---

 ۹۱ ..... فهرست /
 

---

۹۵ .....	گرزهای آتشین .....
۹۸ .....	موقعه‌های دلپذیر .....
۱۰۲ .....	قبرستان روزها جای تو نیست .....
۱۰۴ .....	اعضا برای چیست؟ .....
۱۰۶ .....	مرا داخل صندوق کردند .....
۱۰۷ .....	رفتار زشتم انیس من شد .....
۱۱۰ .....	مارها و عقرب‌ها نتیجهٔ اعمال .....
۱۱۵ .....	نیش مارها خط‌ناک تر بود .....
۱۱۶ .....	مس گداخته به جای آب سرد .....
۱۱۸ .....	گفت و گو با رفتار .....
۱۲۰ .....	ابتدای راه برهوت .....
۱۲۳ .....	استقبال فرشتگان .....
۱۲۵ .....	با زنجیرهای آتشین پذیرایی شدم .....
۱۲۷ .....	حرکت آغاز شد .....
۱۲۸ .....	حملهٔ جانوران .....
۱۲۹ .....	تشنگی طاقت فرسا .....
۱۳۲ .....	مراسم شب هفت .....
۱۳۵ .....	بشرات رفتار .....
۱۳۷ .....	معرفی شیطان .....
۱۴۰ .....	گریهٔ دوای دردها .....

---

 /سفرنامه بزرخ ..... ۱۱۰
 

---

نجات یافتن با اعمال نیک ..... ۱۴۳
گرددباد شهوت‌ها ..... ۱۵۵
سرزمین دروغ‌گویان ..... ۱۵۸
سرزمین ریاخواران ..... ۱۶۳
وضعیت ریاخوار در دنیا ..... ۱۶۶
جدا شدن روح از جسم ..... ۱۷۰
سرزمین زناکاران ..... ۱۷۲
سئوالات رفتار از زناکاران ..... ۱۷۷
دست دادن با زنان نامحروم ..... ۱۸۱
پنج شبّهٔ موعود ..... ۱۸۶
سرزمین روزهٔ خواران ..... ۱۹۰
باب ریان ..... ۱۹۴
موقعهٔ رفتار ..... ۱۹۶
سرزمین منافقین ..... ۱۹۷
اعمال ناروای منافق ..... ۲۰۱
امیدوار شدم ..... ۲۰۶
سرزمین عالم نمایان خود فروخته ..... ۲۰۷
گذرگاه مرصاد ..... ۲۱۲
سرزمین غارت گران بیت المال ..... ۲۱۷
سرزمین شرابخواران ..... ۲۲۰

۲۲۵ . . . . .	سرزمین حرام خواران
۲۲۷ . . . . .	قطعه آهن آتشین
۲۳۰ . . . . .	سرزمین مال یتیم خواران
۲۳۳ . . . . .	سرزمین رشوه گیران
۲۳۴ . . . . .	سرزمین عیب جویان
۲۳۷ . . . . .	سرزمین غیبت کنندگان
۲۳۹ . . . . .	آتش گرفتن اعمال نیک
۲۴۲ . . . . .	سرزمین حریصان به دنیا
۲۴۴ . . . . .	سرزمین دنیا پرستان
۲۴۶ . . . . .	سرزمین حسودان
۲۴۹ . . . . .	سرزمین متکبران
۲۵۳ . . . . .	سرزمین تهمت زنان
۲۵۵ . . . . .	سرزمین کافران
۲۵۷ . . . . .	سرزمین ظالمان
۲۶۲ . . . . .	ظالم از رفتارش سخن می گوید
۲۶۴ . . . . .	یاری کننده ظالم
۲۶۷ . . . . .	جایگاه ترک کنندگان نماز عشا
۲۶۸ . . . . .	جایگاه ترک کنندگان نماز
۲۷۱ . . . . .	مجازات زکات ندادن
۲۷۵ . . . . .	در صفحه یهود و نصاری

---

۱۲ / ..... / سفر نامه بربزخ

---

ترک کنندگان حج ..... ۲۷۸

عذاب مانعین خمس ..... ۲۷۹

### مناطق یازدهگانه زنان

#### منطقه اول

زنان آویزان به مو ..... ۲۸۵

#### منطقه دوم

زنان آویزان به زبان ..... ۲۸۶

#### منطقه سوم

زنان آویزان به سینه ها ..... ۲۹۰

#### منطقه چهارم

زنانی که گوشت بدن خود را می خوردند ..... ۲۹۱

#### منطقه پنجم

زنانی که دست و پایشان به هم بسته بود ..... ۲۹۵

#### منطقه ششم

زنان کور و کرو لال ..... ۲۹۶

#### منطقه هفتم

زنان آویزان در تنور آتش ..... ۲۹۷

#### منطقه هشتم

زنانی که گوشت بدن خود را قیچی می کردند ..... ۲۹۸

**منطقه نهم**

زنانی که روده‌های خود را می‌خوردند ..... ۲۹۹

**منطقه دهم**

زنانی که بدنشان مانند الاغ و سرشان خوک بود ..... ۲۹۹

**منطقه یازدهم**

زنانی که به صورت سگ بودند ..... ۳۰۱

**بخش سوم****از برهوت تا قیامت**

به کوه برهوت نزدیک می‌شدیم ..... ۳۰۵

مجازات لواط کنندگان ..... ۳۰۹

شدت عذاب همجنس بازان ..... ۳۱۴

پرسش‌های رفتار از لواط کار ..... ۳۱۶

جاده باتلاقی ..... ۳۲۰

شکم پرستان بی خاصیت ..... ۳۲۳

پاداش مجاهدین ..... ۳۲۴

اسب‌های بالدار ..... ۳۲۶

آتش حسرت وجودم را فراگرفت ..... ۳۲۸

سرزمین برهوت ..... ۳۳۰

جغرافیای برهوت ..... ۳۳۱

---

/سفر نامه بزرخ ..... /۱۴

۳۳۲ .....	حقیقت چاه بلهوت
۳۳۴ .....	در بر هوت چه خبر است
۳۳۷ .....	چرک و خون از مجاری
۳۳۸ .....	ملاقات با پدر
۳۴۱ .....	ویژگی های چاه بلهوت
۳۴۳ .....	نصیحت های شاعر
۳۴۷ .....	ملاقات با دوست بهشتی
۳۵۲ .....	دیدار از منازل شهداء
۳۵۴ .....	دیدار از کاخ ها
۳۵۶ .....	التماس به دوست مؤمن
۳۵۹ .....	نصیحت های دلسوزانه
۳۶۲ .....	پیام به خاک نشینان
۳۷۱ .....	شکوه از آتش مکن
۳۷۴ .....	مدارک و مأخذ

## سفری در مرگ

ساعتی در حلقة افسر دگان

روزنهادم تابه «شهر مردگان»

دیدم آنجا زجّهای شورها

اشک‌ها، باران‌ها برگورها

نگاهان از قدرت یزدان پاک

شد به یک سو پرده‌های سنگ و خاک

دیده‌ها از آن زجّهای بر تاقتم

در درونم، «حال دیگر» یافتم

از ورای سنگ‌ها و خاک‌ها

شد مصوّر، رنگ‌ها، نیرنگ‌ها

دیدم آنجا پیکر شاهنشهان

هر یکی را کفچه ماری در دهان

قیصر و فرعون و اسکندر اسیر

کامشان از مار و کژدم، نیم سیر

سینه‌هاشان چاک و لب‌ها، دوخته

روحشان در آتش حق، سوخته

---

/ ۱۶ / ..... / سفرنامه بزرخ

---

کاسه‌های جمجمه، خود، جامشان  
تا چه باشد زان سپس، فرجامشان  
کودکان را، سنگ گوری «سرپناه»  
نوعروسان را، مفاکی حجله گاه  
عاشقان، با خاک، همبستر شده  
گلرخان، همچون گل پرپر شده  
نیست شیرین، وصلت فرهادشان  
در درون حرفه‌ها، میعادشان  
گُرد گُردنکش، سپر انداخته  
مالک گنجور، هستی باخته  
زرمداران و خدایان طلا  
مالشان با این و آن، خود در بلا  
تاقیامت، روحشان در کام رنج  
وارثان مرده خوری، چون مار گنج  
ماهرویان، در شب تاریک گور  
کوفربایی، کجا شد آن غرور؟  
دست و پا و پنجه‌ها بگسیخته  
استخوان پوسیده، گیسو ریخته  
نغمه پردازان خنیاگر، خموش  
باده‌خواران، بی خبر از نوش نوش

استخوانی مانده از رامشگران  
 لحظه لحظه مار می‌رقصد در آن!  
 پس شد آوایی بلند از خاک گور  
 گویی آید ناله از دنیای دور:  
 کای به غفلت مانده! آخر چون منی  
 نه زری ماند، نه فرزند و زنی  
 کوششی کن تا که می‌آید نفس  
 دانه برچین از چمن، پیش از قفس  
 راه ما دور است و منزل بس دراز  
 ای مسافرا! توشه راهی بساز!  
 زان صدا، لرزیدم و گریان شدم  
 از گناه حویشتن، پژمان شدم  
 بر شد آخر این سخن از نای او  
 گُلْ شَنِيْ هَالِك، إِلَّا وَجْهَهُ  
 تاجها و تختها شد سرنگون  
 عاقبت: إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِفُون<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

---

۱- مهدی سهیلی، کتاب چه کنم؟ دلم از سنگ که نیست، ص ۲۰۲.

[www.irtanin.com](http://www.irtanin.com)

[www.irebooks.com](http://www.irebooks.com) [www.omideiran.ir](http://www.omideiran.ir)

## پیشگفتار

یکی از چیزهایی که هنوز علم بشر به حقیقت آن نرسیده و اطلاع صحیحی از آن ندارد و مردم دنیا مایلند خبری درست و مطابق با واقع از آن به دست آورند، اطلاع پیدا کردن از عالم بزرخ، قیامت و چگونگی بهشت و دوزخ است.

اما هیچکس از آینده و حقیقت آن، خبر صحیحی ندارد و نمی تواند به درستی اخبار آن عالم را به طور شایسته به دست آورد؛ زیرا آنانی که در این عالم اند خبری از آینده خود ندارند کسانی هم که رفته اند خبر صحیحی نمی دهند یا نمی توانند خبر دهند و به قول حافظ:

این مُدعیان در طلبش بی خبرانند  
آن را که خبر شد خبری باز نیامد  
تنها خبری که انسان می تواند از عالم بزرخ و قیامت به دست آورد،  
خبری است که از آیات و روایات و خواب هایی که بعضی افراد دیده  
و با رفتگان خود صحبت کرده اند می باشد، آن هم به نحو اجمال و سربسته بیان شده است.

## ..... / ۲۰ ..... / سفر نامه بروزخ

وقتی کتاب انسان از مرگ تا بروزخ را نوشتم با استقبال فراوانی از خوانندگان رویه رو شدم، به طوری که در مدت کوتاهی آماده چاپ چهارم آن گردیدم. چون عده‌ای از جوانان، علاقهٔ فراوانی به خواندن چنین کتاب‌هایی نشان دادند و اوقات فراغت خود را با مطالعهٔ این کتاب‌ها پر می‌کردند، به فکر افتادم، کتابی جداگانه به نام سفرنامه بروزخ به روش جدید و ابتكاری دربارهٔ عالم بروزخ و پاداش‌های نیکان و مجازات‌های بدان بنویسم تا کسانی که علاقهٔ به خواندن و مطالعهٔ این مطالب و این چنین کتاب‌ها دارند، آن را بخوانند و در روح و روانشان تأثیر نماید و آنان را در اعتقاداتشان به خدای یگانه، پیامبران، عالم بروزخ، عالم قیامت و بهشت و دوزخ استوارتر نماید.

### ویژگی‌های سفرنامه

کتاب سفر نامه بروزخ ویژگی‌های مخصوص به خود دارد و آنها عبارت‌اند از:

- ۱- مطالب کتاب سفرنامه از روی فکر و خیال تنظیم نشده است بلکه یک حقیقت و واقعیتی است که از آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام و خواب‌هایی که بعضی افراد دیده و با برخیان تماس برقرار کرده و اخباری از آنها شنیده‌اند، تنظیم گردیده است.
- ۲- سفرنامه بروزخ اخلاقی، ادبی، اجتماعی، دینی، مذهبی و

ویژگی‌های سفرنامه / ۲۱ / ....

اعتقادی است.

۳- خواندن و مطالعه سفرنامه بزرخ هر انسان با دین و با تقوا را از حیرانی و سرگشتنگی نجات می‌دهد و او را به فکر اصلاح خود می‌اندازد.

۴- برای یک نواخت نبودن عبارات و خسته نشدن خوانندگان مطالب سفرنامه بزرخ با بخش‌ها و عنوان‌ها از هم جدا شده است.

۵- سفرنامه بزرخ سرگذشت شخص فرضی یا حقیقی فاسد و فاسق است که از هنگام مرگ تا ورود به عالم بزرخ و دخول در وادی برهوت و چاه بلهوت را با زبان ساده بیان می‌کند.

۶- در این کتاب سعی شده در ضمن بیان جنایات اشخاص فاسد و مجازات آنان، آیات و روایاتی به عنوان نصیحت بیان شود تا مجرمان، راه بازگشت به دین را بیاموزند و از خواب غفلت بیدار شوند.

۷- در این نوشته تلاش ما براین بوده است که برای شخص مجرم، همسری مهریان، دلسوز، با ایمان و دوستی با تقوا و خیر اندیش فرض شود که هر دوی آنها با نصیحت‌ها و موعظه‌های خالصانه خود، قصد داشتند او را به راه راست هدایت کنند و از انحراف باز دارند، اما نتوانستند تا اینکه پنجه‌های مرگ، ناگهان گلوی او را فشارداد و دست او از دنیا کوتاه شد و بعد از مرگ به خواب یکی از دوستان می‌آید و

..... / ۲۲ / سفرنامه بربزخ

سرگذشت خود را بیان می‌کند.

۸- در سفرنامه بربزخ همسفری برای شخص مجرم تصوّر شده به نام رفتار که هیچ وقت از او جدا نمی‌شود؛ زیرا رفتار تجسم یافته اعمال زشت مجرم است و بسیاری از وقایع و حقایق، در این سفر از زبان رفتار بیان می‌شود.

والسلام

نعمت الله صالحی حاجی آبادی

## بیهوده خود را مفروش

دین خود را به هوس بر سر دنیا مفروش  
 بی خبرا گنج طلا را به مُطلا<sup>(۱)</sup> مفروش  
 دامن آلوده مشو، تابه «عزیزی» بررسی  
 عصمت «یوسف» خود را به «زليخا» مفروش  
 تو که داری لب نانی، به در خواجه مرو  
 آبروی صدف خویش به دریا مفروش  
 ای که با درد گران، منت درمان نکشی  
 گوهر معجز خود را به مسیحا مفروش  
 گریه‌ها عقد<sup>(۲)</sup> گوهر می‌شود از دولت شب  
 قطره اشک سحر را به ژریا مفروش  
 نفسی، عمر شتابنده به فرمان تو نپست  
 فرصت طاعت امروز به فردا مفروش  
 زیرکان را به فریبی نتوان برد ز راه  
 به خریدار عمل این همه تقوا مفروش

۱- مسی که روی آن را آب طلا کشیده‌اند.

۲- دانه‌های قیمتی.

..... / ۲۴ .....  
/سفر نامه بزرخ

تشنه عشق خدا شو، نه خریدار بهشت  
 یار را در طلب سدره<sup>(۱)</sup> و طوبا<sup>(۲)</sup> مفروش  
 به یکی وسوسه از راه مرو آدم باش  
 قصر فرودس خدا داده، به حوا مفروش<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

رفیقا! همتی کن کز پس مرگ  
 همای عرصه افلات باشی  
 پلیدان را رهی در عرش حق نیست  
 در این پرواز، باید پاک باشی  
 پس از این نشأه جز تلخی نبینی  
 اگر در این جهان تریاک باشی  
 اگر در این چمن بذری نکاری  
 به هنگام درو، غمناک باشی  
 زمانی باع جانت گل برآرد  
 که تو چون بذرگل در خاک باشی

۱- سدره اشاره است به آیه ۱۳۰ از سوره نجم و آن درختی است که پیغمبر اسلام در شب معراج مشاهده کرد.

۲- اشاره به آیه ۲۸ سوره رعد است و طوبا درختی است در بهشت که پیامبر اسلام در شب معراج از میوه آن تناول کرد.

۳- مهدی سهیلی.

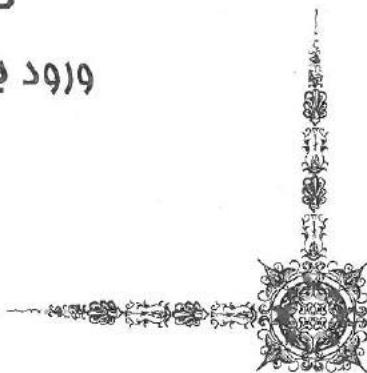


# بخش اول

از هنگام مرگ

۵

۹۰۹ د به قبر





## شب آخر عمر

به دنبال آن همه گناه و بی دینی، عیاشی و خوشگذرانی، هرزگی و بی بندوباری، یک روز عصر سراغ یکی از زنان ولگرد و هرزهای که با او دوست بودم رفته و او را به منزل دعوت کردم و ساعاتی خوش بودیم. گفتیم و خندیدیم و لذت بردیم.

آن شب، از هر شبی سرحال تر، خوش دماغ تر و بی غم و غصه تر بودم ذرهای احساس خستگی نمی کردم.

بالبختنی پر از محبت و عشق، رو به زن کردم و گفتم: امشب از خواب خبری نیست، باید تا صبح خوش گذرانی کنیم و از این شب بیشترین لذت را ببریم.

او هم قبول کرد و به آشپزخانه رفت تا چای دم کند، من هم مشغول پیدا کردن فیلمی دلخواه شدم، تا هم سرگرممان کند و هم بزممان را کامل کند.

(غافل از اینکه تا چند لحظه دیگر، چه واقعه هولناکی برای من روی خواهد داد).

هنوز چند لحظه‌ای تا نیمه شب باقی مانده بود، به غیر از سر و صدای ترانه و آن زن که در آشپزخانه چای آماده می کرد، صدای دیگری به گوش نمی رسید.

## /سفر نامه بربزخ ..... /۲۸

آن شبِ وحشتناک، آخر آبان ماه بود و به خاطر سردی هوا، تمام درها و پنجره‌ها بسته بود. لکه‌های ابر سیاه رنگ به آرامی، ستاره‌های روشن را یکی پس از دیگری خاموش می‌کرد و باد، ناله کنان و باشدت خود را به پشت پنجره می‌کوبید. گویی می‌خواست مانند محو شدن ستارگان خوشی‌های مرانیز محو کند.

من فیلم دل‌خواه را انتخاب کرده با آرامش کامل و بدون هیچ اضطرابی و با وجودی سرشار از نشاط، آن را در ویدئو گذاشتم و دستگاه را روشن کردم.

### ملک الموت و ویژگی‌های آن

هنگامی که می‌خواستم دکمه روشن کردن دستگاه را فشار دهم، دستی را روی شانه چشم احساس کردم؟! از وحشت زبانم بند آمده بود چراکه نه کسی درب اتاق را باز کرده تا داخل شود و نه کسی از پنجره وارد شده بود.

گمان کردم آن زن، به عنوان شوخی آهسته داخل اتاق شده تا مرا بترساند. خواستم به او بگویم: این شوخی‌های بی‌مزه دیگر چیست؟ اما وقتی سر خود را برگرداندم، قیافهٔ ترسناکی را در برابر خود دیدم. فکر کردم در خواب هستم و به علت خوردن مشروب زیاد کابوس می‌بینم؛ زیرا در زندگی هیچ اعتقادی به موجودات غیبی نداشتم و باور کردن این موجود برايم مشکل بود.

---

 ۲۹ / ..... ملک‌الموت و ویژگی‌های آن / .....
 

---

موجودی که با دیدن او هر انسانی به وحشت می‌افتد و مضطرب می‌شود. چراکه شما این ظاهری او چنین بود:

۱- قدی بلند مثل نخل بزرگی سر بر آسمان کشیده و رنگی سیاه مانند قیر داشت.

۲- چشمانی درشت و قرمز همانند دو کاسه بزرگ پر از خون که از دیدن آن تمام موهای بدنش راست شد.

۳- دهانی بزرگ با دندان‌های نا منظم و تیزی که از دهانش بیرون زده بود.

۴- لب‌های پهن و کلفت و آویزان به طوری که بر روی سینه‌اش افتاده بود.

۵- صورتی زشت و ناموزون و سیاه که از ذغال سیاه‌تر بود و زشتی او انسان را به وحشت می‌انداخت.

۶- سوراخ‌های بینیش گشاد و گوش‌های او آویزان بود و دود و آتش از آنها بیرون می‌آمد.

۷- نفس کشیدن او مانند حرارت شعله‌های آتش که از سوراخی بیرون می‌آید انسان را از دور می‌سوزاند و به فریاد می‌آورد.

۸- موهای بلند و ژولیده‌ای ماننده تخته نمد که همه جای او را پوشانده بود.

۹- سیخی بلند در دست داشت که در اثر حرارت آتش گداخته شده بود و حرارت آن چنان بود که هوای اتاق را به سرعت گرم کرد و من

---

۳۰ / سفر نامه بربزخ

---

حیران بودم که چرا آن سیخ قرمز شده دست او را نمی‌سوزاند<sup>(۱)</sup>.  
 بیش از این نمی‌توانم قیافه ترسناک او را بیان کنم، فقط می‌توانم  
 بگویم اگر کسی را روزی ده بار بر همه کنند و آرام آرام در دیگی پر از  
 روغن جوشان فرو برند به مراتب شکنجه آن، آسان‌تر از دیدن چنین  
 قیafe و حشتناکی خواهد بود.

### حضور شیاطین

کمی بعد از ظاهر شدن این موجود هولناک تعداد زیادی موجود  
 عجیب و غریب و ترسناک در سمت چشم ظاهر شدند، به نظرم فضای  
 اتاق چندین برابر شد طوری که همه آن موجودات و حشتناک به  
 راحتی ایستاده بودند.

یکی از آنان جلو آمد و گفت: همه ما شیطان هستیم، حتماً اسم ما  
 را زیاد شنیده‌ای ولی هرگز ما را باور نمی‌کردی، تو در زندگی ات گوش  
 به فرمان ما بودی و صلاح نبود در این لحظات آخر عمر، تنها بمانی.  
 ما آمده‌ایم تا تیر خلاص را به ایمان، اعتقادات و فرضت تو بزنیم،  
 آمده‌ایم تا در این لحظه آخر و حساس تو را بدون ایمان، بدون تقویا و  
 بدون اعتقاد از این عالم به عالم بربزخ و قیامت بدرقه کنیم.  
 آمده‌ایم تا مبادا کسی خدا، قرآن، پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام را به تو  
 تلقین کنند و در اثر آن رستگار شوی.  
 گفتم: شما که هستید؟ از من چه می‌خواهید؟ دور شوید من از

---

 حضور فرشتگان غصب / ..... ۲۱ / ....
 

---

شما بیزارم.

شیطان در جواب گفت: این تهدیدها در ما اثر ندارد. اگر تو آدم شایسته‌ای بودی، اگر دین دارو با تقوا بودی، اگر اعتقادت به خدا و پیامبر و امامان مُحَكَّم بود. ما الآن نمی‌توانستیم پیش تو باشیم. اگر قرآن خوانده بودی می‌دانستی که خداوند در قرآن می‌فرماید: «شیطان بر مؤمنان حقیقی و کسانی که بر خدا توکل می‌کنند سلطُطی ندار». <sup>(۱)</sup>

من وقتی قسم خوردم که همه اولاد آدم را گمراه کنم، دیدم نمی‌توانم بر مخلصین سلطُطی داشته باشم از این جهت خودم اقرار کردم که همه را گمراه می‌کنم مگر مخلصین را. <sup>(۲)</sup>  
اگر تو اعتقاد قلبی به خدا و پیامبر و امامان خود داشتی، خود آن بزرگواران ما را از اینجا طرد می‌کردند و حتی ملک الموت هنگام گرفتن جان بعضی افراد ما را از بالین آنان می‌راند و نمی‌گذارد در آن لحظه آخر با وسوسه ایمان آنها را بگیریم. <sup>(۳)</sup>

## حضور فرشتگان غصب

در قسمت پایین پاهایم و تا جایی که چشم کار می‌کرد موجوداتی سیاه چهره که در دست آنان پارچه‌های متعدد و زیبر بود ایستاده

---

۱- سوره نحل، آیه ۹۸.

۲- سوره حجر، آیه ۳۹.

۳- اقتباس از لئالی الاحرار، ج ۵، ص ۷۰.

بودند.

با دیدن چنین صحنه هولناکی در مدت چند ثانیه، خون در رگ‌هایم از حرکت ایستاد و موهای بدنم راست شد، چشم‌هایم از وحشت در کاسه سرم یخ زده بودند، پلک‌هایم هیچ حرکتی نمی‌کرد، گویی مژه‌هایم را به ابروهایم گره زده بودند، پاهایم مانند این بود که آنها را با زنجیری به وزن هزاران تن به زمین میخ‌کوب کرده باشند، بازویانم از مغزم دستور نمی‌گرفت تنها انگشتان سرگردانم بر روی زمین تقلّاً می‌کردند.

خواستم فریاد بزنم اما لب‌هایم قدرت جداشدن از یکدیگر رانداشتند. در دل آرزو می‌کردم، ای کاش! آن زن، هرچه زودتر از آشپز خانه بیاید و با جیغ و فریاد، مردم را باخبر کند تا به نحوی من از چنگ این موجودات ترسناک رها شوم.

با هر بدبختی که بود به خود فشار آورده و با کلمات بریده پرسیدم:  
شما چه کسانی هستید؟ با من بدبخت بیتوا چه کار دارید؟ چرا  
این وقت شب به خانه من آمده‌اید؟

در جواب گفتند: ما فرشتگان غضب الهی هستیم. آمده‌ایم تا وقتی ملک الموت روح خبیث تو را از بدن کثیفت بیرون کشید داخل این پارچه‌های متعمق و زیر بپیچیم و به پایین ترین طبقات جهنّم برد و در کنار نمرود، فرعون، قارون، شداد و یزید قرار دهیم.

یکی از آنان گفت: اگر تو از بندگان خالص خدا بودی و دستورات

اورا به جای می‌آوردی به جای ما فرشتگان رحمت الهی می‌آمدند و روح تو را در پارچه‌های سبز خوشرنگ و خوشبو قرار می‌دادند و فرشتگان هفت آسمان آن را استقبال و مشایعت می‌کردند و در اعلیٰ علیین و بالاترین منازل بهشت جای می‌دادند.

من بی اختیار فریاد زدم و گفتم: «خودم کردم که لعنت بر خودم باد».

## معرفی ملک الموت

در این حال و هوا بودم که آن موجود بسیار وحشتناک که اول ظاهر شده بود، دهان باز کرد و با صدای ترسناک گفت: آیا مرا نمی‌شناسی؟

زبانم برای یک لحظه به حرکت در آمد و با صدایی لرزان و ضعیف همانند ناله‌ای که از ته چاه بپرون آید جواب دادم:

نه، من شما را نمی‌شناسم. بعد به خود جرأت دادم و با ناراحتی گفتم:

از جان من چه می‌خواهید؟ اگر به دنبال طلا و اثاثیه منزل آمده‌اید هر چه می‌خواهید بردارید و با انگشت محل طلا و اثاثیه و چیزهای قیمتی را به آنان نشان داده و گفتم:

قول می‌دهم هر چه پول بخواهید فردا اول صبح، خودم با کمال میل تقدیماتان کنم.

آن موجود نگاه تن و غضب آلوشی به من کرد و گفت: من ملک الموت، قابض ارواح، عزراشیل، جدا کننده زن از شوهر، پدر از فرزند، دوست از دوست و مادر از دختر هستم، من احتیاجی به پول، طلا و چیزهای قیمتی که برای شما از خدا بی خبران با ارزش است ندارم.

با شنیدن این جمله، تمام آن چرا که در طول عمر خود انکار و مسخره کردم، همه را خرافات و کهنه پرستی می دانستم، باور کردم و مرگ برایم به یقین تبدیل شد.

اما افسوس که دیگر دیر شده بود و هیچ فرصتی برای جبران گذشته وجود نداشت.

در این هنگام، به یاد آیه قرانی که یکی از دوستان روزی به عنوان نصیحت به من گفته بود افتادم.

بی دینان و از خدا بی خبران، مفسدان و ظالمان، شیاطین و طرفداران آنها همیشه به ظلم و فساد و جنایات خود ادامه می دهند تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، همین که به مرگ خود یقین پیدا کرده، به حقیقت امر مطلع می شود. آن وقت حسرت و ندامت و به سوی دنیا بازگشتن به او روی آورده و از عمق دل می گوید:

ای خدای مهریان! ای پروردگار عالم هستی؟ مرا به دنیا برگردان، شاید این دفعه به انجام اعمال گذشته ای که انجام نداده ام بپردازم و دستوراتی را که تا حال منکر بودم و خرافات می دانستم به کار بسته و

جبران نمایم.<sup>(۱)</sup>

خداوند در جواب چنین کسانی می‌فرماید:

«آنان به هیچ وجه به مطلب و آرزوی خود نمی‌رسند و نمی‌توانند به دنیا برگردند و این سخنی است که هر کس در مقام حسرت و ندامت می‌گوید، اینان باید بدانند که بعد از عالم دنیا، عالم بزرخ است تا هنگامی که قیامت قیام کند و هر کس به سزای اعمال خود برسد و نتیجه اعمال نیک و بد خود را دریافت نماید». <sup>(۲)</sup>

## تجسم مال‌ها

در این موقع خطرناک و ناراحت کننده، تمام ثروتی که به ارث برده و خود جمع آوری کرده بودم و با گردآوری آنها حرام و حلال، روا و ناروا بودن آن را در نظر نگرفته بودم، به صورت موجودی در برابر مجسم شده بود.

احساس کردم از آن همه دارایی، مال و منال، طلا، نقره و پول نقد، امکانات رفاهی، ویلا و مستقلات، تنها بارگران گناه، حساب و کتاب آنها بر دوشم سنگینی می‌کند و همان‌ها برایم باقی مانده است. رو به مال و ثروت فُجَسْم شده خود کردم و گفتم: من برای جمع آوری و حفظ تو بسیار زحمت کشیده و تلاش کردم. اکنون به فریادم

۱-سورة مومتنون آیه ۱۰۰.

۲-سورة مومتنون آیه ۱۰۱.

---

 ..... / سفر نامه بزرخ ..... / ۲۶

برس و مرا از این مهله که نجات بد.

در جواب گفت: تنها کاری که از من ساخته است اینکه یک کفن به تو بدهم تا بدنست عربان نباشد<sup>(۱)</sup> و یک مجلس ختم باشکوه برایت برگزار کنم.

اگر پهلوانی اگر تیغ زن نخواهی برون بردن الاک芬  
گفت: اینها بعد از مرگ من است، چه بدنم عربان باشد یا پوشیده،  
چه مجلس ختم با شکوه باشد یا بی شکوه، برای من اثری ندارد و  
دردی را از من دوانمی کند.

گفت: بسیار متأسفم! تا امروز مرا به حسنات و نیکی ها تبدیل  
نکردی، کار مفیدی برای رفاه انسانها انجام ندادی و به جای آن، از  
من در راههای نامشروع و خلاف شرع و دین استفاده کردی.

بعد ادامه داد: اگر از من در راه کمک به فقرا و مستمندان، در راه  
بندگی خدا و کارهای عام المتنفعه استفاده می کردی آن وقت  
می دیدی که چگونه به فریادت می رسیدم و از مهله که وعداب نجات  
می دادم و این قیافه و حشتناک عزرا ایل را به صورت زیبا و دلپذیری  
تبدیل می کردم که اگر حضرت یوسف علیه السلام آن را می دید از حیرت  
بی خود می شد و انگشت خود را به جای ترنج می برید.

## تجسم زن و فرزند

پس از پایان جملات فوق، نگاه به سوی دیگر کردم، زن و فرزندانم در برابر مجسم شدند.

رو به آنان کرده و گفتم: شما نگذارید که من در میان چنگال‌های هراس‌انگیز مرگ از بین بروم.

من شما را بسیار دوست داشته و به شما علاقهٔ فراوانی داشتم، شب و روز خود را وقف رفاه و آسایش و خوش‌گذرانی شما کردم، حال در این موقع خطرناک از شما انتظار کمک دارم.

آنان در جواب گفتند: متأسفیم! ما فقط می‌توانیم تو را تا قبرستان تشییع کرده و داخل قبر بگذاریم و کار دیگری از دست ما ساخته نیست.<sup>(۱)</sup>

آنگاه بلافصله مانند برق از پیش چشمانم رد شده و ناپدید گشتند.

در اینجا بود که از آنجه در دنیا دل به آنها بسته بودم به شدت متنفر شدم و از همه چیر دنیا بدَم می‌آمد.

آرزو کردم ای کاش! کسانی که تابه حال به مقام و منزلت و ثروت من حسادت می‌ورزیدند صاحب آنها بوده و موقعیت مرا داشتند.

دائم خود را لعنت و سرزنش می‌کردم و می‌گفتم:

● چرا به موعده و پند مؤمنان گوش ندادم؟

/۲۸

## سفر نامه بزرخ

- چرا نصیحت‌های همسر مهریان و باوفایم را که از روی دل سوزی  
مرا آگاه می‌کرد نادیده گرفتم؟
  - چرا این قدر به خود مغفور بودم و زیر بار حرف حق نرفته و خود را  
اصلاح ننمودم؟
- همه آنچه را که بعد از آن نصیبم می‌شد و در آینده به آن مبتلا  
می‌شدم، جلو چشم مچشم شد و آنها را دیدم.

### تجسم اعمال

یک دفعه موجودی بسیار زشت و بد قیافه و متعفنی جلو آمد و  
گفت:

ای بندۀ شیطان! ناراحت نباش، من چهرۀ اعمال ناروای تو هستم  
و تا روز قیامت با تو خواهم بود.

من یک لحظه از تو جدا نمی‌شوم و مانند مال، زن و فرزندان،  
بی‌وفا نیستم که تو را تنها در گور بگذارم و برگردم.  
من تا پایان راه همسفر، همراه و همراز تو خواهم بود. اینک با مداد  
روشن زندگی تو، به شب تاریکی مرگ رسیده و آفتاب عمرت در حال  
غروب کردن است.<sup>(۱)</sup>

با هزاران هزار حسرت و آه، با پشیمانی بی‌حد، از کردار زشت  
گذشته‌ام به خود گفتم:

---

۱- فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۵.

چگونه پوست نازک و لطیف تنم بارای تحمل آن همه سوزش  
آتش قهر خدا را خواهد داشت؟

من که مدت‌ها با زیبا رویان، سینه بلوران، سیاه چشمان، سیمین  
بندنان، رنگین مویان و کمان ابروان هم بسته بودم، اینک باید همبستر  
سنگ، خاک، گچ، آجر و همنشین مار و عقرب باشم.

چگونه تحمل کنم هنگامی را که طوق و حلقه‌های سنگین آتش بر  
استخوان‌های گردنم بجسبد و گوشت تنم در میان غل و زنجیرهای  
گداخته پیچیده شود؟

چگونه صدای سوختن بدنم را در میان شعله‌های سوزان آتش  
دوخ که از روی قهر و غضب الهی روشن شده است تحمل؟

## فریاد عزائیل

عزائیل نعره‌ای زد و گفت: ای بشر خیره سرا! باید جان خود را  
بدون چون و چرا و بدون تأخیر وقت تقدیم کنی!

امروز همان روزی است که به خاطر سخنان غیر عادلانه‌ای که  
درباره خدا گفتی، به خاطر تکبیری که درباره آیات قرآن و پیامبران الهی  
نمودی، به خاطر نرفتن زیر بار پیامبران حق پرست و امامان  
معصوم علیهم السلام و دل سوزان اجتماع، به عذابی سخت گرفتار می‌شوی تا  
جائت را ذلیل و پست گرداند.

سپس گفت: از این لحظه به بعد تو، تنها نزد خدا می‌روی همان

---

 /۴۰ ..... /سفر نامه بربزخ
 

---

گونه که تنها متوّل شدی.

تو ای انسان بد بخت و گمراه! یک عمر همین اهریمن بدسرشت  
که در کنارت ایستاده، کاخِ خیال انگیز آرزوهای دور و دراز را در  
وجودت به پا کرد و زشته‌های گناه را به لباس زیبا و دلفریب آرایش  
کرد و به این وسیله از دنیا دامی زیبا و زرنگار برایت ساخت و عروس  
پرناز و نیاز گناه را به زیورهای فریبنده برایت آراست تا از تو، دل پترد  
و او باعث شد تا همه آنچه را که خدا از روی تفضیل به تو عطا کرده  
بود، پشت سر انداختی. اکنون آن کسانی را که گمان می‌کردی پشتیبان  
تو هستند، اینجا وجود ندارند و رابطه میان تو و آنان گستاخ شده  
است. متأسفم! زمانی جان می‌دهی که در گرماگرم عیش و گناه بودی!  
با التماس و گریه گفت: مرا ببخشید! بی تقصیرم، پدرم چنین تربیتم  
کرد، اگر او انسان با ایمان و خدا شناسی بود، خود و مرا به هرزگی  
عادت نمی‌داد و من چنین نبودم.

عزرائیل گفت: البته پدرت هم مقصراست اما وقتی که به سن رشد  
جسم و کمال عقل رسیدی و بالغ شدی چرا از نیروی عقلی که خدا به  
تو داده بود استفاده نکردی؟

● چرا از رهبران دینی پیروی ننمودی؟

● چرا به دستورات پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام و قرآن کتاب  
آسمانی عمل نکردی؟

خداآوند این همه پیامبر و امام و کتاب آسمانی را برایت فرستاد تا

۴۱ / ..... فریاد عزراشیل / .....

به راه راست قدم گذاری چرا آنها را مسخره کردی و به دستوراتشان  
نیشخند زدی؟

● چرا به روش آنان پوزخند زدی و با چشم حقارت به ایشان نگاه  
کردی؟

● آیا خداوند در دنیا به تو رفیقان خوب و با ایمان عطا نکرد تا تو را  
هدایت کنند؟

● چرا در دل از آنان فاصله گرفتی و راه خود را جدا کردی؟

● آیا خداوند مهریان، به تو همسرزیا و با اخلاق، با ایمان و دلسوز و  
خوش برخورد عطانکرد؟ چرا نصیحت‌های او را قبول نکردی و از او  
جدا شدی؟

● آیا خداوند رحمان پدرت را به خواب غفت  
بیدار شوی و جبران گذشته را کنی؟

● آیا تاکنون که ۳۹ سال از عمرت گذشته است و از سن ده سالگی که  
محیط اطراف خود را شناختی، ندیدی که خداوند در مقابل چشمان  
تو بیست و نه بار درختان و گل‌ها را در پاییز و زمستان میراند و در بهار  
دو مرتبه زنده کرد؟

● آیا اینها برای تو اهمیّتی نداشت و تو را از خواب غفت بیدار  
نکرد؟

در این هنگام دست به دامن او شدم و با التماس گفتم: ای  
ملک الموت! غلط کردم! مرا بیخش! این دفعه اگر از من بگذری، قول

---

 /۴۲ ..... /سفر نامه بروزخ
 

---

می دهم از همین ساعت آدم خوبی باشم، تعهد می کنم که دیگر یک رکعت نماز مقضانشود، روزه هایم ترک نشود و حتی قضای آنها را در اوّلین فرصت انجام دهم.

ملک الموت در جوابم گفت: اگر تو آدم مومنی بودی، ما حق نداشتیم بدون اجازه اات تو را قبض روح کنیم؛ زیرا قبض روح مؤمن با اذن و اختیار خود است. اگر اجازه داد روح او را قبض می کنیم.<sup>(۱)</sup> بعد ادامه داد: اگر تو آدم با ایمان و با تقوایی بودی، اگر خدا را شناخته بودی، اگر مطیع فرمان او بودی، برخورد من با تو به نحوه دیگری بود.

برخورد ما با اولیاء الله و مقربین و طرفداران حق، چنین است که با طبقه ای گل و ریاحین بر آنان وارد می شویم و مانند بندۀ ذلیل در مقابل شان عرض ادب می کنیم، طبقه ای گل را رویه روی ایشان قرار می دهیم و پرده مادیت را از جلوی چشم هایشان عقب می زنیم تا جایگاه خود را در بهشت مشاهده کنند.

وقتی کاخ ها، باغ ها، میوه های رنگارنگ، حوریان درشت چشم و نهرهای جاری بهشت را دیدند با بی صبری می گویند: اینها برای چه کسانی است؟

به آنان می گوییم: همه آنها متعلق به شماست.

می گویند: اگر اینها متعلق به ما است پس چرا ما را به آنجا

---

- فروع کافی، ج ۳، باب ۱۲، حدیث ۱، ص ۱۳۴.

---

 حرف حساب شیطان / ... ..... ۴۳ /
 

---

نمی‌برید؟

می‌گوییم: رفتن به آنجا به اختیار خود شماست، اگر مایل باشید و اجازه دهید شما را به آنجا می‌فرستیم.

وقتی اجازه دادند طبق‌های گُل را مقابل بینی آنان قرار می‌دهیم. در اثر بوییدن گُل، روح آنان به آسانی از بدن‌هایشان خارج شده و پرواز کنان، داخل بهشت می‌شوند. آنجا در آسایش و راحتی، در ناز و نعمت به سر می‌برند و از همه مهم‌تر، خداوند برای آنان سلام می‌فرستد.<sup>(۱)</sup>

## حرف حساب شیطان

بعد از حرف‌های ملک‌الموت رو به شیطان که در کنارم ایستاده بود و به سخنانمان گوش می‌داد کردم و با عصبانیت گفتم: ای هزاران لعنت خدا و فرشتگان و جن و انس بر تو و دستیارانت باد که مرا به چنین روز سیاهی نشاندی!

اگر خداوند تنها یک آرزوی مرا برآورده سازد و آن اینکه شما خبیثان و پست فطرت‌تان را در اختیار من قرار دهد روزی هزاران بار شما را در آتش می‌سوزانم.

شیطان با کمال پژوهی و قاطعیت، خنده‌ای کرد و گفت: اگر در دنیا قرآن خوانده و با آن انس گرفته بودی کرده بودی، می‌دانستی که

---

۱- اقتباس از سوره واقعه، آیاته ۹۱ تا ۸۷ سوره یاسین آیه ۵۷

---

۴۴ / ..... / سفر نامه بربزخ

---

خداآوند می فرماید:

«شیطان هیچ گونه اعمال قدرت و سلطنتی بر انسان ندارد و من هم، روز قیامت هنگام محاکمه مجرمان می گویم: من هیچ گونه تسلطی بر شما نداشتم تا شما را به زور به کفر و معصیت کشانم، من تنها شما را به سوی کفر و معصیت دعوت کردم و شما هم، از دل و جان حرف مرا قبول کردید و بدون فکر، چهار نعل به سوی گناه دویدید. پس امروز به جای مذمّت کردن من، خود را مذمّت و ملامت کنید؛ زیرا خود مقصريد و من گناهی ندارم». (۱)

حتی هنگامی که تو در دنیا به دنبال من می آمدی و مرا خدای خود قرار داده بودی، من به عمل تو راضی نبودم و به جای تو، از خداوند متعال خجالت می کشیدم و عرق شرم از پیشانیم جاری بود.

### هنگام قبض روح

در این لحظه پر خطر و پر ماجرا و سرنوشت ساز، عزرائیل سیخ بلند و گداخته ای که در دست داشت آهسته آهسته به من نزدیک کرد. همان وقت سایه مرگ پیرامون چشمها و دهانم پدیدار شد، زبانم از حرکت ایستاد، رطوبت دهانم خشک شد، پوست لطیف بدنم چنان زرد و بی حس شد به طوری که رگ های کبودم از پشت پوست به خوبی نمایان بود به نحوی که می شد آنها را به آسانی شمرد. هنگامی که آن سیخ گداخته و قرمز شده به بدنم رسید، چنان

---

 جنازه بی جان و سط اتاق / ..... ۴۵ / .....
 

---

دردی احساس کردم که گویا پوست بدنم را با چاقویی کند از گوشت  
جدا می کردند و همزمان می خی بزرگ در چشم هایم فرو می بردند و آن  
را به سرعت می چرخانند و مانند آن بود که بدنم را با اره قطعه قطعه  
می کردند.

قدرت فریاد زدن نداشتم، اما چشم هایم هنوز باز بود که ناگهان  
تعدادی از فرشتگان عذاب ظاهر شدند و با تازیانه های آتشین بر  
صورت و پشت و پهلوهایم می زدند و با مسخره می گفتند:  
«بچش عذاب سوزان را که تو بسیار عزیز و گرامی و بزرگوار  
هستی». (۱)

این شکنجه ها و دردها و عذاب ها تا مدتی ادامه داشت و به نظرم  
به اندازه تمام زندگی ام بود و بعد از آن، چشم های بی فروغم نیز بسته  
شد و شکنجه ها پایان یافت.

در این حال عزرائیل و فرشتگان و شیاطین که کار خود را کرده  
بودند ناپدید شدند تنها موجوداتی که پارچه ای بدبو و زمخت در  
دست داشتند برای مأموریت بعدی باقی ماندند.

## جنازه بی جان و سط اتاق

ناگهان دیدم جنازه بی جانم و سط اتاق افتاده و من با حال حیران  
آن را تماشا می کنم. در این لحظه بود که متوجه شدم آن موجوداتی

---

۱- سوره دخان، آیه ۴۸.

---

 /۴۶ /سفر نامه برزخ
 

---

که پارچه‌ای متعفن و زمخت در دست داشتند جلو آمدند. گمان کردم آنان می‌خواهند جسد بی‌جانم را در آن پارچه بگذارند و ببرند.

اما مصیبت وقتی بود که آنان با سرعت به سوی من (روح) آمدند و پارچه را پهن کردند و مرا گرفتند، درون آن انداختند و آن پارچه را به طور کامل دور من پیچیدند.

زیری آن پارچه طوری بود که گویا از سیم خاردار درست کرده بودند، ولی بدتر از آن، بوی بسیار زننده آن بود که مرا از خود بی‌خود می‌کرد و حانم را دگرگون می‌نمود. اما چاره‌ای نبود، نه کسی صدای ناله‌ام را می‌شنید و نه توان گریز از چنگال آنان را داشتم و نه رحمی در وجود آنان وجود داشت.

به هر حال آنان هر کدام گوشه‌ای از آن پارچه را گرفتند و مرا با آن، به طرف آسمان حرکت دادند. مسافتی که بالا رفتم، دسته‌ای از فرشتگان که در مسیر راه بودند، از کسانی که مرا حمل می‌کردند پرسیدند و گفتند: این روح چه کسی است.

یکی از آنان در جواب گفت: این روح خبیث، از انسان گمراهی است، از کسی که در دنیا خدای او شکمش، قبله او زنان زیبا رویش، شرف او در گرو داشتن پول و ثروتش بوده است.

این کسی است که ابلیس پلید و دیو ضلالت و گمراهی، او را به دشمنی با خدا و معصیت او با پروردگار وادار کرد. اگر این بدیخت بی‌نوا، برگریبان اسب سرکش و وحشی هوس‌هایش، افسارِ صبر و تقوا

زده برد و با هوا پرستان همنشینی نمی کرد روزگارش چنین تیره و تار نمی شد و پنجاه مرگ به هنگام گناه حلقومش را فشار نمی داد و گربیانش را نمی گرفت.

بی چاره نمی داند که از این به بعد چه عذاب های وحشتناکی در انتظار اوست! مأمورین همچنان بالا رفتند تا بالاخره در جایی توقف کردند، بعد صدا زدند و گفتند: درب را بازکنید! ولی از آن طرف پاسخ دادند: اینکه همراه شماست روح پلیدی است و به آسمان راه ندارد؛ او را برگردانید!

آن پس از شنیدن جوابِ رد، پارچه را گشودند و مرا از همان جا رها کردند، به شدت به زمین خوردم به طوری که تمام بدن مثالیم در هم شکست، بدنش که چند دقیقه پیش جای بدن خاکی را گرفته بود. در این هنگام با زحمت زیاد بلند شدم و به سبب علاوه ای که به جنازه ام داشتم داخل همان اتاقی شدم که در آن، از جسم خاکی جدا شده بودم؛ چرا که سالیان درازی با آن جسم زندگی کرده و با آن شدیداً انس گرفته بودم و دوری از آن، برایم مشکل بود و مایل بودم بدانم چه سرنوشتی پیدا می کند.

## زن با سینی چای

لحظاتی نگذشت، آن زن با سینی چای وارد اتاق شد و با دیدن صحنه، ابتدا وحشت کرد. اما بعد فکر کرد که شاید با او شوخی

می کنم و برای ترسانندش خود را به مردن زده ام.  
 او در حالی که آرام سینی چای را روی میز کوچک کنار اتاق  
 می گذاشت، با خنده گفت: آقای فلاٹی بلند شو! شوخی نکن! بین  
 چه چای خوبی درست کرده ام! او چند بار این جمله را تکرار کرد اما  
 چون حرکتی از من ندید به ذهنش رسید که شاید بی هوش شده ام.  
 فوراً دست روی قلبم گذاشت، وقتی متوجه شد که قلبم از حرکت  
 ایستاده است فریاد کشید ولی فریادش آن قدر بلند نبود که همسایه ها  
 را از خواب بیدار کند.

بعد از آن، زن فکر کرد بهتر است هر چه زودتر و بدون سرو صدا  
 از خانه خارج شود؛ چرا که ممکن است مردم متوجه شوند و  
 او را به جرم قتل، تحويل نیروهای امنیتی دهند. اما بلاfacile فکر  
 دیگری به ذهنش رسید و آن این بود که مُرد امشبیش را از من نگرفته  
 است.

به همین خاطر به سرعت مشغول جمع آوری چیزهای قیمتی که  
 در دسترس او بود و می توانست با خود ببرد شد و آنها را در ملحفه ای  
 ریخت و از خانه خارج شد.

من هر چه سعی کردم به او بگویم که ای بسی انصاف لاقل  
 همسایه ها را از مرگ من با خبر کن ولی بی فایده بود و خیلی زود  
 فهمیدم که او من را نمی بیند و صدایم را نمی شنود.  
 آن زن، هنگام خروج از منزل به خاطر عجله ای که داشت فراموش

زن با سینی چای / ..... ۴۹ / .....

کرد که درب حیاط را بیند.

او با سرعت تمام در کوچه حرکت می‌کرد و با شنیدن هر صدایی،  
وحشت زده به طرف صدا نگاه می‌کرد، گویی که مرتکب قتل شده  
است. هنوز به سر خیابان نرسیده بود که ناگهان چند مأمور گشت  
انتظامی او را متوقف کردند.

یکی از آنان پرسید: ببخشید خانم! شما این موقع شب اینجا چکار  
می‌کنید؟ زن که برای مواجهه شدن با چنین صحنه‌ای قبلًا خود را آماده  
نکرده بود دست پای خود را گم کرد و با لکنت زبان گفت: از منزل  
برادرم بر می‌گردم.

از لکنت زبان و ملحفه‌ای که در دست داشت مأمورین را بیش از  
پیش به شک انداخت. یکی از آنان به زن گفت: ملحفه خود را باز کن.  
زن ابتدا از باز کردن ملحفه خودداری کرد و گفت:

ای آقا! مقداری لباس است و نگاه کردن نمی‌خواهد، مأمورین  
اصرار کردند زن ملحفه را بر روی زمین گذاشت اما انگشتانش توان باز  
کردن را نداشت.

یکی از مأمورین ملحفه را باز کرد با دیدن چیزهای قیمتی به زن  
گفت: تو دزد هستی؟ زود بگو که این اجناس را از کجا دزدیده‌ای؟  
زن که خیلی ترسیده بود با دست پاچگی گفت: به خدا قسم! من  
همین اجناس را برداشته‌ام آن هم به عنوان مزد امشبم است؛ چرا که  
از عصر تانیم ساعت پیش نزد آن مرد بودم و او فرصت نکرد تا مزد

مرا بدهد. به خدا قسم! من او را نکشته‌ام.  
 با گفتن این جمله یکی از مأمورین زن که به همراه آنان بود فوراً  
 دستبندی را ببرون آورد و یک حلقه آن را به مچ دست زن و حلقة  
 دیگر کش را به دست خود زد و گفت:  
 ای خانم! حرکت کن و هر چه زودتر ما را به محل حادثه ببر و  
 قضیه را صادقانه به ما بگو.

زن در حالی که گریه می‌کرد مرتب می‌گفت: من بی‌گناهم تا اینکه  
 با مأمورین به درب منزل رسیدند. درب منزل باز بود و این مورد هم  
 آنان را بیشتر به شک انداخت.

مأمورین یقین کردند که آن زن قاتل است. بعد آهسته آهسته وارد  
 خانه و اتاق شدند و با دیدن جنازه فوراً با سیم واقعه را به کلانتری  
 محل اطلاع دادند و یک خودرو و یک آمبولانس در خواست کردند.  
 چیزی نگذشت که دو خودرو در مقابل منزل توقف کردند. مأمورین  
 شروع به بازرگانی اتاق‌ها نمودند.

## اطلاع پیدا کردن همسر و مادر

می‌گوید: هنگام بازرگانی اتاق‌ها، مأمورین از جیب لباسم که به  
 جالبasi آویزان بود مدارکی مانند، شناسنامه و شماره تلفن منزلی  
 را که همسر و فرزندانم در آن زندگی می‌کردند پیدا نمودند.  
 یکی از مأمورین از آن زن پرسید آیا شما اطلاعی از خانواده و  
 محل زندگی ایشان دارید؟

زن در جواب گفت: خانواده این شخص در محل دیگری زندگی می‌کنند. در این هنگام دو نفر آمدند و جنازه را با خود به سرخانه برداشتند. مأمورین نیز آن زن را دستگیر کرده و با خود به کلانتری برداشتند، افسر نگبان با استفاده از شماره تلفنی که از جیب لباسم پیدا کرده بود با همسرم تماس گرفت و از او خواست که به کلانتری بیاید. نیم ساعتی نگذشته بود که همسر و مادرم خود را به کلانتری رساندند و موضوع را جویا شدند. در این هنگام افسر نگبهان آنها را به اتاقی هدایت کرد و به آرامی همه چیز را برای آنان بازگر کرد. بعد از شنیدن موضوع مادرم شروع به گریه کرد و نمی‌توانست جریان را باور کند و همسرم نیز شوکه شده بود.

افسر نگبهان از همسرم خواست که مادرم را به خانه ببرد و فردا جهت دریافت نتیجه معاینه پزشک قانونی به اداره بیایند. ساعت هشت بود که مادر و همسر و اقوام به پزشک قانونی آمدند و خود را به سرخانه رساندند. مسئول سرخانه بعد از دریافت مشخصات، به سراغ یکی از کشوهای رفت و آن را آرام آرام بیرون کشید. هر قدر که بدن من بیشتر نمایان می‌شد بر وحشت و اندوه حاضرین نیز افزوده می‌شد تا اینکه جنازه به طور کامل در برابر دیدگان همه قرار گرفت.

بعضی‌ها از ترس نتوانستند نگاه کنند و صورتشان را برگرداندند، جنازه‌ام کبود شده و چهره‌ای وحشتناک به خود گرفته بود. این منظره ترسناک باعث شد که خانواده‌ام گمان کنند من به قتل رسیده‌ام و همه

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۵۲

آن زن را نفرين مى کردن و خبر نداشتند که اين قيافه وحشتاك را عزرايل به وجود آورده است.

با وجودی که مى دانستم از دنيا رفته‌ام و ديگر نه کسی مرا می بیند و نه صدایم را می شنود، اما باز سعی می کردم تا به حاضرين بفهمانم که آن زن، مقصريست و من خود، خودم راهلاک کرده‌ام. اما فايده‌اي نداشت و کسی به حرف من گوش نمی داد.

بالاخره پزشک قانونی آمد و جنازه را معاينه کرد و گفت: اين مرد در اثر سكته قلبی از دنيا رفته وکسی او را به قتل نرسانده است. سپس جواز دفن را صادر کرد. قرار شد مراسم تشییع فردای آن روز برگزار شود.

در آن روز، اقوام و دوستان دسته به منزل ما می آمدند، به مادر و همسر و بقیه بازماندگانم تسلیت می گفتند.  
بعضی از آنان فقط به اين جهت آمده بودند تا برای نهار و شام دعوت شوند و در دلشان کوچکترین ناراحتی از مرگ من وجود نداشت.

### ناراحتی همسرم

يکی از کسانی که بيشتر از همه برایم ناراحتی می کرد همسرم بود؛  
اما نه بخاطر اينکه من مرده بودم، بلکه به جهت اينکه با پرونده‌اي سیاه به عالم بزرخ منتقل شده‌ام. او خوب مى دانست که چه عذاب‌هایی در انتظار من است.

او دائم برایم قرآن می خواند و توجه خاصی به سوره مبارکه واقعه داشت. در دوران زندگی مشترکمان گاهی اوقات به من هم توصیه می کرد و می گفت: برای یک بار هم که شده این سوره را بخوانم. اما متأسفانه من از روی غرور و تکبری که داشتم هرگز به حرف او گوش نکردم. شاید اگر یکبار این سوره را می خواندم از خواب غفلت بیدار می شدم و از اعمال زشت گذشته ام توبه می کردم. به هر حال همسر مؤمن و دلسوزم از اینکه من تنها و بدون توبه از دنیا رفته و به هنگام ارتکاب گناهی بزرگ عذرائیل را ملاقات کرده ام و باید عذاب شوم بسیار ناراحت بود.

در آن موقع، تازه فهمیدم که همسرم مظہر یک مسلمان واقعی است، او انسانی است که بهشت را تنها برای خود نمی خواست و حتی برای گناهکاران حرفه‌ای مانند من نیز ناراحت بود که چرا باید به جهنّم بروم.

همسرم در زندگی مشترکمان دائم مرا پند می داد و موعظه می کرد و از جهنّم می ترساند و می گفت:

- انسان باید در دنیا دیندار و خداشناس و معتقد به قیامت باشد تا رستگار شود.

- انسان باید قرآن خوان باشد و دستورات آن را سرمشق زندگی خویش قرار دهد تا سعادتمند باشد.

- انسان باید به دستورات پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم السلام و

- بزرگان دین عمل کند تا از جهنم و آتش سوزان آن نجات یابد.
- انسان باید قدر سلامتی و نعمت‌هایی را که خداوند به او داده بداند تا از شکرکنندگان به حساب آید.
  - انسان باید در این دنیا با مال خود به فقرا و مساکین و یتیمان کمک کند تا مالش فراوان گردد و در آن دنیا محتاج نباشد.
  - انسان باید با ثروت خود باقیات الصالحاتی بر جای گذارد تا بعد از مرگ، ثواب آن در نامه عملش ثبت گردد.
  - انسان باید از بی عفتی و بی عصمتی دوری نماید و چشم خود را از نامحرمان پوشاند تا دیگران به ناموس او طمع ننمایند. و به قول شاعر:

هر که باشد نظرش در بی ناموس کسان  
 پی ناموس وی افتد نظر بوالهوسان  
 عاقبت دست در آغوش نگارش ببرند  
 هر که یک بوسه ستاند ز لب یار کسی  
 ولی افسوس که هیچ یک از نصیحت‌های او در من اثر نکرد و شیطان  
 سدِ راهم شد و عاقبت کارم به اینجا کشید.

من به جای اطاعت از همسرم دشمن ایشان شدم و حرف‌های زیبا  
 و دلسوزانه او را مغرضانه حساب کردم و آن بیچاره را به باد ملامت و  
 سرزنش گرفتم تا جایی که او را از خود راندم و محل سکونتش را جدا  
 کردم. اما الان فهمیدم که او چه فرشته نجات خوبی برای من بود،

چقدر با من مهربان، دلسوز و خاطر خواه من بوده است.

## گوش شنوا نبود

وقتی جسد بی جانم در میان اقوام و آشنايان ب بدون هیچ گونه حرکتی روی زمین افتاد و همسر، مادر، فرزندان و بسیاری از نزدیکانم، در حالی که اطراف جنازه‌ام جمع شده بودند ناله و فریادشان به آسمان بلند بود، تعدادی نیز زبان به شکوه و شکایت گشودند و می‌گفتند:

چرا به این زودی از دنیا رفت؟ مرگ او زود بود، هنوز جوان بود، آرزوها یی داشت که هنوز به هیچ کدام از آنها نرسیده و هنوز لذت دنیا را نچشیده بود.

تعدادی با صدای بلند گریه می‌کردند و شعرهایی را با خود زمزمه می‌نمودند، بعضی صورت خود را می‌خراسیدند و بعضی یقه پاره می‌کردند.

در این لحظه صدای ملک الموت بلند شد و با صدای بلند و با اعتراض چنین گفت: ای جماعت!

- چرا گریه می‌کنید، ناله و فغان می‌نمایید؟
- شکایت شما از چه کسی است و شِکُوه شما برای چیست؟
- چرا به سرو صورت می‌زنید؟
- چرا یقه پاره می‌کنید و سرو صورت خود را می‌خراسید؟

---

/ ۵۶ ..... / سفر نامه بزرخ

---

● چرا از خدای مهریان گله و شکایت دارید و شکایت او را به سوی  
مخلوق می‌برید؟

بعد گفت: به آن خدایی که جان می‌هد و جان می‌گیرد، من به کسی  
ظلم نکرده‌ام و بدون جهت جان او را نگرفته‌ام و در این قصه من  
گناهی ندارم.<sup>(۱)</sup>

به من گزارش دادند که روزی او در دنیا تمام شده، سهمیه آب او به  
پایان رسیده و شمارش نفس‌های او تکمیل گردیده، عمر او به آخر  
رسیده، مدت اقامتش در دنیا به سر آمده است و چاره‌ای غیر از مرگ  
برایش وجود نداشت.

اگر شما هم به جای من قرار داشتید، حتماً به دستور خدا عمل  
می‌کردید و جان مرا بدون چون و چرا می‌گرفتید و به صغیر و کبیر من  
هم رحم نمی‌کردید؛ زیرا که از خود اختیاری نداشتید.

این را بدانید که نوبت شما هم می‌رسد، من آن قدر به این خانه  
رفت و آمد می‌کنم تا یک نفر از شما را باقی نگذارم.<sup>(۲)</sup>

و این را نیز بدانید من با اهل هر خانه‌ای که در این عالم وجود دارد  
روزی پنج مرتبه، هنگام نمازهای پنج گانه ملاقات می‌کنم و گذشته و  
آینده عمر او را بررسی می‌نمایم.<sup>(۳)</sup>

شما در برابر خدای خود وظایفی دارید که باید انجام دهید. باید

---

۱- فروع کافی، ج ۳، باب ۱۴، حدیث ۳، ص ۱۴۴.

۲- فروع کافی، ج ۳، باب ۱۴، حدیث ۳، ص ۱۴۴.

۳- فروع کافی، ج ۳، باب ۱۴، حدیث ۳، ص ۱۴۴.

---

 تشییع جنازه / ..... ۵۷
 

---

اطاعت و عبادت خدا را به خوبی به جای آورید و به دستورات او گوش سپارید و نافرمانی اورانکنید.

من هم به نوبه خود وظیفه‌ای دارم که باید انجام دهم، عبادت و اطاعت من هم در برابر خدا، این است که هر روز و شب و هر دقیقه و ساعت جان‌گروه زیادی را بگیرم و به دیار باقی بفرستم و از خود هم، اختیاری ندارم.<sup>(۱)</sup>

اما جمعیت گوششان به این حرف‌ها بدھکار تبود و شنیدن این هشدارها برایشان امکان نداشت و هرکسی مشغول کار خود بود. در این حال آرزو کردم، کاش من در دنیا یک‌بار برای همیشه این هشدارها را شنیده بودم تا درسی برای امروزم بود و به این بلا مبتلا نمی‌شد. اما افسوس و صد افسوس! این آرزویی محال بود.

### تشییع جنازه

آن روز، منزل ما مرتب از جمعیت پر و خالی می‌شد؛ زیرا تشییع جنازه باید در این روز صورت می‌گرفت و جنازه به سوی قبرستان بردۀ می‌شد.

خانواده، اقوام و دوستان جنازه را از سردهخانه تحويل گرفته و در آمبولانس گذاشتند، مراسم تشییع شروع شد. آمبولانس آهسته

---

۱- نفس الرحمان فی فضائل سلمان، باب ۱۶، بحار الانوار، جلد ۷.

---

 ..... / سفر نامه بزرخ / ۱۰۸
 

---

حرکت می‌گرد و به دنبال آن، خودرویی که در وسط شیشه جلو آن حلقه گلی که عکس من نیز در میان آن قرار داشت در حرکت بود و خانواده و خویشان سیاه پوش به دنبال آن در حرکت بودند.

من بالای آمبولانس ایستاده بودم و تشییع کنندگان و کسانی که از مرگ من ناراحت و کسانی که خوشحال بودند، را تماشا می‌کردم. در میان تشییع کنندگان حیوانات گوناگونی هم وجود داشتند که من از آنها می‌ترسیدم ولی مردم نمی‌ترسیدند.

آن حیوانات انسان‌هایی بودند که مانند من در اثر گناه باطن آنها عوض شده و از صورت انسان به صورت حیوان در آمده بودند.

آمبولانس و تشییع کنندگان به گورستان رسیدند و تابوت را از آمبولانس بیرون آورده و به غسالخانه بردند. جنازه را آهسته از تابوت بیرون آورده و روی سنگ غسالخانه گذاشتند. مرده شوی و دستیارش چکمه پوشیدند و مشغول شستن جنازه شدند.

در این حال مرده شوی به دستیارش گفت: خدا کند این جنازه آدم خوبی باشد و گرنه از امشب عذابی سخت در انتظار او خواهد بود. دستیار گفت: با این قیافه و حشتناکی که این آقا دارد به نظر می‌رسد او در دنیا انسان درست کاری نبوده است. روح او در اینجا حاضر است و ما را می‌بیند و حرف‌های ما را می‌شنود ولی ای کاش ما هم او را می‌دیدیم و می‌توانستیم از او بپرسیم که در چه وضعی است.

## جنازه را غسل دادند

بعد از آن که جنازه را روی سنگ غسالخانه گذاشتند اول لباس هایم را از بدنم بیرون آوردند و مرا لخت مادر زاد کردند، تنها برای اینکه آبرویم پیش تشییع کنندگان نرود روی عورتم را پوشاندند. وقتی غسال می خواست لباس هایم را از بدنم بیرون آورد، فریاد زدم و گفتم: ای غسال! تو را به خدا قسم! لباس های مرا به آرامی از بدنم بیرون آور؛ زیرا تازه از برخورد و حضور با ملک الموت فارغ شدم.<sup>(۱)</sup>

جناب غسال آماده غسل شد و مقدمات ان را فراهم نمود و طبق دستور شرع، شروع به غسل دادن کرد. هنگامی که می خواست آب روی بدنم بریزد فریاد زدم و گفتم: ای غسال! تو را به خدا قسم آب را ملایم کن که نه زیاد سرد باشد و نه گرم و دست خود را به آرامی روی بدنم بکش؛ زیرا بدن من در اثر خارج شدن روح مجرروح شده و رگ هایش پاره پاره گردیده و طاقتم تمام شده است.

اما غسال به فریادهای من توجهی نمی کرد یا واقعاً حرف های مرا نمی شنید؛ زیرا فریادهای من فریاد برزخی بود و گوش او گوش مادی.<sup>(۲)</sup>

۱- لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۱۵.

۲- لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۱۵.

---

۱۶۰ / سفرنامه بزرخ

---

به هر حال او اول سروگردن و سپس طرف راست و بعد طرف  
چپ بدنم را شست و نیت غسل کرد و با آب سدر و آب کافور و آب  
خالص غسل داد و گفت: کفن او را بیاورید.

وقتی کفن را آوردند، دستیار آن را روی تخت پهن کرد و به کمک  
غسال جنازه را روی آن گذاشت و بندهای کفت را محکم بست.

وقتی می خواست بندهای کفن را از طرف سر و صورتم ببندد  
فریاد زدم و گفتم: ای غسال! سر و صورتم را مپوشان؛ زیرا مادر،  
خواهران، زن و فرزندان و اقوام می خواهند مرا ببینند و بعد از این  
دیدار به قیامت خواهد افتاد.

اما این فریاد من هم مانند فریادهای دیگر به گوش کسی نرسید و  
هر کس مشغول کار خود بود.<sup>(۱)</sup>

در این حال به یاد شعر شاعری افتادم که می گفت:  
به گورستان گذر کردم کم و بیش

بديدم حال دولتمند و درویش  
نه درویشی به خاکی بی کفن ماند  
نه دولتمند بیش از یک کفن برد<sup>(۲)</sup>

در این حال خطاب به خود کردم و گفتم: ای فلانی! این همه  
زحمت جمع آوری مال، بنای خانه وسیع و محکم، فرش های دیبا و

---

۱- لثائی الاخبار، ج ۵، ص ۱۵.

۲- باباطاهر عربان.

زیبا، خوش رنگ و خوش نقش، ماشین لوکس خارجی، بوستان پر درخت و میوه، پول نقد و چک اعتباری، باید همه را به وارت تحويل دهی و به جز یک کفن با دست خالی به منزل ابدی مهاجرت کنی. به فرمایش خداوند متعال: مال و ثروت دنیا از بین رفتني و نابود شدنی است و همه در دنیا می‌ماند و آنچه برای انسان و همراه او می‌ماند اعمال نیک و بد اوست.<sup>(۱)</sup>

راستی این لباس سفید که آن را کفن گویند، انسان‌ها از بزرگ و کوچک، صاحب مال و منال، گدا و بسی چیز، شهری و روستایی، پادشاه و پیامبران بزرگ الهی، انسان‌های خوب و بد باید به تن کنند و در روز محشر تنها با این تن پوش حاضر می‌شونند.

در آنجا کسی نمی‌تواند به لباس‌های قیمتی و زیبای خود افتخار کند و کسی نمی‌تواند ادعا نماید و بگوید: من سلطان بودم، ثروتمند بودم، ارباب و مالک بودم، رهبر و صاحب اختیار مردم بودم. باید با من برخوردي شود مانند برخوردي که در دنیا می‌شد.

هرگز! هرگز! این لباس سفید و بدون دوخت که زن و مرد و به طور کلی همه انسان‌ها به تن می‌کنند نشانه برابر بودن تمام آنان در مقابل خداوند بزرگ است.

و به قول خداوند که در قرآن می‌فرماید:  
«تنها کسانی که می‌توانند امتیاز داشته باشند و بر دیگران افتخار

## ۱۶۲ / سفر نامه بربزخ

کتند، آنانی هستند که مطبع خداوند بوده و در دنیا فقط از خدا  
ترسیده و جز او را نپرسیده‌اند. (۱)

در هنگامی که غسال و دستیارش سرگرم شستن جنازه بودند،  
مردان فامیل، زیر درختان گورستان روی صندلی نشسته و مشغول  
کشیدن سیگار بودند و از یک دیگر می‌پرسیدند:  
پس کی جنازه را ببرون می‌آورند؟ معلوم است که حوصله آنان سر  
رفته بود و می‌خواستند هر چه زودتر گورستان را ترک کنند و به دنبال  
دنیای پر زرق و برق خود بروند.

جنازه را غسل داده کفن کردند، بعد سُرده شوی مقداری کافور  
برداشت، به پیشانی و گفت دست‌ها و سرزانوها و سر دو انگشت  
بزرگ پاهایم مالید، اینها مواضعی است که هنگام سجده روی زمین  
قرار می‌گیرند، از این جهت آنها را با کافور خوشبو و معطر می‌نمایند.  
اما چه سود که من در طول عمرم ولو یک مرتبه آنها را برای سجدۀ  
حق بر زمین نگذاشته بودم.

از طرفی چون بعد از مرگ، ارتباط روح با جسم به طور کلی قطع  
نمی‌شود، مسلمانان به جنازه مردگان خود احترام می‌گذارند و آنها را  
با سدر و کافور و آب خالص سه بار غسل می‌دهند و در پارچه سفید و  
تمیز و بدون دوخت، کفن می‌کنند. در واقع احترام به جسم را احترام  
به روح می‌دانند.

در تمام مدتی که جنازه در غسالخانه بود مادر و خواهرانم پشت در، به شدت گریه می‌کردند.

بالاخره جسم بی جان مرا دوباره در تابوت گذاشتند و از غسالخانه بیرون آوردند. تابوت روی دست اقوام و دوستان به سوی قبرستان به حرکت در آمد، با ظاهر شدن قبرستان، غم‌های عالم بر دلم نشست، جمعیت از کنار قبرهای متعدد گذشتند تا اینکه از دور، سیاه چالی آشکار شد، وحشت و اضطراب سراسر وجودم را فراگرفت.

تشیع کنندگان مسافتی که رفته جنازه را بر زمین گذاشته و دوباره برداشتند و بعد از طی مسافتی بار دیگر آن را بر زمین گذاشته و بلا فاصله برداشته و در نزدیکی گوری که از قبل آماده شده بود برای سومین بار بر زمین نهادند و این کار به خاطر آن بود که از غربت و وحشت من کاسته شود، اما با دیدن قبر دوباره وحشت مرا فراگرفت. از بزرگان دین شنیده بودم که: قبر برای کسی چون من که عمر خود را به هرزگی سپری کرده بود گودالی از گودال‌های جهنم است.<sup>(۱)</sup> و به همین جهت وحشت سراسر وجودم را فراگرفته بود.

و من چون خود را مجرم و گناه کار می‌دانستم، یقین داشتم به مجرد اینکه داخل قبر شوم به آتش جهنم سقوط می‌کنم.

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۷. بحار الانوار، ج ۱، ص ۷.

## نماز میت خوانده شد

بعد از آن تابوت را رو به قبله قرار دادند و یک روحانی که از قبل دعوت کرده بودند جلو ایستاد تا نماز میت را بخواند گروهی از مردم پشت سر او ایستادند و نماز آغاز شد. آن روحانی با صدای بلند مشغول خواندن نماز گردید.

او بعد از تکبیر اول گفت: «شهادت می دهم جز خدای یکتا خدای دیگری نیست و حضرت محمد ﷺ رسول و فرستاده اوست».

وقتی این جملات را از زبان روحانی شنیدم، آهی کشیدم و گفتم: ای کاش! لاقل در دنیا یک بار از صمیم قلب این جمله را بر زبان

جاری کرده بودم تا در چنین اوضاع هولناکی به فریادم می رسید.

روحانی ادامه داد و گفت: خدا! زنان و مردان مؤمن و مسلم را بیامرز! خدا! این میت را بیامرز و از گناهان او درگذر و او را مورد لطف و کرم خود قرارده.

در اینجا با خود گفتم: افسوس، من که در تمام مدت عمر نه یک رکعت نماز خوانده، و نه یک روزه گرفته، نه یک آیه قرآن خوانده و نه به آنها معتقد بود و نه از آنها خوشم می آمد و با تمام وجود، دنبال روی شیطان بودم، چگونه خدا مرا بیامرزد؟

در اینجا صدایی را شنیدم که می گفت: ای انسان جاهل! تعجب مکن اگر تو آدم با اعتقاد و صالحی بودی چون به میهمانی خدا می روی، خداوند اول تحفه ای به میهمان خود عطا می کند، گناهان او

را می بخشد و خطاهای او را نادیده می گیرد. (۱)

روحانی ادامه داد و گفت:

● خداوند! این بندۀ تواست و پدر و مادرش نیز بندۀ تواند، اکنون به سوی تو آمده و تو بهترین کسی هستی که به سویت آمده است.

● خداوند! ما جز خوبی و نیکی چیز دیگری از او ندیده‌ایم. البته آگاهی تو نسبت به او بسیار بیشتر است.

● خداوند! اگر او از نیکوکاران بود پس بر احسانش بیفزا و اگر از گناهکاران بوده از گناهانش در گذر و اورا بیامرز و در پیشگاه خودت بالاترین درجه را به او عطا فرما و خود جانشین او و سرپرست خانواده‌اش باش و از دریای بیکران رحمت بر او رحم کن، ای مهریان‌ترین مهریانان!

وقتی روحانی این کلمات را گفت با دو دست بر سر خود زدم، فریاد کشیدم و گفتم: خدا! من عمری بندۀ شیطان بودم، پدر و مادرم نیز بندۀ او بودند. در تمام عمر نه شکم گرسنه‌ای را سیر کردم و نه دست نوازش بر سر یتیمی کشیدم، نه دل انسانی را به دست آوردم، نه از بی‌نوابی دستگیری کردم، نه مظلومی را از دست ظالمی نجات دادم، نه راهی را برای آسایش و راحتی مردم اصلاح کردم، نه مکانی را برای عبادت و نیایش مؤمنان بنا نمودم و نه کار نیکی دیگری را انجام دادم.

این مردم که از کارهای خلاف من اطلاعی ندارند چرا اینگونه

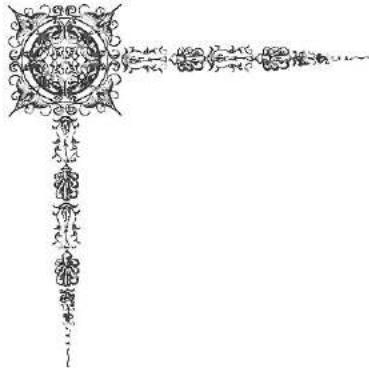
۱۶۸ / سفر نامه بزرخ

می‌گویند که ما جز نیکی و خوبی چیز دیگری از او ندیده‌ایم؟!  
 در این حال صدایی شنیدم که می‌گفت: اگر تو آدم مؤمنی بودی  
 ولو، اینکه کار نیکی انجام نداده بودی و مردم به آن شهادت می‌دادند  
 خداوند، همان کار نیک را در نامه اعمالت ثبت می‌کرد و می‌فرمود:  
 همانا من شهادت شما را در باره بندهام قبول کردم و گناهانی را که  
 شما از آن اطلاع نداشتید و تنها من از آنها اطلاع داشتم همه را  
 می‌بخشم. (۱)

بعد گفت: خوشحال باش؛ زیرا اگر روحانی از وضعیت تو در دنیا  
 آگاه بود بر جنازه‌ات نماز نمی‌خواند یا به جای پنج تکبیر چهار تکبیر  
 می‌گفت؛ زیرا تنها نمازی که بر جنازة مؤمنان می‌خوانند پنج تکبیر  
 دارد هر تکبیری در مقابل یکی از نماز پنجگانه واجب شبانه روز قرار  
 می‌گیرد. (۲)

۱- خصال شیخ صدوق. ج ۲، ص ۵۳۸. روضة الوعظین. ج ۲، ص ۴۸۷. فروع کافی. ج ۳، ص ۲۵۴.

۲- فروع کافی. ج ۳. باب ۵۲. حدیث ۴-۵. ص ۱۸۱.

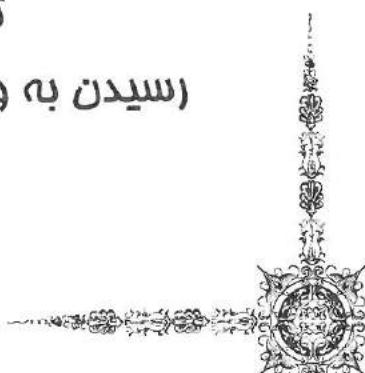


# پنجم دو

از هنگام و وجود به قبر

ت

(سیدن به وادی برهوت





## جنازه داخل قبر می‌شود

وقتی نماز تمام شد، مردم جنازه سفید پوش مرا از تابوت در آوردند و آهسته از قسمت سر وارد قبر کردند. قبرگن که سر جنازه را گرفته بود پس از آن که آن را کامل درون قبر جا داد، کفن را از قسمت سر باز کرد به طوری که چهره‌ام نمایان شد بعد سر را برگرداند و گونه راست صورتم را روی خاک گذاشت.

این کار یکین معناست که خداوندا بهترین جای بدن این میت را که موجب شرف و آبروی او بود، اینک در مقابل عظمت و جلال تو، به روی خاک می‌گذارم در حالی که من مردم و جسم خود را نگاه می‌کردم با خودم گفتم:

ای کاش! خودم در دنیا چنین می‌کردم و گرنه صورت بر خاک  
نهادن جسم بدون جان، چه ارزشی دارد؟

بعد با دست خود مقداری خاک جمع کرد و بالشی از آن درست کرد و سرم را روی آن گذاشت و سپس کلوخ بزرگی برداشت و در قسمت پشت جنازه قرار داد که به همان حالت، رو به قبله بماند و من از اینکه جسم را زندانی خاک می‌ساختند با خود اندیشیدم بهتر است به کناری روم و با جسد داخل قبر نشوم، اما به واسطه علاقه‌ای که به جسد داشتم بی اختیار خود را داخل قبر کردم که بیضم چه عملی با او انجام می‌دهند.

## تلقین خوانده شد

گورکن از قبر بیرون آمد و یک نفر دیگر داخل قبر شد تا تلقین مرا به جای آورد. در اینجا اعتراف کردم که وحشتناکترین، سخت‌ترین و غم‌بارترین لحظه زندگی آدمی زمانی است که جسم بی‌جان او را در منزل تنگ و تاریک قبر می‌گذارند، آن را با خاک می‌پوشانند، جسم و روح او را تنها می‌گذارند و بر می‌گردند.

در این هنگام برخی از دوستان و خویشاوندان با تأثیر و تعجب، این منظرة رقت‌بار را نگاه می‌کردند. گویی تصور می‌کردند که به همین زودی آنها هم، بدین سرنوشت اندوه‌بار گرفتار می‌شوند و هیولای مرگ گریبان آنان را می‌گیرد و به همه شادی‌ها و غم‌ها، دردها و لذت‌های دنیای آنان خاتمه می‌دهد.

«باید توجه داشت که دین اسلام هدفش زنده کردن خصلت‌های انسانی و پاک کردن دل از تاریکی‌ها است. لذا آدابی آورده است تا وجودان مذهبی مردم را بیدار کند. بدین منظور جملاتی تحت عنوان تلقین برای میت خوانده می‌شود که در اصل، هم برای زندگان و هم برای مردگان است».

دعا خوان به محض ورود به قبر، بالین سر جنازه نشست و دست راستش را روی شانه راست جسم گذاشت و با دست چپ شانه چشم را محکم گرفت و دهانش را نزدیک گوش بی‌جان من آورد و در حالی که شانه‌هایم را تکان می‌داد، می‌گفت: ای فلاتی پسر فلاتی!

بشنو و بفهم.

آیا بر آن اعتقادی که در دنیا داشتی و با همان اعتقاد از دنیا رفتی هنوز باقی هستی؟ یعنی قبول داری که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و محمد<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> بنده و رسول اوست و آقا و پیشوای همه رسولان و آخرين پیامبر است.

بعد ادامه داد و گفت: آیا هنوز معتقدی که علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امامی است که خداوند اطاعت‌ش را بر جهانیان واجب دانسته؟

آیا معتقدی که حسن و حسین، زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، موسی کاظم، حضرت رضا، محمد تقی، علی نقی، حسن عسکری و حضرت مهدی که درود خداوند بر آنان باد پیشوایان مؤمنان و حجّت خدا بر تمام خلق هستند؟ و همه آن بزرگواران امامان و پیشوایان هدایت تو، به سوی سعادت‌اند؟ ای فلانی پسر فلانی! در این زمان شعله‌ای از درونم زیانه کشید، فریاد زدم و گفتم: ای مرد! چرا با جسم بی جان حرف می‌زنی؟ او که نه چیزی می‌شنود و نه چیزی می‌فهمد و نه می‌تواند جواب دهد.

هر چه می‌خواهی از من بیچاره و بدیخت پرس، از من روسياه و شرمنده پرس تا جواب دهم و به تو بگویم: من در دنیا زمام کار خود را به کتاب خدا نسپردم و آن کتاب مقدس و قرآن مجید را راهنمای و هدایت‌گر خود قرار ندادم. در کمال نادانی، خود را دانا تصور

## ..... / سفر نامه بربزخ ..... / ۷۲

می‌کردم، که به صورت انسان بودم.

اما در باطن حیوان درنده بیش نبودم و مُردِه‌ای بودم که در میان زندگان حرکت می‌کردم، نه به عالم قبر و بربزخ اعتقاد داشتم و نه از زشتی‌ها چشم می‌پوشیدم.

من در تمام عمر سر و جان را در راه خواهش‌های نفسانی می‌باختم. هرچه را دوست می‌داشتم، می‌گفتم خوب است و از هرچه خوشم نمی‌آمد آن را بد می‌دانستم. چنین انسان خطاکار چگونه می‌تواند ادعای کند که علی‌الله و فرزندان پاکش، امامان و پیشوایان او بوده‌اند؟

دعا خوان همچنان سرگرم کار خود بود و مردمی هم که اطراف قبر بودند هیچکدام حال مرا درک نمی‌کردند تا جایی که گفت: اگر از خدا، پیامبر اسلام ﷺ، امامان معصوم، دین، کتاب و قبله از تو سؤال کردنند، نترس و ناراحت مباش!

در جواب آنان بگو: اللہ پروردگار من، حضرت محمد ﷺ پیامبر و اسلام دین من است، قرآن کتابم، و خانه کعبه قبله ام و امیر المؤمنین و یازده فرزندش که صلوات خدا بر همگی آنان باد امامان و پیشوایان من هستند و به خاطر علاقه و محبتی که از آنان در دل دارم و نفوتي که از دشمنان ایشان در دنیا و آخرت دارم، آن بزرگواران شفاعت کنندگان من در قیامت هستند.

این جملاتی که دعا خوان می‌خواند، چون تیغ گداخته شمشیر،

تلقین خوانده شد / ..... ۷۳ / .....

هر لحظه بر جانم فرو می‌رفت. با چشمان خون‌بار و دلی پر درد و زیانی با عجز و التماس و پشیمانی، فریاد می‌زدم و می‌گفتم: ای تلقین خوان! تو را به خدا بیشتر از این آزارم نده، زیانی که در دنیا حتی یک بار هم، یک **یاالله** نگفته، چطور در حضور دو فرشته **مُقْرَب**، خواهد توانست که بگوید الله پروردگار من است؟!

کسی که در مدت عمر خود پیامبر اسلام **صلی الله علیه و آله و سلم** و امامان معصوم **علیهم السلام** را مسخره می‌کرده، چگونه می‌تواند بگوید که او پیامبر و پیشواداشته است؟

در اینجا صدایی به گوشم رسید که می‌گفت: ای جاهل! الان حقیقت را فهمیدی و اقرار به خطاهای خود کردی. ای کاش قبل از مرگت حقیقت را درک می‌کردی تا سودی به حالت داشت نه الان که سودی ندارد.

کسی که اسلام و قرآن و کعبه را خرافات می‌دانسته، چطور می‌تواند ادعا کند که اسلام دین او، قرآن کتاب دستور العمل او و کعبه قبله او بوده است؟

تلقین خوان، در آخرین کلمات خود چنین ادامه می‌داد، ای «فلانی پسر فلانی» خداوند تبارک و تعالیٰ بهترین پروردگار است و محمد **صلی الله علیه و آله و سلم** بهترین رسول و علی و اولاد معصومش که امامان دوازده گانه هستند، بهترین امامان هستند و آنچه محمد **صلی الله علیه و آله و سلم** به جهانیان عرضه داشته بهترین چیزها بوده است.

---

/ ۷۴

/ سفر نامه بزرخ

---

ای فلانی! مرگ، سؤال نکیر و منکر در قبر، برانگیخته شدن روز  
قیامت و آتش دوزخ همه و همه حق و حقیقت‌اند و بدون شک  
قیامت خواهد آمد و خداوند همه کسانی را که در قبرها خوابیده‌اند  
دوباره زنده خواهد کرد! آیا فهمیدی آنچه را که گفتم؟

در جواب او گفتم: آری فهمیدم ولی دیر متوجه شدم. من باید در  
دنیا تا زنده بودم می‌فهمیدم نه در اینجا که راه پس و پیش برایم باقی  
نمانده است. اکنون فهمیدن یا نفهمیدن چه دردی از من دوامی کند.  
تلقین خوان، دعای کوتاه دیگری خواند و از قبر بپرون آمد، پس از  
او گورکن دوباره وارد قبر شد و سنگ‌های لحد را با دفت و ظرافت در  
 محل خود، کنار هم نصب کرد تا جایی که جنازه به طور کامل پوشیده  
شد. بعد گورکن به کسانی که اطراف قبر ایستاده بودند گفت: قبر را با  
 خاک پر کنید، در مدت چند دقیقه قبر پر از خاک شد. اقوام، خویشان  
 و زن و فرزندانم مدتی آنجا ایستادند بعد فاتحه‌ای خواندند و قبرستان  
 را ترک کردند و به سوی خانه بازگشتند.

در این هنگام به یاد تکه‌هائی از دعای ابو حمزه ثمالي که از زبان  
 امام زین العابدين علیه السلام جاری شده که گاهی اوقات دوست مؤمنم برای  
 آگاهی و بیداری من برایم ترجمه می‌کرد افتادم که آن حضرت  
 می‌فرماید:

«پس چه کس بد حال تراز من است، اگر من براین حال به قبرم  
 منتقل شوم؛ زیرا که آن را برای خوابیدن آماده نکرده‌ام و با عمل

صالح برای آرامیدنم فرش نکرده‌ام، چرا گریه نکنم؟ در صورتی که  
نمی‌دانم به چه سرنوشتی دچار می‌شوم و من نفسم را چنان می‌بینم  
که به من نیرنگ زده و روزگارم مرا فریب داده است در حالی که  
بال‌های مرگ بر روی سرم گستردۀ است»<sup>(۱)</sup>.

زن و فرزند و مال و صولت و زور

همه هستند همراه، تالب گور

چه خوش داریست دار پرفسانه

اگر مُردن نبودی در میانه

عجب باغی است باع زندگانی

گرایمَن بُود از بادِ خزانی

از آن سرد آمد این کاخ دل آویز

که چون جاگرم کردی گویدت خیز<sup>(۲)</sup>

در این مدت، من به زیانی جمعیتی که برای خاک‌سپاری بدمن  
آمده بودند دل خوش کرده و تکریم کردم از حضور آنان و خوانندن  
فاتحه و تلاوت قرآن و ذکر صلوٰات‌الله‌اند تهدت می‌برم.

ولی اندک اندک جمعیت متشرف شدند و تنها تعداد انگشت  
شماری از نزدیکانم باقی ماندند، اما طولی نکشید که آنان هم رهایم  
کردند و رفتند، چقدر اینجا بر من سخت گذشت. در این حال به یاد

۱-دعای ابوحمزة ئمالی، مقانیح الجنان.

۲-نظمی گنجوی.

---

/۷۶ / سفر نامه بزرخ

شعری افتادم که شاعر با سوز دل می خواند.

به قبرستان گذر کردم صباحی

شنیدم ناله و آه و فغانی

شنیدم کله‌ای با خاک می گفت

که این دنیا نمی ارزد به کاهی<sup>(۱)</sup>

شاید شما باورتان نشود که چقدر بر من سخت گذشت. تصور نمی کردم که بازماندگانم تا این حد، نامهربان باشند و همچنین دوستان زندگیم با اینکه هیچگاه مهر و محبت را از آنان دریغ نکرده بودم، اما آنان چه زود مرا تنها رها کردند و رفتند! من فریاد زدنم و به آنها گفتم: کجایی روید؟ با من بمانید و مرا تنها نگذارید. اما آنها هیچ توجهی به سخنان من نکردند و از قبرستان بیرون رفته‌اند.

در این هنگام بود که صدای منادی را شنیدم که خطاب به مردم کرده و می گفت: بزاید برای مردن، جمع کنید برای نابودی و بسازید برای خراب شدن.<sup>(۲)</sup>

اما افسوس که آنان در وادی دیگری به سر می بردند و از شنیدن این ندای بیدارگر، محروم بودند. همین که متوجه شدم که جمعیت در حال خارج شدن از قبرستانند. فریاد زدم و گفتم:

بروید، اما بدانید که شما چه باورتان شود و چه نشود، چه

---

۱- بابا طاهر عربان.

۲- بحار الانوار، ج ۶، باب ۴. نقل از دیوان منسوب به امیر المؤمنین.

---

سخنان قبر بامن / .....

---

بخواهید و چه نخواهید، روزی مانند من اسیر خاک خواهید شد. پس  
بدانید به خدا قسم مرگ به تأخیر نمی‌افتد. (۱)

### سخنان قبر بامن

وقتی که مرا داخل قبر گذاشتند، شنیدم زمزمه‌ای از آن بلند است  
و می‌گوید: من خانه غریتم، خانه وحشتم، خانه حاکیم، خانه بلا و  
مصطفیتم، خانه تاریک و بی فرشتم، خانه تنها یم، خانه کرم‌ها، سورها،  
مارها و عقرب‌ها هستم، من خانه کهنه و فرسوده‌ام. (۲)

بعد به من خطاب کرد و گفت: ای انسان نمک نشناس! ای کافربی  
دین! ای کسی که یک عمر در دنیا به خط رفتی و هیچ وقت نخواستی  
که حقیقت را بفهمی!

به درون من نه خوش آمدی و نه به جا آمدی، سوگند به آن خدایی  
که تو و همه خلائق را خلق کرد، موقعی که بر روی من راه می‌رفتی تو  
را دشمن می‌دانستم و از کردارت ناراحت بودم و اکنون که در شکم  
من قرار گرفتی دشمنیم با تو بیشتر شده است و به زودی نشانه  
دشمنی مرا خواهی دید، چنان جسد تو را فشار دهم که تمام  
استخوان‌هایت خرد شود.

به دنبال این سخن ناگهان فشاری به من وارد کرد که دندوه‌های

---

۱- سوره اعراف، آیه ۳۳.

۲- لثالی الاخبار، ج ۵، ص ۱۹.

## / ۷۸ / ..... / سفر نامه برزخ

راستم در دنده‌های چشم فرو رفت، گویا شیری که از مادر خورده بودم  
از بینی و سر انگشتانم بیرون آمد.<sup>(۱)</sup>

بعد از آن از پایین پایم دری به سوی دوزخ باز شد به طوری که  
حرارت و شعله‌های آتش را در قبرم احساس کردم و جایگاه خود را  
در آتش دیدم.

سپس مردی زشت صورت، زشت سیرت و بد بو داخل قبرم شد،  
در حالی که طبقی در دست داشت. در آن طبق از میوه‌ها و غذاهای  
جهنمی و ظرفی از آب‌های جوشان و تلخ و بد بو به من تعارف کرد و  
گفت: قبل از هر چیز، مجبوری از اینها بخوری؟!<sup>(۲)</sup>

به او گفتم: ای زشت صورت و ای بد سیرت! تو چه کسی هستی و  
داخل قبر من چه می‌کنی و از جان من بی‌چاره چه می‌خواهی؟  
گفت: من کردار زشت و اعمال نا روای تو هستم که در دنیا انجام  
می‌دادی، من آن رأی خبیث و فکر ناپاک تو هستم.

هنوز حرف من با آن مرد به پایان نرسیده بود که ناگهان بادی  
سموم و دودی سیاه همراه با آتش در قبرم وزید و نود و نه مار  
عظیم‌الجثه بر من مسلط شدند و آنها تا روز قیامت به من نیش  
می‌زنند.<sup>(۳)</sup>

البته آن مارها با مارهایی که در دنیا دیده بودم بسیار تفاوت داشتند

۱- لالی الاخبار، ج ۵، ص ۲۹. فروع کافی، ج ۳، باب ۸۹، حدیث ۱، ص ۲۴۴.

۲- فرع کافی، ج ۳، باب ۸۷، حدیث ۱، ص ۲۲۵.

۳- فروع کافی، ج ۳، باب ۸۷، حدیث ۱. ص ۲۲۵. لالی الاخبار، ج ۵، ص ۳۷.

و من مانند آنها را ندیده بودم.

آن مرد به من خطاب کرد و گفت: می‌دانی این‌ها چه مارهایی هستند؟ اگر یکی از این‌ها در دنیا پیدا شود و از مغرب زمین به مشرق زمین بدمد دیگر درخت و گیاهی روی زمین نمی‌روید، چرا که زمین از دمیدن آن خاکستر می‌شود!<sup>(۱)</sup>

بعد از آن گفت: البته این وضعیت در قبر تو تنها برای تو و افراد مانند تو، اما قبر افراد مؤمن و دین‌دار، با غنی از باعث‌های بهشت است<sup>(۲)</sup> و به جای مارها و عقرب‌ها طبق‌هایی پر از میوه و نهرهای جاری از آب و عسل و شیر و شراب‌های بهشتی برایشان محیا می‌شود.<sup>(۳)</sup>

او به سخنان خود ادامه داد و گفت: هنگامی که مومنان داخل قبر می‌شوند قبر به آنان خوش آمد و مرحباً می‌گوید و با کمال مهربانی اظهار می‌دارد هنگامی که در پشت من راه می‌رفتی تو را دوست می‌داشم و حال که در درون من آمدی تو را بیشتر دوست دارم و به زودی نشانه دوستی مرا خواهی دید. و بعد دری از بالای سرشان به سوی بهشت باز می‌شود که نسیم آن را احساس می‌کنند.

و به جای آن مرد بد صورت مردی خوش صورت، مونس آنان می‌شود که در مدت عمرشان زیباتر از آن ندیده‌اند وقتی از آن قیافه

۱- فروع کافی، ج ۳، باب ۸۹، حدیث ۱، ص ۲۴۴.

۲- تفسیر ثور الثقلین، ج ۱، ص ۷۷. بحار الانوار، ج ۱، ص ۷.

۳- سوره محمد آیه ۱۴.

۱۸۰ / سفرنامه بزرخ

سئوال می‌کند و تو چه کسی هستی که این قدر بیوت خوش و خلقت  
نیک و لباس پاک و تمیز و قیافه‌ات زیباست؟

می‌گوید: من اعمال شایسته و رأی نیکوی تو هستم که به این  
صورت درآمده‌ام. سپس اورا داخل بهشت می‌کند و در منزلش ساکن  
می‌گرداند. و چنین افرادی از لذت‌ها و کاخ‌های بهشت بهمند  
خواهند شد. (۱)

### داخل قبر شدم

وقتی تمام تشییع کنندگان به سوی خانه‌های خود بازگشتند، من  
غریب و تنها بادلی پر از نگرانی و اضطراب از حوادث آینده به فکر  
فرو رفتم، با خود می‌اندیشیدم که چگونه عمری در منجلاب هوس  
فرو رفتم، هرگاه مرا به کشتزار آفت‌زده دنیا دعوت می‌کردند با جان و  
دل می‌پذیرفتم و هرگاه مرا به سوی بهشت و نعمت‌های فراوان و  
بی‌پایانش می‌خواندند به آن پشت می‌کرده، سستی می‌ورزیدم و  
مسخره می‌کردم.

عمری را برای جسم خاکی تلاش کردم ولی در مدت چند لحظه با  
فهر و غصب، مرا از آن جدا کردند و آن را به دست حفره‌ای سرد،  
تاریک و ترسناک و مرا به دست عذابی سخت سپردند و همان گونه  
که عریان متولد شدم عریان درون خاک کردند.

---

۱- فروع کافی، ج ۳، باب ۸۹، حدیث ۱، ص ۲۴۴.

چند ساعتی که در خود فرو رفته بودم خیلی بر من سخت گذشت.

بالای سر جنازه نشستم و مدتی همچنان به آن نگاه می‌کردم.

پس با خود گفتم: چقدر در دنیا نادان بودم. هر چه کردم برای این جسم بود که اکنون آن را درون پارچه‌ای سفید پیچیده و در مقابل من دراز کرده‌اند و تا چند سال دیگر به جز چند قطعه استخوان، چیزی از آن باقی نخواهد ماند و بالاخره استخوانها نیز پوسیده و به خاک تبدیل می‌شوند.

در دنیاک تراز همه، اینکه تمام اعضاء و جوارحی که در مدت عمر، با دقت مراقب حفظ و سلامت شان بودم و حاضر نبودم کوچک‌ترین صدمه‌ای به آنها بررسد، فردای قیامت علیه من شهادت خواهند داد و مرا رسوای اوّلین و آخرین خواهند نمود.<sup>(۱)</sup>

بعد از آن که جنازه خودم را تنها و بدون رفیق، در میان قبر‌تنگ و تاریک مشاهده کردم و مدتی به حال او حسرت خوردم و از قبر بیرون

دیدم هوا تاریک شده و هیچکس در میان قبرستان بیست. سکوت مهیبی در تمام قبرستان حکم فرماست، گویی آرامش قبل از طوفان بود.

در آن هنگام ترس عجیبی سراپای وجودم را فراگرفته بود و بدون علت به هر طرف نگاه می‌کردم، ماننده اینکه در انتظار حادثه هولناکی

۱- سوره نور، آیه ۲۴. سوره میس، آیه ۶۵. سوره فصلت، آیه ۲۰.

## ..... / ۸۲ ..... / سفر نامه بزرخ

بودم. توان گریز نداشتم، هرچه هوا تاریک‌تر می‌شد بر وحشت و  
ترس من افزوده می‌شد.

از آن فشار روحی که به من وارد شده بود گریه‌ام گرفت و ساعت‌ها  
اشک ریختم و به فکر اعمال بد خویش افتادم و آرزو کردم: ای کاش!  
من هم با مردم بر می‌گشتم و تمام عمر خود را به عبادت و بندگی خدا  
و شب زنده‌داری و اعمال نیک سپری می‌کردم و آنجه را ذخیره کرده  
بودم همه را در راه خدا انفاق می‌نمودم.<sup>(۱)</sup>

در میان سکوت و ظلمت گورستان، گاه‌گاهی صدای جنگلی که تن  
آدمی را می‌لرزانید و آرامش قبرستان را بر هم می‌زد، صحنه‌ای بود که  
زهره شجاع‌ترین انسان‌ها با شنیدنش آب می‌شد.

### آمدن رومان داخل قبر

در افکار گوناگونی غوطه ور بودند که ناگاه از سمت چپ قبر،  
صدایی برخواست که می‌گفت: ای کسی که می‌گفتی: ای کاش! به دنیا  
بر می‌گشتم تا اعمال نیک انجام دهم. بی جهت آرزوی بازگشت نکن؛  
زیرا پرونده عمل تو بسته شده است.

از شنیدن صدا در آن تاریکی، بسیار وحشت کردم. گویا کسی وارد  
قبر شده. با لرزشی که در صدایم به وجود آمده بود و با لکنت  
زبانی که پیدا کرده بودم پرسیدم:

---

۱- سوره منافقین، آیه ۱۰. سوره مؤمنان، آیه ۹۹ تا ۱۰۰. نفس الرحمن.

۸۳ / آمدن رومان داخل قبر /

چه کسی هستی که داخل قبر من شده‌ای؟

گفت: رومان یکی از فرشتگان مقرّب خدا هستم.<sup>(۱)</sup>

گفتم: ای فرشته مُتّرّب الهی! گمان می‌کنم متوجه آنچه در ذهن من گذشته است شدی؟

گفت: آری، آنچه که در قلب تو گذشت از آن اطلاع پیدا کردم.

گفتم: راست می‌گوییم و قسم یاد می‌کنم که اگر اجازه دهی به عالم دنیا برگردم، هرگز معصیت خدا را نکنم و در طلب رضایت او بکوشم.

به او گفتم: امروز وقتی تمام آشنایان و دوستان و حتی خانواده‌ام، مرا تنها گذاشتند و رفتدند، تازه به بی و فایی دنیا و بی و فایی آنان بی بردم.

ای فرشته الهی! مطمئن باش، اگر من به دنیا بازگردم لحظه‌ای از خدمت به خلق و اطاعت خالق یکتا و انجام اعمال صالح غفلت نکنم.

رومأن در جوابم گفت: این سخن را الآن تو می‌گویی، اما بدان که حقیقت غیر از این است که می‌گویی و از این پس باید تا قیام قیامت در عالم بزرخ بمانی.<sup>(۲)</sup>

گفتم: ای فرشته الهی! تو چکاره هستی و چه پست و مقامی داری

۱- کفاية الموحدين، ج ۴، ص ۲۳۱.

۲- سوره مومنان، آیه ۱۰۰.

/۸۴

---

سفر نامه بزرخ

---

و برای چه داخل قبر من شدی؟

گفت: هر کس از دنیا برود و او را داخل قبر کنند، من مأموریت دارم قبل از نکیر و منکر داخل قبرش شوم و او را مجبور کنم تا با دست خود اعمال نیک و بدی را که در دنیا انجام داده است همه را بنویسد. بعد به من گفت: تو هم مجبور هستی هر چه در دنیا از اعمال نیک و بد، کوچک و بزرگ انجام داده‌ای همه را ثبت کنی.

چون دیدم اعمال نیکی ندارم عذر آوردم و گفتم: من در اینجا کاغذی ندارم.

گفت: کاغذ تو کفن تو است.

گفتم: قلم ندارم.

گفت: قلمت انگشت سبابة تو است.

گفتم: دوات و مرگب ندارم.

گفت: آب دهانت مرگب تو است.

گفتم: همه کردار خود را که در دنیا انجام داده بودم فراموش کرده‌ام.

گفت: من همه اعمال تو را می‌دانم و از آنها اطلاع کامل دارم، برایت املا می‌کنم و تو بنویس.<sup>(۱)</sup>

پس از آن بدون درنگ، شروع کرد به شمردن اعمال نیک و بد، همان اعمالی که در مدت عمر توسط فرشتگان رقیب و عتید ثبت و

---

۱- لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۲۱ و ۳۶. قصہ سلمان با مرده‌ای.

آمدن رومان داخل قبر / ..... ۸۵ / .....

ضبط شده بود، همه را نوشتم.<sup>(۱)</sup>

از شمردن اعمال نیک و بدم توسط رومان تعجب کردم و گفتم:  
این چه پرونده‌ای است که هر کوچک و بزرگ عمل مرا از نیک و بد در خود جای داده است.<sup>(۲)</sup>

من نیز در کمال شرم‌ساری و خجالت همه اعمال خود را نوشتم،  
حرف‌های او به پایان رسید.

گفت: نوشتة خود را مهر کن.

گفتم: مهر ندارم.

گفت: مهر تو ناخن تو است. من هم ناچار همه را مهر کردم.  
در همان لحظه بود که تمام اعمال نیک و صالح و اعمال زشت و نازیبای خود را در مقابل خود حاضر و ناظر دیدم.<sup>(۳)</sup>

در فکر سبک و سنگین کردن اعمال نیک و بدم بودم که رومان پرونده اعمال را به گردنم انداخت<sup>(۴)</sup>، به طوری که احساس کردم تمام کوههای عالم را برگردنم آویخته‌اند.

خواستم علت این کار را بپرسم، گفت: اعمال و کردار هر کسی طوقی است برگردنش.<sup>(۵)</sup>

۱- سوره ق، آیه ۱۷.

۲- سوره کهف، آیه ۴۹.

۳- سوره کهف، آیه ۴۹.

۴- سوره اسراء، آیه ۱۳.

۵- سوره اسراء، آیه ۱۲.

---

۱/۸۶ ..... / سفر نامه بزرخ

---

گفتم: ای فرشته مُقرّب الٰهی! تا چه زمان باید سنگینی این طوق را تحمل کنم؟

گفت: این طوق، تا روز قیامت همراه و به گردن تو خواهد بود و آن روز، خود آن را خواهی خواند.<sup>(۱)</sup> رومان این جمله را گفت و فوراً از قبر خارج شد.

### ویژگی‌های نکیر و منکر

هتوز مدت زیادی از رفتن رومان نگذشته بود که صدای‌های عجیب و غریبی به گوشم رسید.

در این هنگام دیدم دو چیز نورانی از دور نمایان شدند که هردو با سرعت عجیبی به طرف من می‌آمدند. و آنان ویژگی‌هایی داشتند از جمله آنها اینکه:

- ۱- هرچه آنان نزدیک‌تر می‌شدند به نظر بزرگ‌تر می‌آمدند.
- ۲- اینکه هنگام حرکت از پشت سرشان گرد و غباری به هوا بر می‌خاست.
- ۳- وقتی آنان نزدیک شدند، دیدم دو دیو درشت هیکل، که از دو سوراخ بینی و گوش‌ها و دهانشان شعله‌های آتش بیرون می‌آمد.
- ۴- موها یشان بلند و ژولیده که از عقب سرشان کشیده می‌شد و گرد و غبار ایجاد می‌کرد.

---

۱- سوره اسراء، آیه ۱۳.

---

سؤالات نکیر / ..... ۸۷ / .....

---

● ۵- وحشت و ترس و قتی به نهایت رسید که دیدم در دست هر کدام گرزی بزرگ آهنین و آتشینی بود که هیچکس از اهل دنیا قادر به حرکت دادن آن نیست.

● ۶- چشم‌هایشان مانند دو کاسه پر از خون بود.

● ۷- آنها در حال آمدن با ناخن‌های خود زمین را می‌شکافتد.

● ۸- صدای آنها مانند صدای رعد و غرش آسمان بود.<sup>(۱)</sup>

این صحنه دست کمی از صحنه دیدار با عزرائیل را نداشت. اما از شدّت تعجب و بهت و ترس در جای خود میخ کوب شده بودم. آن هیولاها مانند دیوهای قوی هیکل و با هیبت تمام، با قیافه‌ای غضبناک که گویی از قبل مرا می‌شناختند و من به آنها بدی کرده باشم، در مقابل من ایستادند. از ترس چنان می‌لرزیدم که گمان کردم نزدیک است اجزای بدنم از یکدیگر جدا شوند، نمی‌توانستم پلک‌هایم را بیندم تا آن قیافه‌های وحشتناک را نبینم؛ زیرا جسم مثالی که به آن تعلق داشتم خاصیت‌های جسم مادی را نداشت و نور از پشت پلک‌هایم عبور می‌کرد.

### سؤالات نکیر

یکی از آنان فریاد کشید، صدای مهیب‌ش که همراه آتش از دهانش بیرون می‌آمد چنان وحشتناک بود که مرا به اشتباه انداخت. فکر کردم

## / سفر نامه بزرخ

که در آسمان رعد ویرق شدیدی ایجاد شده است.

او گفت: ای انسان پلید! بگو ببینم «خدای» تو کیست؟

با التماس به چشم هایش نگاه می کردم اما نتوانستم کلمه ای به زبان  
جاری کنم. او غضبناک تر شد و با صدای بلندتر فریاد زد و گفت: گفتم  
«خدای» تو کیست؟

با صدای لرزان جواب دادم: من خدایی جز شکم نمی شناسم و  
نمی دانم.<sup>(۱)</sup> اما بگویید بدانم شما چه کسانی هستید؟

گفت: اسم من نکیر است و بدین جهت به من نکیر می گویند که  
منکران خدا و پیامبر و امام و معاد را مورد سئوال قرار می دهم و  
اموریت من همین است، حال زود جواب بده که «خدای» تو  
کیست؟

من ساکت مانده بودم و او غصب آلود مرا نگاه می کرد. در اینجا  
بود که به یاد آن دوست مؤمن و مهریانم افتادم که دائم مرا نصیحت  
می کرد و می گفت:

اگر انسان در دنیا گناه نکند و ایمان به خدا و پیامبران و روز قیامت  
داشته و از پیروان امامان معصوم علیهم السلام باشد، شب اول قبر وقتی نکیر و  
منکر داخل قبر او شده و از اعتقادات او سئوال کنند: حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام حاضر می شود و جوابها را به او تلقین می کند.  
چقدر حسرت خوردم که چرا حرف های آن رفیق مؤمن و دلسوز،

---

۱- سفينة البحار، هشت جلدی، ج ۳، ص ۴۹۳.

در دل سنگ و سیاه من اثر نکرد و دست از گناه و آلو دگی برنداشتم و خود را اصلاح نکردم تا در این موقع خطرناک حضرت علی علیه السلام اعتقادات را به من تلقین کند و مرا از دست این فرشتگان زبان نفهم نجات دهد و نگذارد بیش از این رسوا و مورد اذیت قرار گیرم. به هر حال وقتی دید نمی‌توانم جواب او را دهم، سؤال بعدی را پرسید و گفت:

«کتاب» خدا چه نام دارد؟ آیا آنچه را که خدا در این «کتاب» گفته بود عمل کنی انجام دادی؟ از آنچه دستور پرهیز داده بود پرهیزکرده؟

با صدای لرزان گفتم: نام «کتاب» خدا را نمی‌دانم تا چه رسید به عمل کردن آنچه در آن آمده است.

هر سؤالی که نکیر می‌کرد و جواب نمی‌شنید بر خشممش افزوده می‌شد و گرز آتشین خود را در دست می‌چرخاند و من هر لحظه حرارت و درد آن را روی سرم احساس می‌کردم. اما باز امیدوار بودم که شاید با من کاری نداشته باشد.

نکیر همچنان به پرسش‌های خود ادامه داد و گفت: ای انسان خبیث! پیغمبر تو که بود؟!

گفتم نمی‌دانم، البته زود جواب دادم به علت آن که شاید سؤال و جواب زود پایان یابد و آنان با آن قیافه‌های هولناکشان مرا رها کنند و بروند.

---

 /سفر نامه بزرخ ..... ۱۹۰
 

---

بعد از آن نکیر سئوال بعدی را چنین پرسید: قبله تو کدام است؟  
 گفتم: من قبله‌ای جز شکم و شهوت نمی‌شناشم. در اینجا بود که  
 به یاد آن حدیثی افتادم که بارها رفیقم برای من می‌خواند و می‌گفت  
 پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: «عده‌ای هستند که خداشان  
 شکمshan، دینشان درهم و دینارشان، قبله ایشان زنانشان و شرفشان  
 متاع آنان است». <sup>(۱)</sup> من خود یکی از آنان بودم.

نکیر آخرین سئوال خود را کرد: ای انسان بی‌آبرو! امامان تو چه  
 کسانی بودند؟ لحظاتی سکوت کردم و سپس با عجز و التماس گفتم:  
 نمی‌دانم امامانم کیستند! ولی به من رحم کنید. ناله می‌کردم و التماس  
 می‌نمودم. اما شجاعت آن راکه به آنان نزدیک شوم و دست و پایشان  
 را بیوسم و خواهش کنم که از من درگذرند را نداشتمن.

با آه و ناله و گریه و زاری گفتم: ای فرشتگان الهی! من تا به حال  
 شکنجه‌های طاقت فرسا را تحمل کرده‌ام که یکی از آنها همین دیدن  
 قیافه‌های شمامست. دیگر مرا با این گرزها نزنید!

اما آنان هیچ توجهی به حال و روز من نداشتند، ناله‌ها و  
 التماس‌های من هیچ تأثیری در دل آنان نمی‌کرد. گوبی سر سوزنی  
 احساس در دل ایشان وجود نداشت. البته توقع بی‌جایی هم بود که  
 کسی مانند من، از چنان موجودات خشن و وحشتناکی انتظار رحم  
 داشته باشد.

---

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳. سفينة البحار هشت جلدی، ج ۳، ص ۴۹۳.

---

 سئوالات منکر / ..... ۹۱
 

---

نکته دیگر اینکه در آنجا نمی‌توانستم مانند عالم دنیا حتی یک کلمه دروغ برزبان آورم و هرچه می‌گفتم، عین حقیقت بود و اگر هم قدرت دروغ گفتن را داشتم آنان زود متوجه می‌شدند، برای اینکه در عالم بزرخ و قیامت نمی‌شود دروغ گفت و حقیقت مغض حاکم است و جایی برای بکار بردن نیرنگ وجود ندارد.

### سئوالات منکر

در اینجا سئوالات نکیر به پایان رسید و من خوشحال بودم که آسیبی از او به من نرسید. اما بلا فاصله آن دیگری زبان گشود و گفت: اسم من منکر است و برکسانی ظاهر می‌شوم که در دنیا منکرات و کارهای زشت انجام داده‌اند و تو هم یکی از آنان بوده‌ای.

بعد از آن با تندی و عصبانیت گفت: ای انسان مجرم و خطاکار! خوب دقت کن و به سئوالات من دقیقاً پاسخ بد و گرنه به چنان عذابی گرفتار می‌شوی که تا به حال نظیر آن را نجشیده‌ای!

اولین سوال او این بود که عمر خود را چگونه گذراندی و در چه راهی مصرف کردی؟ و نتیجه عمر با ارزش و گران مایه‌ات چه بود. به

قول شاعر:

عمر گران مایه در این صرف شد

تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

من از ترس گردنم را کج کردم و گفتم: از زمانی که خود را شناختم

---

۹۲ / سفر نامه بزرخ

---

تنهای هم و غم من لذت بردن از زیبایی‌های دنیا، لذت بردن از بهترین نعمت‌های دنیا، لذت بردن از زیباترین زنان دنیا، لذت بردن از پوشیدنی‌های دنیا و دنبال هوا و هوس رفتن و عیش و نوش بوده است و به چیز دیگری فکر نمی‌کردم.

البته این را بدانید که من مقصو نیستم، پدرم بود که تخم بی ایمانی را در وجودم کاشت و مرتب آن را با زبان و کردار شیرین خود آبیاری می‌کرد.

منکر با عصبا نیت رو به من کرد و گفت: حرف بی جا مزن، پدرت که خیلی زودتر به نزد ما آمد و زیاد پیش تو نبود.

بعد گفت: ای انسان پررو! آیا عقل نداشتی و نمی‌توانستی خوب و بد، ثواب و گناه، رشت و زیبا را از هم تشخیس دهی؟ مگر تو حیوان بودی؟ حیوانات هم، بر بعضی از انسان‌هایی مانند تو شرف دارند و از تو برتراند.<sup>(۱)</sup> اینکه تو گناه رشتی‌های خود را به گردن پدرت می‌اندازی و او را مجوم اصلی می‌دانی حرف قانع کننده‌ای نیست.

بعد گفت: خوب دقت کن و به سئوالات بعدی من جواب بده و بلافضله پرسید: مال‌هایی را که در دنیا به دست آورده در چه راهی مصرف کردي؟

گفتم: همه را برای لذت بردن همین جسمی که اکنون زیر خاک آرمیده است مصرف کردم و فکر می‌نمودم این جسم تا همیشه در

---

سئوالات منکر / ..... ۹۳ / .....

---

دنیا برای من باقی می‌ماند و من می‌توانم به وسیله آن لذت ببرم.  
پرسید: ای انسان شقی! آیا در دنیا اهل نماز بودی و خدا را عبادت  
می‌کردی و او را در برابر نعمت‌هایش سپاسگزاری کردی؟  
آیا اهل روزه بودی و در ماه مبارک رمضان مانند بقیه مردم طعم  
گرسنگی و تشنگی را می‌چشیدی و با خدای خود رابطه‌ای برقرار  
می‌کردی؟

با شرمندگی گفتم: نه، من در دنیا نه اهل نماز بودم و نه اهل روزه،  
حتی از نمازگزاران و روزه‌گیران متنفر بودم و با آنان ارتباطی هم  
نداشتی!

منکر با غیض و غصب پرسید: آیا در دنیا وجوهات مال خود را  
می‌پرداختی؟

آیا خمسی که خداوند در قرآن دستور پرداخت آن را داده بود  
پرداختی؟

آیا به یتیمان و محروم اجتماع کمک کردی و آیا به فکر گرسنگان  
اجتماع بودی؟

در جواب گفتم: نه، من خمس و زکات را خرافات و کنه پرستی  
می‌دانستم و به معنی قرآن هم توجهی نمی‌کردم تا از فهم آن اطلاع  
پیدا کنم. در مجالس مذهبی هم خیلی کم شرکت می‌کردم.

بعد رو به او کردم و گفتم: اگر بیش از این عصبانی نمی‌شوید  
سئوالی از شما دارم لطف بفرمایید و جواب مرا بدھید.

## ..... / سفر نامه برزخ / ۹۴

منکر گفت: آزادی، هرچه می خواهی بپرس.

گفتم: مگر خداوند از همه چیز آگاه نیست؟ پس چرا شما را فرستاده تا از من این سئوالات را بپرسید و مرا شرمنده کنید؟

گفت: «خداوند از همه اسرار و آشکار و نهان جهان آگاه است و خیانت چشم‌هایی که در کاسه سر انسان به چرخش در می‌آید و از لابلای پلک‌ها خارج می‌شود و به حرام نگاه می‌کند و نیت قلب‌ها را می‌داند».<sup>(۱)</sup>

آری، خداوند از اسرار مردم آگاه است، از آنچه پرده‌های گوش مخفیانه می‌شنوند، از صدای آهسته قدم‌ها در دل شب ظلمانی، از مخفیگاه غارهای حیوانات وحشی در دل کوه‌ها، از نفس کشیدن موجودات دریا در اعمق آب، از حرکت نطفه‌ها از صلب پدران که در درون رحم مادران بهم می‌آمیزند، از قطره باران‌ها، از لؤلؤهایی که در دل صدف‌ها پنهان است و امواج دریاها آنها را در دامن خود پرورش داده‌اند، از وزن هر ذره‌ای و ناله هر صاحب اندوهی و... آگاه است.<sup>(۲)</sup> اما همین امتحان مقدماتی، خود نوعی شکنجه روحی و هم عذاب جسمی برای تو و امثال تو است و بدکاران باید شکنجه و عذاب شوند.

البته منکر راست می‌گفت و حق با او بود؛ زیرا این پرسش و

۱- اقتباس از سوره مؤمن، آیه ۱۸۷.

۲- اقتباس از نهج البلاغه، خ. ۹۱، قسمت ۸۸-۸۹، ص ۹۵.

پاسخ، هم شکنجه روحی و هم عذاب جسمی برای من بود.  
 از این جهت شکنجه روحی بود که من بعد از مرگ، از اعمال  
 زشتی که انجام داده بودم و اعمال نیکی که می توانستم انجام دهم  
 ولی انجام نداده بودم، سخت پشیمان بودم. لذا یاد آوری آنها، خود  
 نوعی شکنجه شدید روحی بود.

مثالاً وقتی از من سؤال می شد که آیا نماز می خواندم و روزه  
 می گرفتم و وجوهات مال خود را می پرداختم، پشیمانیم به اوج خود  
 می رسید و گویی بر زخم نمک می پاشند و داغم را تازه می کردند.

## گرژهای آتشین

در اینجا سوالات منکر هم به پایان رسید و در امتحان اول مردود  
 شدم و نتوانستم به هیچ کدام از سوالات نکیر و منکر جواب صحیح  
 بدهم.

هر چند هنگام تلقین جنازه، آن آفاگفته بود، وقتی دو فرشته مقرب  
 آمدند چه جوابی به آنان بده، اما به هنگام رو به رو شدن با آنها چون  
 به این مطالب معتقد نبودم هیچ یک از آنها را نمی دانستم و نتوانستم  
 جواب دهم، در واقع تلقین برایم اثربنداشت.

در این موقع بود که نکیر و منکر گرژهای آتشین خود را به هوا بلند  
 کردند و با هم فریاد زدند، «ای انسان بد کردار! بچش عذابی را که در

..... / ۹۶ .....  
**سفر نامه بزرخ**

دُنیا انکار می کردد!۱)

و همزمان گرزهایشان را بر من فرود آوردند به طوری که زمین و زمان به لرزه در آمد، فکر کردم همه هستی نابود شده و همه وجود من و قبیر آتش گرفت و شعله‌های آن به اطراف قبر زبانه کشید، فریاد و ناله من همه اطراف را پر کرد و گمان کردم همان آتش آخر است.  
 در این حال حلقه‌هایی از آتش و دود تا شعاع زیادی گردانگرد مرا فراگرفته بود، بوی سوختن جنازه‌ام احساس می شد.

در میان شعله‌های آتش چنان نعره می زدم که به خیال خودم تمام جهان صدایم را می شنوند، عذاب سختی بود. آن دو فرشته در حال غضب و عصباًیت پی درپی بر من ضربه می زدند. نه زبان التماس داشتم و نه توان تحمل، نه از پی هوشی خبری بود، نه از مرگ و نیستی<sup>(۲)</sup>، آنچه بود تنها عذاب و شکنجه بود. ای کاش مرگ واقعاً نیستی بود و من تمام می شدم و این قدر عذاب نمی شدم.

بعد آنان روی به من کردند و گفتند: این عذاب‌ها مخصوص مجرمان است، اگر تو مجرم و گناه کار نبودی به اندازه دید چشم‌ت قبر وسعت پیدا می کرد و دری از بالای سرت به سوی قبرت باز می شد.<sup>(۳)</sup> روشایی و بوی خوش به داخل آن می تابید، کاخ‌ها و باغ‌ها، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و فرش‌های دیبا،

۱- سوره دخان، آیه ۴۸.

۲- سوره طه، ۷۳.

۳- فروع کافی، ج ۳، باب ۸۹، حدیث ۱، ص ۲۴۴. لئالي الاخبار، ج ۵، ص ۳۲.

میوه‌ها و گوشت‌های پرنده‌گان و امکانات بهشتی همه برایت آماده بود، حورالعین و خدمتکاران بهشتی با طبق‌ها و منقل‌های عود به استقبال تو آمده و تا قیامت ائمّه و مونس تو بودند.

به جای دود و آتش و بوی تعفنِ خون و چرک‌های اهل جهنّم، بوی گل و ریاحین و نسیم روح افزای بهشتی به مشامت می‌رسید. و ما همان حرفی را به تو می‌زدیم که به مؤمنان می‌گوییم و می‌گفتیم، بخواب، خوابیدن عروس در بستر ناز و عیش و لذت که غم و غصه برایت نباشد.<sup>(۱)</sup> ولی الآن برای تو، وضعیت همان است که مشاهده می‌کنی.

این شکنجه‌های هولناک، تا طلوع سپیده ادامه داشت و با روشن شدن هوا، هم آتش و هم آن فرشتگان ناپدید شدند.

وقتی به خود نگاه کردم، دیدم تمام گوشت‌هایم سوخته و تنها مقداری استخوان باقی مانده است. اما رفته رفته بدنم به حالت اول برگشت. دانستم که این سر آغاز یک زندگی پراز عذاب، ترس و وحشت و بدون کمترین امیدی به بهبود اوضاع در آینده است.

البته توصیف چنین صحنه‌هایی برای من، که آنها را چشیده‌ام آسان و پذیرش آن، برای شماهایی که در دنیا با مغز خاکی فکر می‌کنید، بسیار دشوار و باور نکردنی است و تنها با نیروی قدرتمند ایمان می‌توان به این عذاب‌ها اعتقاد پیدا کرد.

---

۹۸ / سفر نامه بزرخ

---

اگر باور ندارید و فکر می‌کنید که اینها خیالات است شما می‌توانید انکار کنید تا هنگامی که از دنیا بیرون رفتید، آن وقت مانند من همه چیز را خواهید دید و باور خواهید کرد.

### موعظه‌های دلپذیر

ای انسان‌هایی که در دنیا مشغول زندگی خود هستید! شما را توصیه می‌کنم که عاقل باشید و مانند من گرفتار غرور و تکبر، خود خواهی و جهالت، بی‌دینی و گمراهی نشوید، «خود را با دست خویش به هلاکت نیندازید»<sup>(۱)</sup> که در عالم بربز خ هیچ‌گونه راه بازگشتی وجود نخواهد داشت.<sup>(۲)</sup>

ای کاش! هرکس می‌توانست چهره واقعی گناه را ببیند و قیافهٔ تجسم یافته آن را مشاهده کند. خوشابه حال کسانی که تا وقتی در دنیا هستند آن را خوب بشناسند و بدانند که دنیا همانند عروس بُوالهَوَسی است هردم در آغوش کسی قرار می‌گیرد و کرشمه و ناز می‌کند.

ای کاش! می‌دانستیم که ریاست و حکومت دنیا ناپایدار و همیشه در حال تغییر است، لذتش آلوده، خوشی آن همراه ناخوشی، آب گوارایش شور، شیرینی آن با تلخ‌کامی، غذابش سمّی، ابزارش

---

۱- سوره بقره، آیه ۱۹۴.

۲- سوره مؤمنان، آیه ۹۹.

موعظه‌های دلپذیر / ... ۹۹ / ...

پوسیده عیش آن بانیش، سلامتی آن با مرض و جمع کردن ثروت آن  
با درد سر همراه است<sup>(۱)</sup> و به قول شاعر:  
غَرَّهُ مشو بِهِ عشْوَهُ دُنْيَا كَهِ اين عجوز  
مَكَارهُ مَسِي نشيند و مختاله مَسِي رود  
دُنْيَا زَنِي اسْتَ عشْوَهُ دَلْسَتَان ولِي  
با کس به سر نمی‌برد او عهد شوهری  
آبستنی که این همه فرزند زاد و کشت  
دیگر که چشم دارد از او مهر مادری  
غذای دنیا به سیار زهرآلود و رشته‌های دلپستگی اش همچون  
ریسمان‌های پوسیده سست و بی دوام است، نه شور و نشاطش را  
دوامی و نه تشویش از اندوهش را آسودگی و پایانی است.  
هیچکس از دنیامسرور و شادمان نگشته مگر آنکه از پسی  
شادی‌هایش اندوهی اشکنا و بعضی گلوگیر نهال شادمانیش را در  
اندوه نشاند. لذت‌هایش را رایگان به کسی نمی‌بخشد مگر آنکه سایه  
گناه و رشتی‌هایش، آن مسرت و خوشحالی را در خود گرفته باشد. اگر  
یک طرف آن دلنیشین و شیرین باشد طرف دیگرنش بسیار زشت و تلخ  
مانند هندوانه ابوجهل است.

دنیا افسونگر فربیکاری است که آشنا و نا آشنا، کوچک و بزرگ،  
دان و نادان، عالم و جاهل، فقیر و غنی، پیر و جوان، زن و مرد و

---

 / ۱۰۰ ..... / سفر نامه بروزخ
 

---

دهاتی و شهری را فریب می‌دهد و به هیچکس رحم نمی‌کند.  
در هیچ یک از زیورهایش خیر و خوبی وجود ندارد مگر در تقواو  
پرهیزکاریش.<sup>(۱)</sup>

چقدر فراوانند کسانی که به دنیا ایمان آورند و به آن اعتماد  
کرند. ولی دنیا آنان را به هلاکت افکند، چه بسا کسانی که بزرگ و  
صاحب جاه و جلال بودند و دنیا آنان را کوچک و بی مقدار کرد.  
حتماً شنیده‌اید که اسکندر مقدونی، وصیت کرد تا به هنگام تشیع  
جنازه‌اش دست‌هایش را از تابوت بیرون گذارند. وقتی اطرافیان علت  
را سئوال کردند. گفت: می‌خواهم برای مردم ثابت شود که من با این  
همه قدرت و کشورگشایی ذرّه‌ای از ثروت دنیا را با خود نبرده‌ام و  
بادست خالی به سوی گور می‌روم.

اینها درد دل‌هایی بود که می‌بایست برایتان بگویم تا شماها مانند  
من گرفتار عذاب و شکنجه عالم قبر و بربار نشوید.  
لازم است این مطلب را برای شما که هنوز در دنیای مادی هستید  
بگوییم، تا دیر نشده خود را اصلاح کنید و مانند من گرفتار عذاب و  
درد سر نشوید.

بعد از آن همه شکنجه و عذاب، زمانی مرا به جال خود رها کردند.  
چیزی نگذشت که احساس کردم دو نفر، یکی خوش صورت و  
دیگری زشت و بد صورت در طرف راست و چپ من نشسته‌اند و

تمام اعضای مرا از سر تا پایم هر یک را جداگانه بو می‌کشیدند و چیزهایی را در دفتری که در دست دارند می‌نویسند و قوطی‌هایی کوچک و بزرگ نیز با خود آورده بودند و چیزهایی هم داخل آنها می‌کنند و سر آنها را لات و مهر می‌نمایند.<sup>(۱)</sup>

اما بعضی اعضای مرا مانند دل، چشم، گوش، زبان را بیشتر بو می‌کنند و با هم، در گوشی صحبت می‌کنند و مرتبه دوم و سوم باز بو می‌کنند و چیزهایی می‌نویسند و داخل قوطی‌ها قرار می‌داده سر آنها را مهر و موم می‌کنند و کنار می‌گذارند.

من حرکتی نکردم تا مبادا آنان بفهمند که بیدارم. از جدیت آنان در تفتیش و کنجکاوی وحشت کرده بودم و فهمیدم که ایشان زشتی‌ها و زیبایی‌های مرا ثبت می‌کنند.

پس از تمام شدن کارشان، دیدم آن نوشته را لوله کردند و مانند طوقی به گردنم انداختند.<sup>(۲)</sup>

۱- قوطی‌ها، ساعت‌های شب و روز عمر انسان است که در آنها عمل‌های زشت و زیبا سر زده است.

۲- قرآن در این باره چنین می‌فرماید: «ما مقدّرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را مانند طوقی در گردش می‌اندازیم و روز قیامت کتابی (که همان نامه اعمال اوست) برای او بیرون می‌آوریم در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه صفحات آن را انسان یک مرتبه ملاحظه می‌کند.

«در این هنگام به او خطاب می‌رسد خودت امروز کتاب اعمال خود را بخوان (و ببین که در دنیا چه کرده‌ای و به حساب خودت رسیدگی کن که امروز خود برای رسیدگی به حساب خود کافی و شاهد هستی. سوره بنی اسرائیل، آیه ۱۲۰ و ۱۳۰).»

## قبرستان روزها جای تونیست

پس از ناپدید شدن آن دو فرشته، به فاصلهٔ چند لحظه، تعدادی موجود وحشتناک دیگر ظاهر شدند و مرا داخل صندوقی آهنین و آتشین که گویا از هفت جوش بود و به اندازهٔ قامت من ساخته بودند انداختند<sup>(۱)</sup> و در آن را با پیچ و مهره محکم کردند و آن صندوق به اندازهٔ تنورهٔ سماوری کوچک و باریک شد به طوری که استخوان‌هایم در هم شکست و عصارة بدنم به صورت ماده‌ای سیاه گرفته شد<sup>(۲)</sup> و مرا از قبرستان بیرون بردند.

بعد از طی مسافتی درب صندوق را باز کردند و مرا بیرون آوردند. در تمام مدتی که در صندوق بودم، گمان می‌کردم این همان «جهننمی» است که در دنیا نام آن را شنیده بودم.

یکی از آن موجودات گفت: قبرستان روزها جای تو و امثال تو نیست، برای اینکه با روشن شدن هوا، ارواح پاک مؤمنان به قبرستان می‌آیند تا کسانی را که به زیارت اهل قبور می‌آیند ببینند و برای آنها از خدا طلب بخشش و موفقیت کنند و شما گناهکاران فقط شب‌ها می‌توانید در قبرستان باشید.

۱- این صندوق هفت جوش اخلاقی زشت انسان است که با نیش غضب به یکدیگر جوش خورده و در عالم بزرخ به صورت صندوقی آهنین و آتشین در آمده است.

۲- در تغایر امامان معصوم علیهم السلام آمده است: قبر به انسان فشار می‌آورد به طوری که شیری که از مادر خورده از بینی او بیرون می‌آید و چون اصل شیر خون حیض و آن سیاه است شاید متفاوت نداشته باشد که به رنگ سیاه و گلیف دیده شود.

قبرستان روزهای تو نیست / ..... ۱۰۳ / .....

بعد با عصباً نیت گفت: ای انسانی که در طول عمر با خدا و دین و رهبران الهی بیگانه بودی! باید یک بار دیگر داخل این صندوق آهنین و آتشین شوی.

گفتم: شما را به خدا قسم می‌دهم! به من رحم کنید و بیش از این آزارم ندهید، این قدر بی‌رحمی در باره من رواندارید، من تازه از این صندوق بیرون آمده‌ام!

گفت: ساکت شو! تو ما را به کسی قسم می‌دهی که در دنیا هیچ اعتقادی به او نداشتی، گذشته از آن، اینجا عالم خاکی نیست که با التماس و توبه بتوانی ما را به ترحم و ادارکنی، تو حتماً باید داخل این صندوق آهنین شوی تا آن چراکه به اسم فشار قبر در دنیا شنیده‌ای بر تو وارد شود.

گفتم: تا جایی که من شنیده بودم، فشار قبر به جسم وارد می‌شود و شما هم می‌توانید به قبرستان بروید و هر کاری که دلتان می‌خواهد با جنازه بی‌روح من انجام دهید.

گفت: حرف بیجا نزن، تمام گناهان را تو مرتکب شده‌ای، آن وقت ما برویم و جسم بی‌جان را عذاب کنیم؟  
 ثانیاً منظور از قبر، آن گودال تنگ و تاریک نیست بلکه مراد، جایگاه روح در عالم برزخ است و جسم در دنیا تنها ابزاری در اختیار تو بوده و هیچ تقصیری ندارد.

## اعضا برای چیست؟

بعد گفت: تو در دنیا یک قوه مخفی و با اراده بودی که جسم را اداره می‌کردی و باعث حرکت و حیات آن بودی و خداوند آن را در اختیار تو قرار داد تا کارهایی را که خود او دستور داده انجام دهی.

خداوند مهریان، به تو لطف کرد و دو چشم داد تا با آنها از تاریکی و جهل و بی خبری بیرون آیی، ولی تو آن را در جهت چشمچرانی و نگاه به ناموس مردم و دیدن عکس‌ها و فیلم‌های شرم‌آور به کاربردی و هیچگاه در نگاه کردن به آنها خود را کنترل نمی‌کردد.

خداوند رحمان، به تو دو گوش داد تا با آنها ندای حق را بشنوی، به آیات قرآن گوش فرا دهی، موعظه و پندتای پیامبران و امامان معصوم ﷺ و بزرگان دین را مورد توجه قرار دهی، ناله مظلوم را بشنوی و در حد قدرت به فریادش بررسی و از او دفاع نمایی، اما تو از آنها برای شنیدن غیبت و آوازهای حرام استفاده کردد.

خداوند مهریان، به تو زیان داد تا با آن، از او طلب مغفرت و بخشش کنی و به وسیله آن، گمراهان را به دین خدا دعوت نمایی، به ذکر خدا مشغول باشی و قرآن بخوانی، نه اینکه پیامبر و امامان معصوم ﷺ و مؤمنان را مسخره کنی و نه اینکه با آن قیامت را انکار نمایی!

خداوند متعال، به تو دو دست داد تا با آنها نیازهای خود را بر آورده کنی و دست فقرا و محرومان و از کار افتادگان را بگیری و با

اعضا برای چیست؟ / ..... ۱۰۵ / .....

دست های خود، در راه خدا انفاق نمایی و به وسیله آنها، اسلحه به دست گیری و در راه دین با دشمنان خدا و دین جهاد کنی و بر سر یتیمان کشی.

اما تو در عوض با دست های خود بدن های زنان همه جایی و دختران نامحرم مردم را المحس کردی و به صورت ضعفا زدی و آن را به سوی حرام دراز کردی!

خداآوند متنان، به تو دو پا داد تا با آنها راه روی، کار و فعالیت کنی، به سوی مسجد و جماعت حرکت نمایی، به مجالس دعا و موعلجه روی، با آنها به میدان جهاد و مبارزه روی. نه آنکه با آنها به دنبال ناموس مردم راه بیفتی و مزاحمت برای ایشان به وجود آوری، یا اینکه به مجالس گناه، رقص، شراب، غیبت و هرزه گی روی! خداوند بی نیاز، به تو نعمت فکر کردن داد تا با آن در باره آینده و پایان کار دنیا که امروز واقعیت آن را می بینی اندیشه کنی. ولی تو و امثال تو، هیچگاه نخواستید در باره آینده خود فکر کنید؛ چرا که احتمال می دادید این اندیشه، شما را از خوشگذرانی زندگی دنیا محروم سازد. آیندهات با پیری سستی و فرسودگی اعضا و بالاخره با مرگ و نیستی در آمیخته است و اینها همان چیزهایی بودند که شما از آن فرار می کردید.

اینها واقعیت های تلخی برای شما بودند و شما هم بهترین راه مبارزه با آنها را، فرار از درک آنها یا فراموش کردن همه چیز

---

## ..... / سفر نامه بربزخ

---

می دانستید. ولی چقدر بی عقل، بی شعور و بی احساس بودید که چیزی را فراموش می کردید که او هرگز شما را فراموش نمی کرد. به او گفتم: من در دنیا گرفتار پوچی و بی منطقی شده بودم و با خود می اندیشیدم که اگر بنا بر رفتن و مردن است پس نمی بایست به دنیا می آمدیم و حالا که بدون اختیار آمده ایم لااقل این اندازه از ما ساخته است که نگذاریم این بیهودگی ادامه یابد و پایان دادن به بیهودگی را عملی خردمندانه می دانستم.

او گفت: ای بیچاره! تو نخواستی بفهمی و درک کنی که مرگ نسبت به دنیاست و نسبت به عالم بربزخ تولد جدید است که الان مشاهده می کنی.

اما بسیاری از مردم، این موضوع را نمی دانند و به همین جهت از مرگ می ترسند و حتی از نام آن وحشت دارند و گریزانند.

### مرا داخل صندوق کردند

در این موقع، آن موجود وحشتناک با عصبانیت گفت: بس است دیگر حرف زدن کافی است، ما وقت زیادی نداریم، زود داخل صندوق شو!

صندوق به قدری داغ و پر حرارت بود که نمی توانستم با پای خود داخل آن شوم. وقتی آنان دیدند حرکت نمی کنم، جلو آمدند و مانند بار اول مرا به زور داخل صندوق کردند و درب آن را محکم بستند.

---

رفتار زشتم انيس من شد / ..... ۱۰۷ / .....

---

لحظاتی گذشت، احساس کردم صندوق آهسته کوچک  
می‌شد به پهلو خوابیدم تا آسیب کمتری ببینم، اما دیوارها به هم  
نزدیکتر می‌شد و فشار به حدی شدید بود که انگار کوه عظیمی را از  
بالا بر سرم انداخته‌اند.

فشار همچنان ادامه داشت و شکنجه هر لحظه بیشتر می‌شد به  
طوری که نمی‌دانستم تاکی ادامه خواهد داشت. شدت درد و عذاب  
بسیار زیاد بود و تنها مثالی که می‌توان برای شما، زمینی‌ها زد تا باور  
کنید اینکه کسی را آنقدر با جسم سنگین فشار دهند تا مغز سرش از  
انگشتانش بیرون آید.

### رفتار زشتم انيس من شد

گمان می‌کردم حتماً این وضعیت تا قیامت ادامه خواهد داشت.  
اما بعد از چند ساعت دیوارهای صندوق، از هم باز شدند من در  
وضعیتی نبودم که بتوانم از آن بیرون آیم. همچنان در میان دیوارهای  
سوزان آن می‌سوختم و ناله می‌کردم.

به اطراف نگاه کردم دیدم کسی به طرف من می‌آیند. خوشحال  
شدم و با خود گفتم: خوب شد که تنها نماندم و رفیق راه پیدا کردم.  
وقتی نزدیک شد، دیدم موجودی سیاه با قدی بلند، بدبو و  
رزشت، کثیف، بالهای کلفت و دندانهای دراز جلو آمده و بدقواره  
با بینی پهن و ترسناک است. گفت: «سام علیک» یعنی مرگ بر تو باد و

---

/ ۱۰۸

..... / سفر نامه بزرخ

---

با این جمله دشمنی با من را اعلام کرد چنان که از قیافه اش پیدا بود.  
ناتوانی از جواب او را دادم و گفتم: «علیک» و سلام را به زبان نیاوردم.  
او جلو آمد و مرا از داخل صندوق بیرون آورد.

از بُوی بد و زننده او چنان ناراحت و آزارده شدم که حاضر بودم  
داخل صندوق آتشین بمانم و آن همه عذاب و ناراحتی را تحمل کنم  
اما آن موجود کثیف و متعفن از من دور شود.

اما سرنوشت چنین بود و من اختیاری از خود نداشتم. بُوی زننده  
او چنان بود که اگر در یکی از بزرگترین شهرها، آن بُو، پیدا شود همه  
مردم، از شهر فرار می‌کنند.

از او پرسیدم: اسم تو چیست؟ گفت: همزاد تو<sup>(۱)</sup> و اسم  
جهالت، لقبیم کجرو، کینه‌ام ابوالهول، شغل‌م فساد و فتنه انگیزی است.  
او هر یک از این عناوین را که می‌گفت به وحشت و ناراحتی من  
افزوده می‌شد. تا او گفت: نام اصلی من عزرائیل، ابلیس، شیطان و آن  
کسی که تو، او را خدای خود قرار داده بودی. سایه به سایه تو می‌آیم  
تا در جهنّم یکدیگر را ملاقات کنیم.

---

۱- در بعضی از روایات آمده است: پس از آنکه خدا وند، شیطان را از بهشت بیرون کرد  
او چندین تقاضا از خداوند نمود. یکی از آن تقاضاهای این بود که گفت: خدایا! در مقابل هر  
اولادی که به آدم می‌دهی به من هم بده تابا او همراه باشد. از این جهت هر انسانی یک  
همزاد از فرزندان شیطان با اوست که پس از مرگ و در عالم بزرخ هم با او خواهد بود.  
اگر انسان قدرت داشته باشد شیطانی که همزاد اوست در دنیا مغلوب کند در عالم  
بزرخ از شر او راحت خواهد بود اگر تواند او را مغلوب کند در عالم بزرخ با او خواهد بود  
و او را اغفال می‌کند و موجب اذیت او خواهد شد.

رفتار زشتم انیس من شد / ..... ۱۰۹ / .....

مدت‌ها از ناله و گریه‌ام گذشت تا به حال عادی برگشتم در این  
موقع چشمم به جایی افتاد که صندوق در آنجا قرار داشت، مشاهده  
کردم که مایع سیاه رنگی که بسیار هم بدبر بود، آنجا ریخته است. آن  
موجودی که مرا از صندوق بیرون آورده بود شروع کرد بلند بلند  
خندیدن و خود را به من نزدیک می‌کرد.

با عصبانیت به او گفتم: دور شو، من تازه از عذاب و فشار نجات  
یافتم، دیگر حاضر نیستم این بوی زننده و قیافه زشت تو را تحمل  
کنم، اما او همچنان می‌خندید.

بعد رو به من کرد و با توهین گفت: چه بخواهی و چه نخواهی من  
تا روز قیامت انیس و رفیق تو هستم و در هیچ حال نمی‌توانی از شرّ  
من در امان باشی.

گفتم: ای بدبو و ای زشت قیافه! تو دیگر چه کسی هستی؟ چرا مرا  
رها نمی‌کنی؟ چرا آزارم می‌دهی، مگر من با تو چه دشمنی کرده‌ام؟  
گفت: اگر می‌خواهی مرا خوب بشناسی من چهره ملکوتی رفتار  
زشت تو و تجسس یافته اعتقادات خبیثی هستم که در دنیا داشتی. من  
مظہر رفتار کثیف و ننگین تو هستم، تو مرا به وجود آوردنی و رفیق راه  
خود کردنی، تو مرا همسفر و راهنمای خود قراردادی. حال  
می‌خواهی از من فرار کنی؟

اگر از نامم سئوال می‌کنی، نامم رفتار است، همان رفتار زشتنی که  
انجام می‌دادی. چون تو در دنیا گناه می‌کردنی، خلاف شرع انجام

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۱۱۰ .....

می دادی، خلاف عفت مرتکب می شدی، خلاف قرآن حركت  
می کردی، مردم را آزار می دادی، من همانها هستم که به این قیافه در  
آمده‌ام و تو باید مرا با این قیافه ببینی.

با حسرت تمام گفتم، ای کاش زودتر آگاه می شدم و هنگامی که در  
دنیا بودم این مطلب را می فهمیدم!

● ای کاش چهره واقعی گناه را زودتر دیده بودم!

● ای کاش از شیطان، هوی و هوس و نفس امّاره پیروی نکرده بودم!

● ای کاش دوستان ناباب، همنشینان ناباب و منحرف را انتخاب  
نمی کردم!

● ای کاش دنبال زنان ولگرد و هرزه نمی رفتم و به این بلایا مبتلا  
نمی شدم.

### مارها و عقرب‌ها نتیجه اعمال

در هنگامی که با آن موجود زشت و بد بو، صحبت می کردم تعداد  
زیادی مار و عقرب‌های بزرگ و وحشتناک از چهار طرف پدیدار  
شدند و ما را محاصره کردند که تعداد هر کدام از مارها و عقرب‌ها  
هفتاد هزار عدد بود.

این جانوران خطرناک، هیچ شباهتی به مارها و عقرب‌هایی که در  
دنیا دیده بودم نداشتند و از اینکه به آنها مار می گوییم به این جهت  
است که برای شما قابل درک و فهم باشد.

---

 مارها و عقرب‌های نتیجه اعمال / .... ۱۱۱ / ....
 

---

مارها و عقرب‌هایی که ما را احاطه کرده بودند و ویژگی‌های مخصوص به خود داشتند، برای عبرت شما خاکیان است به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنم. ویژگی عقرب‌ها:

- ۱- بزرگی آنها همانند قاطرهای قوی جثه دنیا بود.
- ۲- در دم هر عقربی، شصت گره و تورفتگی بود که در هر گرهای به اندازه یک کوزه بزرگ زهر داخل آنها بود و کوزه بعضی از عقرب‌ها به مقدار سیصد و سی کوزه وجود داشت.

اگر این عقرب‌ها در دنیا نیشی به انسانی بزنند درد آن تا هزار و شصت سال باقی خواهد ماند.

ویژگی‌های مارها از این قرار بود که:

- ۱- بزرگی بعضی از مارها به اندازه فیل، بعضی به اندازه شتر قوی هیکل و بعضی به اندازه قاطرهای قوی جثه بودند و بعضی از آنها می‌توانستند چند انسان را ببلعند و در شکم خود جای دهند.
- ۲- اگر یکی از آنها در دنیا ظاهر شود و پدمد هر درخت و گیاهی، سنگ و کوهی در اثر سرم آن آب می‌شود. و هر ترو خشکی که در عالم باشد خاکستر می‌شود.

● ۳- اگر یکی از آنها انسانی را در دنیا نیش بزنند، درد آن تا مدت هزار و شصت سال طول می‌کشد.

- ۴- طول دندان‌های بعضی از آنها به بزرگی نخل است.
- ۵- طول بعضی از آنها شصت سال و عرضشان سی سال راه است.

## ..... / سفر نامه بزرخ ..... / ۱۱۲

● هر کدام از آنها هزار سر دارند، در هر سری هزار دهان و در هر دهانی هزار دندان و طول هر دندانی به هزار ذراع است.<sup>(۱)</sup>  
من از وحشت و ترس، به آن موجود متعفن و بدبو و زشت صورت که نامش رفتار بود پناه بردم و از او کمک خواستم.

رفتار باز هم بلند بلند شروع به خنديدن کرد و گفت: من نمی توانم هیچ کمکی به تو کنم و تنها می گویم، این مارها و عقربها را تو به وجود آورده ای و از کردار زشت تو به وجود آمدہ ام. من نیز آفریده تو هستم! ای بی چاره بدیخت! چرا تو از مخلوق خودت تقاضای کمک می کنی؟

در حالی که آن جانوران، به سوی من پیش می آمدند هر لحظه اثر نیش هایشان را در اعمق وجود خود احساس می کردم و با وجود بوی تعفّن و زننده رفتار سعی می کردم خود را به او بچسبانم. با التماس نزدیک او رفتم و گفتتم: ای رفتار! چه می گویی؟ من حتی یک مورچه را هم نمی توانستم بیافرینم، آن وقت تو می گویی این جانوران خطرناک را من خلق کرده ام؟

رفتار قاه قاه خنديد و گفت: زیاد خود را به من نزدیک نکن، مگر نگفتم من چهره رفتار بد تو در دنیا هستم و این جانوران نیز مانند سیمای تو هستند و این عذابی است که خودت فراهم کرده ای. هرگاه که با زنان هرزه زنا می کردم، هر آواز حرامی که گوش

۱- اقتباس از نکالی الاخبار، ج ۵، ص ۱۳۷ تا ۱۴۲.

می‌دادی، هرگاه که به ناموس مردم نگاه می‌کردی، هرگاه کنار میز قمار  
می‌نشستی، هر وقت سر سفرهٔ شراب قرار می‌گرفتی، هرگاه در مجلس  
غیبت و تهمت شرکت می‌کردی و هر موقع که خداوند متعال،  
پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام را مسخره می‌کردی و به نماز و جماعت  
و مؤمنان واقعی توهین می‌کردی و به قرآن بی احترامی می‌نمودی در  
واقع تعدادی از این جانوران را خلق می‌کردی.

گفتم: ای رفتار! حالا وقت سرزنش کردن نیست بر من رحم کن و  
فکری به حالم نما! مرا از دست این جانوران خطرناک نجات بده.  
رفتار باز هم خنده کنان گفت: ای خبیث کثیف! به یاد داری وقتی  
در دنیا آن دختر بی‌گناه را فربی دادی، آبرو و شرافتش را به باد فنا  
می‌دادی و او از ترس آبرو و ترس پدر و مادر، خودکشی کرد؟  
به یاد داری چگونه مراسم مقدس عزاداری امام حسین علیه السلام را  
مسخره می‌کردی؟

به یاد داری روزی در خیابان، مرد فقیری را با ماشین زیر گرفتی و  
زن و بچه‌های او را بیچاره و حیران کردی و به جای لطف و احسان و  
کمک به آنان فرار کردی؟

به یاد داری با نقشه و نیرنگ، مال محرومان را صاحب شدی و  
آنان را آواره کوچه و خیابان کردی؟  
به یاد داری با این دست‌های قوی و پر قدرت خود به گوش  
ضعیفان و یتیمان می‌زدی؟

---

 /۱۱۴ ..... /سفرنامه بزرخ
 

---

در این هنگام فریاد زدم و با عصبانیت گفتم: ای رفتار بس کن،  
کمتر مرا آزار ده، کمتر شرمنده ام کن، دیگر کافی است تو اینها را از چه  
کسی شنیده ای؟ از کجا می دانی و در کجا دیده ای؟

گفت: ای غافل! فراموش کرده ای که بارها گفته ام من چهره اعمال  
زشت و ناپسند تو در دنیا هستم؟ چقدر احمق هستی که خود را به  
جهالت و نادانی می زنی!

ما مشغول گفت و گو بودیم و جانوران لحظه به لحظه به ما  
نزدیک تر می شدند و این خود عذابی تدریجی همراه با شکنجه  
روحی بود که در اثر شنیدن سخنان رفتار نصیبیم می شد و به مراتب  
سخت تر از عذابی است که یکباره انسان را فraigیرد.

جانوران در دو صف پشت سر هم به من نزدیک شدند.  
صف اول عقرب ها بودند با چنگال های مهیب و نیشی بزرگ و  
سیاه همانند ذغال.

عقرب های نیش های خود را به بد نم فرو کردند در همان لحظه چنان  
سیاه و بد قواره شدم که از خودم ترسیدم، شدت درد چنان بود که  
گویی مرا در دیگی پر از روغن جوشان انداخته اند.

باید این را بگوییم که از زمان ملاقات من با عزraelیل هر چه  
می گذشت، عذاب و شکنجه ام بدتر و سخت تر می شد و علت آن هم  
روشن بود؛ چرا که در دنیا هر چه بیشتر در گناه غرق می شدم بیشتر  
آلوده می گردیدم.

در اثر نیش عقرب و شدت درد، روی زمین افتاده بودم و کوچکترین قدرت دفاع از خود را نداشتم. در این حال یکی از عقرب‌ها نیش خود را آهسته آهسته به لب‌هایم نزدیک کرد و بلاfaciale رفتار هم جلو آمد دهانم را باز کرد و زبانم را بیرون کشید. مشاهده کردم دیدم طول زبانم چند برابر شده است.

در این حال نیش عقربی روی آن قرار گرفت. اثر سَمَّ آن، به قدری قوی بود که زبان و دهانم در یک چشم به هم زدن ذوب شد. در اثر درد، زمین را با چنگ‌های خود می‌کنم. این عذاب ساعتها ادامه داشت و هر یک از عقرب‌ها به نوبت جلو می‌آمدند و اعضا‌یی را که در دنیا با آنها گناه می‌کردم نیش می‌زدند. بعد عقرب‌ها یکی بعد از دیگری دور شدند و مارها جلو آمدند.

### نیش مارها خطرناک‌تر بود

وقتی مارها نزدیک آمدند دیدم چشمانشان درشت و قرمز مانند دو کاسه خون، دندان‌هایشان بزرگ‌تر از نیش عقرب‌ها و تیزتر و زبانشان مانند تازیانه‌ای از آتش است.

قبل از آنکه مارها کاملاً به من نزدیک شوند و نیش‌های خود را در بدن من فروکنند و زهر کشنده خود را وارد بدن من نمایند، آسیب‌ها و زخم‌هایی را که عقرب‌ها بر بدن من وارد کرده بودند ترمیم شد و بدن به حالت اول برگشت و آماده برای نیش‌های بیشتر و خطرناک‌تر

شد.

مارها به بدن من هجوم آوردند و نیش زدن را آغاز کردند قیافه‌های ترس‌ناک، دندان‌های بزرگ و تیز و زهرهای کشنده آنها جهنمنی در بدن من ایجاد کرده بود و راه گریزی از آن نبود.

جلوتر گفتم که: مارها با هم متفاوت بودند، بعضی بزرگ و بعضی کوچک و بعضی بزرگتر به طوری که چندین نفر انسان در شکم آنها به خوبی جا می‌شد ولی آنها نمی‌بلعیدند؛ زیرا باید عذاب‌های هایی سخت‌تر و خطرناک‌تری را در آینده پیچش. این مارها و عقرب‌ها نتیجه غیبت‌ها، تهمت‌ها، زخم زیان‌ها به مردم پاک است که در دنیا دائم مشغول آنها بودم.

### مس گداخته به جای آب سرد

هنگامی که من از جهت نیش مارها آتش گرفته و می‌سوختم و به فکر چاره‌ای بودم و به دنبال آبی می‌گشتم که حرارت بدن را فرونشاند و درونم را خنک نماید، ناگهان چشمم به رفتار افتاد که کناری ایستاده و مرا مشاهده می‌کرد.

به او گفتم: مرا به نهر آبی راهنمایی کن تا با آن از آتش اندرون خود بکاهم.

او به نقطه‌ای اشاره کرد و گفت: آنجا آب است. با شتاب خود را به آنجا رساندم و بدون معطلی داخل آب افتادم. ناگهان بدنم آتش

مس گداخته به جای آب سرد / ..... ۱۱۷ / .....

گرفت؛ زیرا آنجا آب نبود بلکه میس مذاب بود که مانند آب جلوه  
می‌کرد و روان بود.

وقتی به اطراف نگاه کردم دیدم رفتار کناری ایستاده و با شدت  
می‌خنندد. شروع به دست و پازدن کردم و با ناله‌های جگر خراش  
فریاد می‌زدم و التماس می‌کردم و می‌گفتم: ای رفتار بی‌انصاف و  
بی‌رحم و دل‌سنگ نجاتم بده، اما او همچنان می‌خنديد.

بعد رو به من کرد و گفت: می‌بخشید که بی‌پرده با تو می‌گوییم. این  
هم بخشی از عذاب‌هایی است که سهمیهٔ توست، صبرکن! چند  
ساعت که گذشت تو را نجات خواهم داد.

من همچنان در میان نهر میس گداخته شده دست و پا می‌زدم.  
عذاب و شکنجه تا غروب آفتاب ادامه داشت تا اینکه خورشید،  
رنگ پریده در پشت قله‌های بلند کوهها پنهان شد و به دنبال آن، ماه  
آهسته آهسته مانند عروس سفید پوش بالا آمد تا بر مرگ همسر از  
دست رفته خود (خورشید) گریه کند. پرتو کمرنگ حلالیش، مانند نور  
شمی بود که مادری داغ دیده بر مزار تنها فرزندش روشن کرده باشد.  
بی‌حال روی زمین افتاده بودم و از شدت درد به خود می‌پیچیدم،  
از خویش چنان متنفر شده بودم که ناله‌کنان با خود می‌گفتم: ای کاش!  
هرگز به دنیا نیامده و از مادر متولد نشده بودم.

اما افسوس که پشیمانی دیگر برای من و امثال من سودی ندارد و  
باید عذاب‌ها و شکنجه‌ها را خواه و ناخواه تحمل کنم.

## گفت و گو با رفتار

بی حال و ناراحت روی زمین افتاده بودم، رفتار آمد کنارم نشست  
و سرم را روی زانوی خود گذاشت. من به این کار راضی نبودم؛ چراکه  
بوی تعفنش آزارم می‌داد.

ساعتی نگذشت که سوختگی و دردهایم پایان یافت. کسی آنجا  
نبود که با او درد دل کنم. ناچار با رفتار شروع به درد دل کردم و گفتم:  
هر چند در دنیا خدا را انکار می‌کردم و معتقد بودم که انسان همان  
جسم است و موقعی که مرگ او را دریابد در زیر زمین گُم و نابود  
می‌شود، اثربی از او در دل سرد زمین باقی نمی‌ماند، تبدیل به خاک  
می‌شود و هر ذرّه‌ای از وجودش در جایی پراکنده می‌گردد و امکان  
ندارد دوباره زنده شود و در یک پیکر و آفرینش نوین لباس هستی  
بپوشد. با این حال از همسر و رفیق مؤمن و دین دارم شنیده بودم که  
می‌گفتند: خداوند متعال مهریان است و نسبت به بندگانش از مادر به  
فرزندش مهریان تر است. پس چرا مرابه چنین عذاب‌های وحشتناکی  
گرفتار کرده است؟

رفتار در جواب گفت: اگر تو آدم دینداری بودی، ولاقل واجبات  
الله را انجام می‌دادی، اگر گاه‌گاهی هم مرتکب گناه می‌شدی و بعد  
از آن توبه می‌کردی، خداوند تو را می‌بخشید؛ زیرا او «أَرْحَمُ  
الرَّاحِمِينَ»، «عَفَّارُ الذُّنُوبِ» و «سَتَّارُ الْعَيُوبِ» است.

اما تو گناهکاری را از حد بیرون بردی و همان‌طور که گفتم این

گفت و گو با رفتار / ..... ۱۱۹ / .....

عذابها هم، مخلوق خود تو است. در سفری که در پیش داریم در مسیر راه صحنه‌هایی از بهشت برزخی را خواهی دید، آن وقت متوجه می‌شوی که تو هم، می‌توانستی به جای این همه عذاب، در ناز و خوشی و غرق در نعمت‌های الهی باشی!

فرق تو با بھشتیان این است که تو، لذت‌های نامشروع دنیا را بر لذت‌های آخرت ترجیح دادی، ولی آنان لذت‌های آخرت را برگزیدند. گذشته از آن، تازه اول راه است و ما باید از فردا سفری را آغاز کنیم تا به محل اصلی اقامت تو برسیم، جایی که باید تا روز قیامت در آنجا بمانی.

در مسیر راه هم، عذاب‌ها و شکنجه‌های دیگری در انتظار تو است. البته عذاب‌ها متناسب با گناهانی است که در دنیا انجام داده‌ای و زیاد هم ناراحت نباش؛ چراکه در طول سفر افراد گناه کار دیگری را نیز خواهی دید که بعضی از آنان عذابشان به مراتب از تو سخت‌تر است.

گفتم: مگر گناهکارتر از من هم پیدا می‌شود؟ رفتار گفت: در طی سفر آنان را خواهی دید و از کردار و اعمالشان آگاه خواهی شد.

گفتم: مگر نه این است که وقتی قیامت برپا گردد و به حساب‌ها رسیدگی شود، آن وقت گناهکاران داخل جهنم شوند و در آنجا عذاب گرند. پس این همه شکنجه در اینجا برای چیست؟

رفتار گفت: در اینجا یعنی عالم برزخ، دوزخ هم وجود دارد که به

## ۱۲۰ / سفر نامه بروزخ

آن دوزخ بروزخی گفته می شود. البته برای پاکان و نیکان بهشت بروزخی وجود دارد.

در این زمان همه جا تاریک شده بود، شعاع کم رنگ ماه نیز توان مبارزه با آن همه ظلمت را نداشت. رفته رفته سکوت بیابان شکست، بادی سوزان وزید. هر نفسی که می کشیدم درونم را شعله ور می ساخت. علاوه بر آن، باد به همراه خود صدای ناله ها و فریادهای جگر خراشی را از اعماق بیابان برایم به ارمغان می آورد. تمام روز شکنجه جسمی و اینک عذاب روحی نصیبم می شد.

رفتار که از حال من با خبر بود، گفت: ای فلانی! نترس امشب هیچ عذابی مترجمه تو نیست. سعی کن امشب را استراحت کنی که فردا راه سخت و پرپیچ و خمی را در پیش داریم و ناچار باید از آن عبور کنیم.

### ابتدای راه برهوت

به هر حال آن شب هم سپری شد و سپیده صبح دمید. روشنایی خورشید افق خاوری را به لبخند در آورد. ستارگان دسته دسته از پهنه آسمان می گریختند و خود را مخفی می کردند. آفتاب بالا آمد و ژاله های بامدادی در برابر پرتو تیزش به سرعت دور می شدند. صحنه روز قبل نبود. وقتی با دقت نگاه کردم خود را در بیابانی بی ابتدا و بی انتها دیدم. سرزمینی بسیار خشک، بی آب و علف و پرپیچ و خم با خارهایی همانند تیغه شمشیر مشاهده کردم. به رفتار گفتم: اینجا

---

 ابتدای راه برهوت / ..... ۱۲۱ / ....
 

---

کجاست؟ ما که دیشب و دیروز اینجا نبودیم.

گفت: اینجا ابتدای سفر ما به سوی سرزمین برهوت در وادی یمن است. مجرمان و مفسدان، جنایتکاران و گناهکاران، از اینجا حرکت می‌کنند.

گفتم: برهوت کجاست؟

رفتار گفت: بیابانی است که گناهکاران در عالم بزرخ تا روز قیامت روزها را در آنجا به سر می‌برند و منزلگاه آنان خواهد بود.

گفتم: پس شب‌ها را در کجا به سر می‌بریم؟

رفتار گفت: شب‌ها را به شما اجازه می‌دهند تا به قبرستانی که اجساد در آن دفن شده است بروید و وضعیت جنازه‌ها را مشاهده کنید و هنگام سپده صبح دومرتبه به سرزمین برهوت بازگردانده می‌شوید.

در این وقت هوا بسیار گرم شده بود و چنان سوزشی داشت که تا عمق جان نفوذ می‌کرد. فکر می‌کنم اگر بخواهید دمای آن را با ابزارهای دنیایی اندازه بگیریم، شاید دماش بیشتر از صد درجه بود.

با خود گفتم: ای انسان بدیخت! ای مجرم بد عاقبت! ای گناهکار روسياه! ای بی‌دین بی‌انصاف! گرمای شدید هوا، بیابان خشک و بی‌آب و علف، راه باریک و پریچ و پرخطر، با خارهای تیز و زهرآلود و همسفر بودن با موجودی متعفن و بدبو مانند رفتار و عذاب‌هایی که

## / سفر نامه بزرخ / ۱۲۲

از چگونگی و زمان آنها بی اطلاع بودم با این موقعیت آیا دنیا ارزش  
تحمل این همه عذاب را داشت که خود را گرفتار آنها نمودی؟!  
رو به رفتار کردم و گفتم: آیا ممکن است همین جا بمانیم و به  
سرزمین برهوت نروریم و خود را با دست خود به عذابهای دیگری  
دچار نکنیم؟

گفت: نه، به هیچ عنوان امکان ماندن در اینجا را نداریم و ناچار  
باید این راه را طی کنیم.

گفتم: اگر نخواهیم به چنین سفری برویم چه می شود و چه  
مشکلی پیش آید؟

گفت: ای بی خبر! تو چقدر ابله‌ی! تا حال کم عذاب کشیده‌ای، کم  
شکنجه دیده‌ای، کم ناراحتی تحمل کرده‌ای؟ باز هم نشسته‌ای و آیا  
هنوز عذاب نشده‌ای که چنین فکری به سرت زده است؟

گفتم: ای رفتار نامهربان! خود شاهد بودی که چقدر عذاب  
چکشیدم، چقدر شکنجه شدم، چقدر ناراحتی دیدم و بیش از این  
نمی خواهم شکنجه شوم.

گفت: فلاں! اگر خواهان شکنجه بیشتری نیستی هرچه زودتر  
حرکت کن، والاً گروهی با قیافه‌های ترسناک و گرزهای آتشین که قبلًا  
نظیر آنها را ندیده‌ای و مže ضربات آتشین آنان را نچشیده‌ای، خواهند  
آمد تا تو را به زور و ادار به رفتن کنند.

حرف رفتار جنان بدنم را به لرزو در آورد که بی اختیار گفتم: بسیار

استقبال فرشتگان / ..... ۱۲۳ / .....

خوب هرچه زودتر و سریع‌تر حرکت کنیم و به سوی آینده نامعلوم به راه افتیم.

## استقبال فرشتگان

فوراً آماده حرکت شدیم، ناگاه دیدم عده‌ای از دور با عجله به سوی ما می‌آیند.

گفتم: ای رفتار! مگر غیر از ما دونفر کس دیگری هم در این بیابان هست؟

گفت: اطلاعی ندارم ولی اگر چند لحظه صبر کنی همه چیز معلوم خواهد شد. پس از چند لحظه گروهی از فرشتگان عذاب پیدا شدند در حالی که جعبه بزرگی را حمل می‌کردند.

وقتی آنان به ما رسیدند، ابتدا بدون اینکه حرفی بزنند، درب جعبه را باز کردند و چند تکه زنجیر بسیار کلفت از آن بیرون آوردند و به من گفتند: ای بندۀ خدا! جلو بیا.

گفتم: مگر شما خبر ندارید که من و رفتار راه دور و درازی را در پیش داریم و باید هرچه سریع‌تر حرکت کنیم و به جایی که دستور داده‌اند برویم.

یکی گفت: چرا، ما می‌دانیم و به همین جهت اینجا آمده‌ایم تا تو شه سفرت را به تو بدهیم و این زنجیرها، تو شه سفر تو است.

گفتم: ای فرشتگان الهی! شما را به خدا قسم، به من رحم کنید! از

## /سفر نامه بزرخ ..... /۱۲۴

وقتی که به این عالم آمده‌ام، به اندازه‌ای شکنجه و عذاب دیده‌ام که نیرو و توانم تمام شده است و تحملم را از دست داده‌ام.

یکی از فرشتگان گفت: ای جاهل بی‌چاره! تا زمانی که در دنیا زندگی می‌کردی، هیچگاه نخواستی لاقل اندکی به حال خانواده‌های تهی دست و بیچارگان بی‌بضاعت، که زندگی را بدون کمک و پشتیبانی دیگران به سر می‌برند دلسوز باشی.

هرگز نخواستی تا به حال افرادی که با داشتن چندین عائله در دخمه‌ها و بیغوله‌های تنگ و تاریک و نمناک زندگی می‌کردند ترحم کنی.

هرگز نخواستی با یتیمان که پدر و مادر خود را از دست داده‌اند، با پیر مردان و بیوه زنان زمین گیر، با معلولین و مجروه‌هین اجتماع، هم کلام و هم صحبت شوی و از حال آنان آگاه گردی.

هرگز نخواستی حتی برای یک لحظه هم که شده، خود را به جای سرپرست چنین خانواده‌ایی تصور کنی، تا بفهمی وقتی آن واماندگان و بیچارگان، پریشانی و سیه بختی خود را می‌بینند چقدر افسرده و دل شکسته می‌شوند.

تو از آن افراد ثروتمند و بیکاری بودی که فارغ از هرگونه خیال، در خانه‌گرم و نرم، پر از ناز و نعمت، با میوه‌های رنگارنگ در رفاه و آسایش به عیش و نوش مشغول بودی، آن وقت از ما انتظار گذشت!  
داری؟!

---

 بازنجیرهای آتشین پذیرایی شدم / ..... ۱۲۵ / .....
 

---

گفتم: ای فرشتگان! شما را به خدا قسم! بیشتر از این، خار پشیمانی را در چشمانم به گردش در نیاورید! من اکنون در وضعیتی هستم که از میان همه لذت‌های دنیا، آن لذتی را که از همه بیشتر دوست می‌داشم، اکنون ناخشايندتر از هر چیز یافته‌ام و حتی نمی‌خواهم که در باره آن فکر کنم.

### بازنجیرهای آتشین پذیرایی شدم

من هرچه التماس کردم نالهام به جایی نرسید و در دل آنان اثر نکرد و قلبشان نرم نشد. گفتند: ما مأموریم و معدور. آنان زنجیرهای آهنین و آتشین و ناهموار و سنگین را که طول هر کدام هفتاد ذراع بود به گردن من انداختند<sup>(۱)</sup> و زنجیرهای دیگری هم بر دست و پایم بستند. البته به طوری که مانع راه رفتن من نشود و از آنجا دور شدند. پس از آن که فرشتگان کاملاً دور شدند، به رفتار گفتم: ای رفیق راه! خواهش می‌کنم اگر می‌توانی بیا و این زنجیرها را باز کن و دست و پای مرا آزاد ساز و گردنم را از غُل رها نما.

رفتار خنده‌ای کرد و گفت: قبلًا هم به تو گفته بودم هیچ کمکی نمی‌توانم به تو کنم. اینها توشه‌ای است که خود از دنیا فرستاده‌ای. مگر نشنیده بودی که می‌گفتند، پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: «دنیا مزرعه و کشتگاهِ آخرت است هر کس در دنیا خیر و شر کشت

---

 /۱۲۶ ..... / سفرنامه بزرخ
 

---

کند در آخرت همان را درو می کند».

پس تو هم هرچه آنجا کاشته ای درو می کنی. اگر در دنیا، به اندازه یک جو از عقلی که خدا به تو داده بود به کار می بردی، این همه عذاب نمی دیدی و به جای من، یک موجود بسیار زیبا، خوشبو، خوشلباس و خوش اخلاق در کنار تو بود و گذشته از آن، راه تو هم به سوی صحرای برهوت در بیابان «یمن» نبود. بلکه به سوی سرزمینی به نام وادی السلام در نجف اشرف که آن بهشت بزرخی مؤمنان است می رفتی و در آنجا از بهترین نعمت ها که مانند آن را در دنیا ندیده بودی استفاده می کردی، به جای همنشینی با اهل عذاب که به زودی آنان را خواهی دید، با خوبان و صالحان و پاکان، همنشین بودی. اما خودت نخواستی! و این سرنوشتی است که خودت رقم زده ای!

هنگامی که رفتار این حرف را زد ناراحت شدم و با عصبانیت گفتم: لعنت برتو ای متغیر بد چهره! وقتی نمی توانی به من کمک کنی چرا با این حرف ها نمک روی زخم هایم می پاشی و ناراحتی ام را بیشتر می کنی؟ هرچه می گوییم در جواب یک کلمه بگو نمی توانم به تو کمک کنم و راحتم کن.

رفتار نه تنها از حرف من ناراحت نشد، بلکه خنده ای کرد و گفت: از حرف های من ناراحت نشو، بهتر است به جای این حرف های بی فایده زودتر حرکت کنیم.

حرکت آغاز شد / ..... ۱۲۷ / .....

## حرکت آغاز شد

وقتی رفتار پیشنهاد حرکت داد، با هزاران سختی و مشکلات، در آن گرمای سوزان، به راه افتادیم. در راه خارهای زیادی بود که راه رفتن را برای ما مشکل می‌کرد، ولی برای اینکه خارکمتری به پایمان برود خیلی آهسته حرکت می‌کردیم تا به تپه‌ای نسبتاً بلند و با شبیه ملایم رسیدیم.

بالا رفتن از آن تپه، با وجود چنان زنجیرهایی که به پا داشتم بسیار دشوار بود ولی چاره‌ای جز بالا رفتن از آن راند اشتم. راهی بود که باید طی می‌کردیم.

در دامنه آن تپه هزاران مار و عقرب و جانو دیگر در حال رفت و آمد بودند. با دیدن این صحنه توقف کردم و به رفتار گفتم: با اینکه راهمان بسیار دور می‌شد اما باید برگردیم و تپه را دور بزنیم. و گرنه با وجود چنین جانوران خطرناکی نمی‌توانیم به بالای تپه برسیم.

رفتار با خونسردی و با حوصله، رو به من کرد و گفت: نمی‌توانیم از این راه برگردیم و باید به راه خود ادامه دهیم.

گفت: چطور نمی‌توانیم برگردیم؟

گفت: پشت سرت رانگاه کن! وقتی سر خود را برگرداندم با کمال تعجب دیدم، همان صحنه وحشتتناکی که در مقابل بود در پشت سرمان هم بود.

رفتار گفت: پس بهتر است راهمان را ادامه دهیم. جانوران به ما

## ..... / سفر نامه بزرخ ..... / ۱۲۸

حمله نمی‌کردند بلکه منتظر بودند تا من به آنجا برسم. علت آن هم این بود که من در دنیا به دنبال گناه می‌رفتم. آهسته آهسته به جانوران نزدیکتر می‌شدیم و آنان نیز گویا در انتظار من بوده همانند پلنگی که در کمین گاه نشسته باشد، منتظر شکار بودند.

### حمله جانوران

به محض اینکه به کمین گاه رسیدیم، جانوران با سرعت تمام به من حمله کردند، عقرب‌ها با آن قیافه وحشتناک و با آن دم دراز و سمی خود به جانم افتادند و تمام بدنش را گزیدند. مارها با دندان‌های سوزنی و پر زهرشان به من حمله کردند. افعی‌های کوچک و بزرگ با آن زرنگی و چالاکی و با آن سرپهن و قیافه ترسناک که اگر در دنیا یک انسان و یا یک حیوان را نیش بزنند در همان لحظه بدنش ورم کرده، سیاه می‌شود و بعد منفجر می‌شود، به جانِ من نا توان افتادند و... (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجلل).

این صحنه از آن صحنه‌های بود که زیانم توان و قدرتِ توصیف آن را ندارد که آنها با بدن ضعیف و نحیف من چه کردند و بر من چه گذشت؟

شما تصور کنید، انسانی را با زنجیر بسته‌اند و هیچ قدرت دفاعی نداشته باشد، خستگی و کوفتگی راه با آن همه رنج و عذاب‌ها در میان چنین جانورانی رها شود و از مرگ و بی هوشی هم، خبری

## تشنگی طاقت فرسا / ... ....

نباشد چه حالی دارد. من در اثر نیش مارها و عقربها و درد و سوزشی که بدنم را آتش زده بود شروع به نائمه و فریاد کردم، ناله‌های جگر خراش من، قادر بودند سنگ را به گریه در آورند و آن را آب کنند.

اما افسوس و هزاران افسوس که برای افرادی مانند من، هیچ جای ترخُم و دلسوزی از هیچ کجا و هیچکس نبود و البته آنچه به جایی نرسد فریاد است.

بالاخره از میان جانوران خطرناک با هزاران زحمت گذشتیم و به بالای آن تپه رسیدیم، در حالی که تمام ذره وجودم از شدت درد و نیش جانوران، در تب و ناب بود. در بالای تپه بی حال و رنجور خود را بر زمین انداختم تا آرامشی پیدا کنم و دردهایم کمتر شود.

## تشنگی طاقت فرسا

چند ساعتی که در بالای تپه استراحت کردم به حال عادی برگشتم و دردهایم کمتر و سوزش بدنم ملایم‌تر شده بود. اما در اثر نیش جانوران احساس تشنگی شدیدی می‌کردم.

رو به رفتار کردم و گفتم: اینجا که مانند دنیای مادی نیست، پس چرا احساس تشنگی می‌کنم؟ چرا این قدر لب‌ها و زبانم خشک شده است؟

گفت: همان طور که در دنیا یکی از لذت‌ها نوشیدن آب و شربت

## ..... / سفر نامه بزرخ

بود و اگر کسی گرفتار تشنگی می‌شد و آبی نمی‌یافت بسیار بر او سخت می‌گذشت، در اینجا هم، انسان‌ها دچار تشنگی و گرسنگی می‌شوند.

بعد گفت: آنان که در دنیا کارهای نیک انجام داده‌اند، طبق آیات قرآن مجید از شراب‌ها و طعام‌های بهشتی به آنان می‌دهند<sup>(۱)</sup> و آنها یی که مانند تو در دنیا دائم مشغول گناه و معصیت، زنا و هرزگی، فساد و جنایت، حرام خواری و شکم بارگی و ظلم به بندگان مؤمن خدا بوده‌اند، همانند شترانی که به بیماری تشنگی مبتلا شده‌اند، از چرك و خون جوشانی به نام «حمیم» می‌نوشند.<sup>(۲)</sup>

گفتم: ای رفتارنا مهریان! در بیانی که جز خار و خاشاک و گرمای سوزان چیز دیگری پیدا نمی‌شود فکر تشنگی من را بکن و مرا از این بدبحتی نجات بده!

گفت: ناراحت مباش، پایین تپه رانگاه کن! وقتی نگاه کردم، چشمۀ بسیار بزرگی از آب روان و زلال و شفاف به نظرم آمد.

به رفتار گفتم: دیگر طاقت تحمل تشنگی را ندارم و بلا فاصله به طرف پایین تپه حرکت کردم. هرچه به چشمۀ نزدیک‌تر می‌شدم

۱- قرآن مجید در پانزده مورد نهرها و چشمۀ‌ها و آب‌های روان در بهشت که برای مؤمنان و خدا شناسان واقعی آماده کرده‌اند بحث کرده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب انسان در— بهشت و دوزخ اثر نگارنده ص ۲۱۵-۲۳۰ مراجعه کنید.

۲- در قرآن مجید در باره آب‌ها و آشامیدنی‌های جهنه‌میان آیاتی آمده است: که برای آشنازی بیشتر به کتاب انسان در بهشت و دوزخ از عن ۹۵ تا ۱۰۰ مراجعه کنید.

برشدت تشنگی ام نیز افزوده می شد.

رفتار وقتی دید من به طرف پایین حرکت کردم، او هم به دنبال من آمد. هنگامی که نزدیک چشمها رسیدم دیدم اطراف آن کمی سبز و آباد است، مقداری از میوه‌های خود رو که آنها را نمی‌شناختم و مانند آنها را در دنیا ندیده بودم در کنار چشمها روییده بود. با خوشحالی و با عجله دو دست خود را داخل چشمها کردم و پر از آب بیرون آورده نوشیدم. نوشیدن همان و مانند مار به خود پیچیدن همان، آبی که خوردم از بس تلخ، شور و داغ بود مانند اسید، معده و روده‌ها یم را پاره پاره کردا

رفتار که این صحنه را دید با دلسوزی و مهربانی گفت: ناراحت مباش، غم و غصه به خود راه مده، قدری از این میوه‌ها بخور تا دردهایت ساکت و تشنگی ات برطرف گردد.

حرف او را قبول کردم و از روی ناچاری یکی از آن میوه‌ها را پاره کردم و با استهای تمام شروع به خوردن کردم. دیدم آن میوه هم، بسیار تلخ و بد مزه بود.

گفتم: خدا تو را لعنت کند، این دومین بار است که فریب حرف‌های تو را خوردم، فکر کردم از روی دل سوزی مرا به خوردن میوه دعوت کردی.

او خنده‌ای کرد و گفت: ای بد بخت احمق! مگر فکر نکردنی که این میوه‌ها از آب همین چشمها روییده‌اند. تو چقدر جاهم و نفهمی،

## ..... / ۱۳۲ / سفر نامه بزرخ

اول که از آب چشمه نوشیدی به فکر نیفتادی که این میوه‌ها از همین آب به وجود آمده است و نباید از این میوه‌ها بخوری؟ رفتار راست می‌گفت و حق با او بود. از حرف او بیدار شدم و با خود گفتم: من در دنیا هم، فقط ظاهر را می‌دیدم و هیچ وقت به حقیقت چیزی فکر نمی‌کردم.

### مراسم شب هفت

بعد به او گفتم: دیگر طاقت با زنجیرهای سنگینی که به گردن و پاهایم بسته، تشنگی و گرسنگی را ندارم بهتر است اینجا مدتی استراحت کنیم.

رفتار گفت: این فکر خوبی است و بدان که امروز، روز پنج شنبه است و تو می‌توانی بعد از ظهر، به خانه‌ات برگردی و اهل و عیال و خویشاوندان را ببینی. شاید خویشان و دوستانت برای تو «فاتحه‌ای» بخوانند یا «صدقه» و خیراتی به نیت تو بدهند.

گفتم: «صدقه» و «خیرات» به چه دردی می‌خورد؟

گفت: ای احمق! اینها عذاب و شکنجه تو را کاهاش می‌دهد و سلامتی و استراحت ترا بیشتر می‌کند و راه را برای تو هموار می‌نماید.

گفتم: تو را به خدا قسم! راست می‌گویی یا مثل گذشته می‌خواهی مرا فربیب دهی.

گفت: نه، این فکر را نکن، فربی در کار نیست. این بار راست می‌گوییم.

چند ساعتی که گذشت رفتار رو به من کرد و گفت: الآن وقت آن است که به خانه‌ات بازگردی؛ زیرا خانواده‌ات در حال برگذاری مراسم شب هفت تو می‌باشد.

من اول حرف او را باور نمی‌کردم تا اینکه او زنجیر پاهایم را باز کرد و من به پرواز در آمدم. چیزی نگذشت که روی شاخه درخت منزلمان فرود آمدم.

آن موقع او اخر آبان بود هوا سرد و خشک بود. گردی از برف روی شاخه درختان و برگ‌ها را پوشانده بود. برگ‌ها اندک اندک رنگ خود را باخته بودند، باد پائیزی یکی پس از دیگری برگ‌ها را از شاخه‌ها جدا می‌کرد، برگ‌هایی که اندوه جدایی، دل نازکشان را شکسته بود. تمام برگ‌ها در مقابل جدای خود از شاخه‌ها مقاومت می‌کردند. اما طوفان اجل آنها را به قهر از شاخه‌ها جدا می‌کرد، آنها سبکبال در هوا می‌چرخیدند گویی که روی آب شناور بودند، گاهی به چپ و گاهی به راست حرکت می‌کردند آنها تلاش می‌کردند تا به طرف شاخه‌ها بر گردند اما نمی‌توانستند و مانند پرنده‌های مجروحی در هوا چرخ می‌زدند و بالاخره همانند آهی که از سینه‌های سوزان بیرون آید در حالی که سینه‌ها را بر صحن حیات می‌مالیدند در آغوش زمین می‌افتدند و با زندگی و داع می‌کردند.

## ..... / سفر نامه بربزخ / ۱۳۴

وقتی روی شاخه درخت منزلمان قرار گرفتم متوجه شدم، خویشان و دوستان، در جنوب و جوش و رفت و آمدنند، خانواده و نزدیکانم سرگرم تهیه شام و پزیرایی از میهمانان بودند. آنان به فکر همه چیز بودند و تنها چیزی که در یادشان نبود من بودم. آنان فقط نگران این بودند که میادا میهمانی به خوبی برگزار نشود و شرمنده و سرشکسته شوند.

با غروب آفتاب میهمانان دسته دسته، دستِ بچه‌های خود را گرفته و وارد منزل ما شدند و پس از صرف شام و میوه و چای و شربت یکی از آنان اعلام «فاتحه» کرد و آنان دسته جمعی «فاتحه‌ای» خوانندند، در حالی که عده‌ای آن را بسیار زیبا قرائت می‌کردند و به آن معتقد بودند و در نمازهای روزانه خود می‌خوانندند و عده‌ای هم بلد نبودند و به آن هم معتقد نبودند. آنها حتی نماز هم نمی‌خوانندند که لااقل در نماز خوانده باشند و عده‌ای هم در این میان به خاطر اینکه آبرویشان نزود فقط لبها یشان را بهم می‌زنند پس از آن میهمانان گفتند «خدا رحمتش کند، بقاء عمر خودتان باشد» و یکی یکی با خدا حافظی از اهل خانه منزل را ترک کردند و به سوی خانه‌های خود روان شدند و من به زودی از خاطرشنان رفتم.

وقتی چنین منظره‌ای را دیدم، با سرعت پرواز کردم و خود را به همسفر خویش رفتار رساندم تا آنچه را که دیده و شنیده بودم برای او تعریف کنم.

## پیشارت رفتار

هنگامی که بر گشتم رفتار کنار آن چشممه لعنتی دراز کشیده و منتظر آمدن من بود.

وقتی چشمش به من افتاد، نشست و گفت: از خانه و خانواده و شب هفت و رفت و آمد خویشان و دوستان چه خبر؟

گفتم: خبر خاصّی نبود، فقط میهمانان اجتماع کرده و شام و میوه‌ای خوردند و بعد از آن دسته جمعی برایم فاتحه‌ای خواندند و به منزل خودشان رفتند.

رفتار گفت: می‌خواهم یک پیشارت به تو بدهم، و آن پیشارت این است که وقتی آنان به یاد تو فاتحه خواندند و درود به پیامبر اسلام ﷺ فرستادند به احترام آن حضرت و تأثیر فاتحه و عظمت آن، همان لحظه عده‌ای آمدند، زنجیرها را با خود برداشتند و گفتند: امشب هیچ عذابی نمی‌شود و بقیه سفر را بدون زنجیر طی خواهی کرد و این پاداش همان صلوّات و فاتحه‌ای است که برای تو خواندند.

وقتی این پیشارت را از رفتار شنیدم، بسیار از خود شرمنده و متنفر شدم و با صد لعن و نفرین به خود و کردار زشت خود گفتم: عجبا! یک کار خوب، یک صلوّات، یک فاتحه و خواندن قرآن چقدر در عالم بزرخ پاداش دارد که حتی عذاب بزرخ را تخفیف می‌دهد.

بعد از آن به خود خطاب کردم و گفتم: وای بر من، بَدَا بِهِ حَالٌ من، در دنیا چقدر جاہل و بی‌معرفت بودم که خود را از دین بیگانه کردم، خدا را فراموش نمودم، از پیامبر رحمت و امامان معصوم علیهم السلام جدا

---

 ..... / سفرنامه بزرخ
 

---

/ ۱۳۶

ساختم و از آن بزرگواران اطاعت نکرده و به دستورات روح بخش  
قرآن مجید عمل ننمودم. بعد هم، به گوشهای رفتم و زانوی غم بغل  
گرفته و در فکر فرو رفتم. در این حال یکی از غزلیات شیخ مصلح  
اندیش سعدی شیرازی را که در دوران دبیرستان با اجبار حفظ کرده  
بودم به یادم آمد، دیدم آن واقعاً زبان حال من است و سعدی آن را  
برای من و امثال من که عمری را در غفلت و غرور و گناه سپری  
کرده‌اند سروده است.

لذا با دلی پر درد و اندوهی جانکاه آن اشعار را زمزمه کردم و اشک  
حسرت ریختم، آن غزل چنین است.

خرمانتوان خورد ازین خار که گشتیم  
دیبا نتوان بافت ازین پشم که رشتیم

بر حرف معاصی خط عذری نکشیدیم

پهلوی کبائر حسناتی ننوشتم

ما کشته نفسم و بس آوخ که برآید

از ما به قیامت که چرا نفس نکشتم

افسوس براین عمر گران مایه که بگذشت

ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتم

دنیا که درو مرد خداگل نسرشت

نا مرد که مائیم که چرا دل بسرشتم

ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضت

ما مور میان بسته دوان بر در و دشتم

پری و جوانی پی هم چون شب و روزند  
 ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتم  
 واماندگی اندر پس دیوار طبیعت  
 حیفست دریقاکه در صلح پهشتیم  
 چون مرغ برین کنگره تاکی بتوان خواند  
 یک روز نگه کن که برین کنگره خشتم  
 ما را عجب ارپشت و پناهی بود آن روز  
 کامروز کسی رانه پناهیم و نه پشتم  
 گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت  
 شاید که زمشاطه نرجیم که زشتم  
 باشد که عنایت بر سد ورنه مپندار  
 با این عمل دوزخیان کا هل بهشتیم  
 سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان  
 یک خوش بیخشنده که ما هیچ نکشتم<sup>(۱)</sup>

### معرفی شیطان

از بس به بد بختی و بیچاره گی خود گریه کرده بودم زمین گل شده  
 بود. در این موقع صدایی به گوشم رسید. اول گمان کردم رفتار است،  
 بعد متوجه شدم که این صدا هیچ شباهتی به صدای گوش خراش

۱- کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، ص ۹۰۵، نشر معینیان، تهران، ۱۳۷۵.

---

۱۳۸ / سفر نامه بزرخ

---

رفتار نداشت.

در این حال سرم را بالا کردم دیدم فرشته‌ای سفید رو و زیبا و خوش اخلاق بالای سرم ایستاده است.

بعد از دیدن آن همه قیافه‌های وحشتناک، دیدن آن فرشته برایم چنان خوشایند بود که برای یک لحظه گمان کردم داخل بهشت شده‌ام.

آن فرشته با صدای زیبا و روح بخش خود چنین می‌گفت: خداوند متعال در قرآن مجید شیطان را معرفی نموده و درباره او خطاب می‌کند و می‌فرماید:

«ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد و پیمان نبستم که از شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او دشمن خطرناک و آشکار و واقعی شماست؟ ای اولاد آدم! به جای اطاعت از شیطان، از من اطاعت کنید و عبادت مرا بنمایید که راه راست فقط این است». (۱)

ای اولاد آدم! «همانا شیطان دشمن سرسخت شماست، شما هم او را دشمن بدارید؛ زیرا او حزب و سپاهش را برای گمراه کردن شما مهیا کرده است تا همه افراد پسر را (مانند خود) اهل دوزخ نماید». (۲)  
ای محمد! «به بندگانم بگو: همیشه سخن نیکو و بهتر را بر زبان جاری کنید (و هرگز سخن زشت و ناصواب مگویید)؛ زیرا شیطان (با

---

۱- یس، آیه ۶۱-۵۹.  
۲- سوره فاطر آیه ۵.

..... معرفی شیطان / ۱۳۹ / .....

یک کلمه زشت) میان شما دشمنی به وجود می آورد و فساد بر می انگیزد و دشمنی او با انسانها واضح و آشکار است». (۱)

شیطان در جواب خداوند عرض کرد: «خدایا! به عزت و بزرگواری تو قسم! تمام خلق عالم را گمراه خواهم کرد مگر خالصان درگاهات و پندگانی که برای تو خالص شده‌اند». (۲)

بدون استثنای تمام فرشتگان به فرمان خداوند به آدم سجده کردند مگر شیطان که او مغرور شد و در برابر آدم تکبر ورزید و از کافران گردید». (۳)

«شیطان آدم و حوّا را به انحراف کشاند و به لغتش افکند تا از آن درخت نهی شده بخورند و به سبب این نافرمانی آنان را از مقامی که داشتند بیرون آورد». (۴)

همان «شیطان به شما وعده فقر و بی چیزی می دهد و شما را به کارهای زشت و ناروا و بخل و ادار می کند اما خدا به شما وعده آمرزش و نیکی و احسان به دیگران را می دهد». (۵)

آن فرشته زبای خوش بیان و خوش اخلاق، مقداری شیطان را معرفی کرد و صفات زشت و ناپسند او را بیان نمود و ناگهان از نظرم

۱- سوره بی اسرائیل، آیه ۵۲

۲- سوره ص، آیه ۸۱

۳- سوره ص، آیه ۷۳

۴- سوره بقره، آیه ۳۵

۵- سوره نمره، آیه ۲۶۷

---

/۱۴۰ ..... / سفر نامه بزرخ

---

نایاب دید شد.

### گریه دوای دردها

من از نایاب دید شدن آن فرشته، بسیار ناراحت شدم و دوست داشتم  
که او بیشتر نزد من می‌ماند و بیشتر با او انس می‌گرفتم و از سخنان او  
بیشتر لذت می‌بردم.  
شروع به گریه کردم.

ناگهان رفتار با آن قیافه رشتش جلو آمد و گفت: این گریه و زاری  
هیچ سودی به حال تو ندارد اگر این اشک‌ها را در دنیا در دل شب و با  
حال توبه می‌ریختی ارزش داشت و الاآن به دردت می‌خورد و از آنها  
سود می‌بردی. آری

در دل شب خیز و ریز، قطره اشکی ز چشم  
که دوست دارم کند، گریه گنه کارما  
خواهم اگر بگذرم، از همه عاصیان

کیست که چون و چرا، کند ز درگاه ما  
بنده شرمنده تو، خالق بخشنده من

بیا بهشت دهم، مرو تو در نار ما  
توبه شکستی بیا، هر آنکه هستی بیا  
که عفو کردن بود، در همه دم کارما  
گفتم: ای رفتار بی مروت! بیشتر از این حرف نزن. آن همه شکنجه

گریه دوای دردها / ..... ۱۴۱

و عذاب؛ دیدن عزراشیل، فشار قبر، مارها و عقرب‌ها، راه‌پیمایی با زنجیرهای سنگین و سوزان، آشامیدن از چشمۀ تلخ و خوردن میوه‌های خطرناک، همراهی و همسفر بودن با هیولای وحشتناک و متعقّنی مانند تو، بی خبر بودن از سرزمه‌نی که در پیش دارم عذاب‌هایی که در آینده خواهم کشید و مهم‌تر از همه اینکه نمی‌دانم روز قیامت چه معامله‌ای با من خواهد نمود، تصور همه اینها خود بدترین عذاب و شکنجه است و چون کوهی بر من سنگینی می‌کند. ای رفیق ناباب! اگر گریه نکنم و کمی از عقدۀ دلم را خالی نکنم چه کنم؟ تنها وسیله دلخوشی من در اینجا همین گریه کردن است که

گفته‌اند:

گریه بر هر درد بی درمان دواست

چشم گریان چشمۀ فیض خداست

هر چند که می‌دانم این گریه سودی به حال من نخواهد داشت و دردی را برایم دوا نخواهد کرد و از مجازات‌های من چیزی نخواهد کاست.

آن شب بدون هیچ عذاب و شکنجه‌ای گذشت و هیچ حادثه تازه‌ای واقع نشد و به سلامتی به پایان رسید و این اویین لطف و رحمتی بود که در اثر خواندن فاتحه و قرآن و خیراتی که برایم داده بودند به من رسید و همین امر، مرا بیش از پیش تشنۀ صدقات و خیرات و نماز و دعای خاک‌نشینان عالم فانی کرده بود.

---

 /سفر نامه بربزخ ..... /۱۴۲
 

---

آن وقت با هزاران غم و غصه و دلی پر از درد با خود گفتم: ای کاش! می توانستم حتی برای چند دقیقه هم که شده با اهل عیال و خویشان خود صحبت کنم تا به آنان بگویم: ای بازماندگان من! ای دوستان و نشستگان بر سر سفره غذای من! ای کسانی که در دنیا مرا نصیحت می کردید و از کار زشت منع می کردید! شما هر فاتحه یا سوره‌ای از قرآن که برایم بخوانید یا هر صدقه‌ای که برایم بدھید چقدر از عذاب و شکنجه مرا تخفیف می دهند.

اما افسوس که هیچ راه تماسی با آنان وجود نداشت و راه ارتباط مرده‌ها با بازمانده‌ها از هنگام مرگ قطع می گردد و آنها نمی توانند اسرار عالم بربزخ را برای مردم دنیا بیان کنند.

صبح که شد رفتار جلو آمد و گفت: هرچه زودتر باید حرکت کنیم، اینجا دیگر جای ماندن نیست.

به راه افتادیم اما حالا از هنگامی که زنجیر به پاهایم نبود می توانستم بهتر حرکت کنم به طوری که کمتر خارها به پایم بروند. همچنین از نیش جانوران تا حدودی در امان باشم.

هوا بسیار گرم و سوزان بود طوری عرق از بدنم می ریخت مثل اینکه باران آب جوش بر سرم می بارد، عرقی که از پیشانیم می ریخت مانند اسید برّنده بود و در چشمانم می رفت و همه چیز را در برابر مباریک می کرد و همین امر مانع شد تا بتوانم جلوی پاهایم را به خوبی ببینم. ولی به هر صورت از راه رفتن با زنجیر بهتر بود.

---

 نجات یافتن با اعمال نیک / ..... ۱۴۳ / .....
 

---

آرزو کردم که ای کاش هرچه زودتر پنج شنبه دیگر برسد تا شاید  
خانواده یا دوستان قدیمی ام با خواندن سوره فاتحه یا دادن صدقه و  
خبراتی از عذاب کم کنند.

### نجات یافتن با اعمال نیک

چند قدمی از راه برهوت را طی نکرده بودیم که به منطقه‌ای  
رسیدیم و در آن عجایب زیادی به چشم می‌خورد.  
انسان‌های زیبا، خوش‌اندام، نیک صورت، خوشبوی،  
خوش لباس و خوش برخوردی را مشاهده کردیم که کنار راه ایستاده و  
گویا منتظر فرصتی بودند.

دیدن ای صحنه‌ها گرچه زیبا بود اما برای من عذابی دردناک بود  
چرا که حسرت سراسر وجود مرا می‌گرفت و آرزوی نابود شدن  
می‌کردم تا این همه حسرت و شرمندگی را با خود نکشم اما نابود  
شدن در کار نبود.

مقداری دورتر، چشم به تابلوی بزرگی افتاد که بر آن نوشته بود:  
جایگاه نیکوکاران از امت پیامبر آخر الزمان. خوب دقت کردم،  
افرادی را با حالت‌های گوناگون مشاهده کردم که برای شما شرح  
می‌دهم.

● ۱- شخصی را با حالت رنجور و ناتوان دیدم در حالی که  
ملک‌الموت با قلاب‌های آهنین می‌خواست او را قبض روح کند.

---

 /۱۴۲ ..... / سفرنامه بزرخ
 

---

وقتی آماده قبض روح شد، یکی از آن افراد خوش قیافه، دوان دوان خود را به اورساند و به ملک الموت گفت: حق نداری او را قبض روح کنی؛ زیرا عمر او هنوز به پایان نرسیده است.

به یکی از آن اشخاص که از همه زیباتر بود، گفتم: این چه کسی است که این قدرت را دارد تا ملک الموت را از قبض روح کردن منع می‌کند و او هم اطاعت می‌نماید؟

جواب داد: آن شخص رنجور کسی است که به پدر و مادر خویش بسیار نیکی می‌کرده و احترام فراوانی برای آنان قائل بوده و این شخص خوش صورت، همان نیکی‌های او است که به این قیافه در آمده و باعث طول عمر او شده است.

۲۰- شخص دیگری را دیدم که او را داخل تابوت تنگ قرار داده بودند و در اثر تنگی آن طابت دنده‌های او در هم فرو رفته بود. در این حال یکی از آن افراد شیک پوش، با عجله خود را به او رساند و او را از داخل تابوت بیرون آورد و بسیار احترام کرد. سؤال کردم: این شخص کیست که توانست آن آقا را از تابوت تنگ بیرون آورد و از عذاب نجات دهد؟

جواب داد: شخصی که در تابوت قرار داشت دائم در حال وضو بود، حتی موقع خواب و استراحت و غذا خوردن و این شخص زیبا روی همان عمل اوست.

۳۰- مقداری دورتر، چشمم به شخصی افتاد که شیاطین فراوانی،

اطراف او را گرفته و می خواستند او را گمراه کنند.  
 یکی از آن زیبا صورت‌ان، خود را به او رساند و شیاطین را فراری  
 داد و دست او را گرفت و به محل مناسبی هدایت کرد.  
 سؤال کردم: چه کسی است که این قدر شجاعت دارد و توانست  
 شیاطین را فراری دهد؟

جواب داد: شخصی که شیاطین می خواستند او را گمراه کنند،  
 کسی بود که در دنیا زبانش دائم به ذکر خدا مشغول بوده و از یاد و ذکر  
 خدا غافل نشده است. و این شخص نجات دهنده تجسم همان ذکر و  
 تسبیح‌های اوست که به این صورت در آمده است.

۴● به نقطهٔ دیگری توجه کردم، فرشتگان عذاب را با وسائل  
 شکنجه دیدم که شخصی را احاطه کرده و می خواهند عذاب کنند.  
 وقتی آنان آماده حمله به او شدند، یکی از آن زیبا چهرگان، فوراً  
 خود را به او رساند و به فرشتگان عذاب فرمود:  
 چرا این بندۀ خدا را احاطه کرده‌اید؟ چرا او را به وجشت  
 انداخته‌اید؟ چرا می خواهید او را با این وسائل خطرناک عذاب کنید؟  
 او را فوراً رها نمایید. آنان هم، او را رها کردند و رفتند.

چون می دانستند که من کنیکا و شده‌ام که بدانم این شخص  
 کیست که این همه فرشته، از او اطاعت کرده و بدون چون و چرا  
 منطقه را ترک کردند به من گفت: این شخص زیبا روی، نمازهای  
 روزانه، نمازهای شب و نمازهای مستحبی او بود و تا داخل شدن

---

 ..... / سفر نامه بزرخ / ۱۴۶
 

---

بهشت او را همراهی می‌کند.

● ۵- در طرف دیگر یک نفر را دیدم که در اثر تشنگی، زبانش بیرون آمده و در نزدیکی او حوضی پر از آب زلال و گوارا است. وقتی آن شخص، با شتاب خود را به حوض می‌رساند عده‌ای جلوی او را و از کنار حوض دور می‌کردند و این عمل چندین بار تکرار شد.

در این وقت شخص خوش قیافه‌ای خود را به او رساند و مأمورین را که مانع آب خوردن او بودند از کنار حوض پراکنده نمود، دست آن شخص را گرفت و کنار حوض برد و ظرف بلورین بسیار شفاف را پر از آب کرد، به دست او داد و گفت: می‌توانی داخل حوض شوی و بدن خود را شستشو دهی و از خستگی راه بیرون آیی.

سؤال کردم: این شخص خوش قیافه چه کسی است که مأمورین از او پیروی کرده و حوض را به او تحویل دادند؟

جواب داد: این شخص تشنگ، کسی بود که در دنیا روزهای گرم تابستان را روزه بوده است و در شب‌های ماه مبارک رمضان از رختخواب ناز بیرون می‌آمد و به عبادت مشغول می‌شد و برای روزه فردا سحری می‌خورد.

این شخص خوش قیافه، همان روزه‌های او هستند که در این عالم به کمک او شتافت و او را از تشنگی نجات داد.

● ۶- درین هنگام صحنه‌ای نظرم را جلب کرد دیدم پیامبران الهی دور

---

 نجات یافتن با اعمال نیک / ..... ۱۴۷ / .....
 

---

هم حلقه زده‌اند و هر کدام مشغول گفتگو سرگذشت خود هستند.  
در کنار آنان کسی را دیدم که می‌خواست خود را در حلقه پیامبران  
درآورد. اماً مأمورین مانع او می‌شدند و نمی‌گذاشتند داخل جمع  
پیامبران شود و در کنار آنان بنشینند.

شخصی زیبا و خوش‌بو مؤدبانه جلو آمد و با احترام دست او را  
گرفت و در حلقه‌ای که حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام خاتم پیامبران  
قرار داشت برد و در کنار آن حضرت نشاند و ایشان هم با کمال  
مهربانی به او جای داد و از او احترام نمود.

از آن فرشته سؤال کردم آن واسطه چه کسی بود که این قدر پیش  
پیامبران احترام دارد؟

جواب داد: آن شخص در دنیا علاوه بر غسل جنابت، غسل‌های  
دیگری هم مانند غسل جمعه، غسل اول ماه، غسل‌های شب‌های  
ماه مبارک رمضان را نیز انجام می‌داد و غسل‌های او در عالم بزرخ به  
این قیافه زیبا و خوش‌بو مجسم شده و آن شخص مؤمن را در ردیف  
پیامبر اسلام علیه السلام قرار داد. (۱)

● ۷- نظرم به نقطه دیگری جلب شد: شخصی را دیدم که از شش  
جهت، پیش رو، عقب سر، طرف راست، طرف چپ، بالای سر و از  
پایین پا تاریکی او را در بر گرفته، حیران و سرگردان مانده است.

---

۱- در کتاب انسان و شاهدان صادق نوشته‌ام که یکی از شاهدان قیامت به برای انسان  
شهادت می‌دهد غسل است. گواه سی و سوم، ص ۲۲۷

---

۱۴۸ / ..... / سفرنامه بزرخ

---

شخصی باوقار و با هیبت و نورانی، داخل تاریکی شد، دست او را گرفت و بپرون آورد و به منطقه‌ای که نور از شش جهت آنجا را روشن کرده بود برد.

سؤال کردم: آن شخص باوقار و نورانی کیست که مؤمنی را به عالم نور راهنمایی کرد.

پاسخ داد: این شخص در دنیا «حج» و «عمره» به جای آورده بود این همان حج و عمره او است که در عالم بزرخ به این قیافه در آمد و او را از تاریکی نجات داد.

● ۸- در گوشه‌ای از این صحنه عده‌ای از مؤمنین را دیدم که دور هم نشسته و مشغول صحبت هستند و هر کدام از اعمال و رفتار نیک خود سخن می‌گویند و یک نفر در میان آنان قرار دارد که با هر کدام از ایشان سخن می‌گوید جواب او را نمی‌دهند.

در این هنگام منجی خوش سیمایی خود را به او رساند و در مقابل مؤمنین ایستاد و خطاب به آنان کرد و گفت: ای مؤمنین! چرا با ایشان صحبت نمی‌کنید؟ با او سخن بگویید و جواب او را بدھید! وقتی آن شخص نورانی چنین فرمود: همهٔ مؤمنین جلو آمدند و با او مصافحه و معانقه کردند و او را در میان خود جای دادند و با او صحبت کردند.

فرشته همراهم گفت حتماً می‌خواهی بدانی این کیست که سفارش آن مرد را به مؤمنین کرد و آنان هم، او را در اجتماع خود جای

### دادند و احترام نمودند؟

بدان شخصی که تنها بود و کسی جواب او را نمی‌داد «صلة رحم» به جای می‌آورد و با خویشان و اقوام خود در رفت و آمد بود. آن کسی که سفارش او را کرد «صلة رحم» او بود که به صورت بروزخی او را به مؤمنین معرفی کرد.

● ۹- در نقطه‌ای دیدم آتش شعله ور است. خوب دقت کردم، مردی را دیدم که شعله‌های آتش اطراف او را گرفته و آن بیچاره دست خود را سپر صورت خود قرار داده تا آسیبی به او نرسد.

شخصی خوش لباس دوان دوان به او نزدیک شد، دست او را گرفت از میان آتش ببرون آورد و سایه‌ای بر سرش<sup>(۱)</sup> و حجابی در مقابل صورتش قرار داد.

پرسیدم: آن شخص کیست و این نجات دهنده که بود؟  
جواب دادند: فردی که در وسط آتش قرار داشت کسی بود که از مال خود سهمی را به عنوان «صدقه» به محرومان و فقرا اختصاص داده و به آنان کمک می‌کرد. و نجات دهنده او صدقه‌اش بود که به کمک او شتافت.

● ۱۰- در نزدیکی خود چشمم به کسی افتاد که شعله‌های آتش از چهار طرف او را در بر گرفته بود، به طوری که راه فرار نداشت. در این میان شخص با وقاری قدم جلو گذاشت و او را در بغل

..... / سفرنامه بزرخ ۱۵۰

گرفته از میان آتش بیرون آورد و در میان فرشتگان رحمت قرارش داد.  
وقتی از وضعیت آن دو نفر سوال کردم، در جواب گفتند: کسی که  
در میان آتش قرار داشت مردم را از کارهای زشت منع می‌کرد و به  
کارهای نیک دعوت می‌نمود و امر کننده به معروف و بازدارنده از  
منکر بود و دیگری که او را در بغل گرفت و از آتش بیرون آورد  
شخصیت برزخی امر به معروف و نهی از منکر او بود.

۱۱- در این میان چشمم به فردی افتاد که به زانو در آمده و حرکتش  
بر روی دو زانو بود و دیوار محکمی بین او و رحمت خداوند قرار  
داشت و هرچه سعی می‌کرد که خود را در رحمت الهی قرار دهد  
قدرت نداشت.

شخصی مشاهده کردم بسیار خوش اندام که به سوی آن فرد به  
زانو در آمده در حرکت بود. وقتی به اورسید، او را در آغوش گرفت و  
در میان رحمت الهی قرارش داد و از نیکان شد.<sup>(۱)</sup>

پرسیدم: این شخص خوش اندام چه کسی بود که آن درمانده از  
رحمت الهی را داخل در رحمت کرد.

گفتند: او خوش اخلاق بود برخوردش با مردم، همسایگان وزن و  
فرزندش نیکو بود و خلق نیکو در این عالم بزرخ به این صورت او را  
نجات داد.

۱۲- کسی را دیدم که پرونده‌های سیاه اعمالش در دست چپش

بود.

در این حال شخص با کرامتی جلو آمد و آن نامه‌های سیاه را برداشت و در طرف راستش قرار داد. وقتی چنین کرد نامه‌ها سفید و نورانی شد.

عرض کردم: قضیه ایشان چیست؟

گفتند: شخص اولی کسی است که از مقام و عظمت خداوند می‌ترسید و دائم خوف الهی در دلش بود. (کسی که خوف الهی در دلش باشد بهشت جایگاه اوست).<sup>(۱)</sup>

● ۱۳- کسی را دیدم که میزانی در برابر بود، کفه‌ای که در طرف چپش قرار داشت بسیار سنگین و کفه‌ای که در طرف راستش قرار داشت سبک بود. بسیار ناراحت بود.

جوانی زیبا روی آمد و چیز کوچک و بسیار سنگینی را داخل کفه راست میزان گذاشت، طرف راست سنگین و طرف چپ سبک شد. آن شخص خوش حال گردید و از شادی صورتش برافروخته شد.

داستان آن را سئوال کردم:

جواب دادند: آن شخص اگر چه کارهای اخلاقی انجام می‌داد، اما هم در کارهای خیر پیشقدم بود و هم، قبل از خودش فرزندش از دنیا رفته بود اما او صبر و دو شکایت خدا را به مخلوق نکرد. همان کارهای خیر او و پاداش صبرش در مصیبت فرزندش، امروز به شکل

## /سفرنامه بزرخ ..... ۱۵۲

گلوله سنگینی در آمد و در کفه راست میزانش قرار گرفت و آن را سنگین کرد و صاحبیش را بهشتی نمود.

۱۴● از دیگر چیزهایی که دیدم بیابانی از آتش بود که شعله‌های آن به اطراف پراکنده بود. به یک طرف آن توجه کردم دیدم، شخصی بر بالای بلندی از آتش که مشرف بر آتش بود قرار دارد و هر لحظه احتمال سقوط در آتش برایش وجود داشت و من نگران او بودم که چه موقع سقوط می‌کند.

در این حال کسی پیدا شد، او را به آغوش گرفت و به آسانی از پرتگاه نجاتیش داد و در جای امنی دور از آتش بر زمین گذاشت.

گفتنم: اعمال این شخص چه بوده و ناجی او کیست؟

گفتند: این شخص گناه کاری بود. اما به خداوند امید داشت و به رحمت او امیدوار بوده. لطف خداوند را برعصبش ترجیع می‌داده<sup>(۱)</sup> و همین امیدواری او امروز از آتش نجات داد.

۱۵● در طرف دیگر دریایی از آتش را دیدم که از فاصله‌های زیادی شعله‌های آن بانه می‌کشید و کس نمی‌توانست به آن نزدیک شود. در یک طرف آن تپه‌ای بود که چند نفر بالای آن دست و پای انسانی را گرفته و از آنجا به داخل آتش پرتاب کردند.

هنوز در وسط آتش قرار نگرفته بود که از طرف دیگر، شخصی پروازکنان خود را به اورساند و او را بر پشت خود سوار کرده از آتش

۱-این مطلب در دعای کمیل آمده است.

بیرون برد و در باغی سرسیز با درختان پرمیوه، با نهرهای جاری و کاخ‌های سر به فلک کشیده مسکن داد.

گفتم: چه چیز باعث شد که این مرد از آتش نجات پیدا کند و داخل باغها و کاخ سربه فلک کشیده گردد؟

جواب دادند: او کسی بود که وقتی نام مبارک «خداآوند متعال» برده، قلبش از بزرگی و عظمت او «می‌لرزید» و شبها از خوف خدا بر می‌خاست و اشک می‌ریخت و این شخصی که پروازکنان از داخل آتش او را گرفت و نجات داد آن گریه‌هایی بود که از خوف خدا کرده بود.

● ۱۶- در نزدیکی آن آتش، آتش دیگری را دیدم که دود و شعله‌های آن همه جا را فراگرفته بود و پلی باریک به انازهٔ مویی روی آن کشیده بودند و شخصی می‌خواست از روی آن عبور کند، در اثر باریکی پر هر قدمی که بر می‌داشت مانند شاخهٔ خرمایی که در هنگام وزیدن باد می‌لرزد، او هم می‌لرزید و نزدیک بود سقوط کند.

شخص بزرگوار خود را به او رساند و دستش را گرفت. در این موقع پل پهن شد و به آسانی بدون ترس و دلهره از آن گذشت و داخل باقی سرسیز، خرم و پر از میوه شد.

گفتم داستان این شخص چیست و آن شخصی که به وسیلهٔ او پل پهن شد و به آسانی از آن رد شدند کیست؟

گفتند: آن شخصی که از روی پل عبور می‌کرد به خداوند متعال

/۱۵۴ / سفر نامه بزرخ

«خوش بین» بود و «حسن ظن» به خالق داشت و آن دیگری قیافه همان خوش بینی او بود که به این صورت در آمده بود و به احترام او پل پهن شد.

● ۱۷- در کنار آن، پل دیگری دیدم مانند پل اول. شخصی از روی آن عبور می‌کرد در حالی که از ترس گاهی می‌نشست، گاهی چند قدم دوزانو می‌رفت، گاهی چهار دست و پا پیش می‌رفت، در این هنگام جوانی زیبا و نورانی خود را به او رساند، دست او را گرفت و بلندش کرد. آنگاه تا چشم کار می‌کرد پل وسیع شد، با آرامش و آسانی از آن گذشت.

تعجب کردم و گفتم: قضیه این دو نفر چگونه است؟  
 جواب دادند: شخص اول کسی است که همیشه ذکر شن صلوuat فرستادن بر محمد و آل محمد ﷺ بود و شخصی که دست او را گرفت و بلند کرد چهره ملکوتی صلوuat های او بود که امروز به فریادش رسید.

● ۱۸- آن طرف پل هشت در بزرگ وجود داشت که از داخل این درها، باغها، کاخها، تختها، نهرها و درختان گوناگون میوه وجود داشت و در آنها نسیم روح افزایی.

آنجا مردی را دیدم که از پل گذشته بود و چون می‌خواست داخل یکی از این باغها شود در بسته می‌شد و حیران می‌ماند.  
 در این هنگام شخصی با جلال و جبروتی را دیدم، قدم به آنجام

گذاشت. به مجرد آمدن آن شخص، تمام درها باز شد، آن شخص بدون ممانعت داخل آن باغ‌ها شد.

از این ماجرا نیز سؤال کردم و درخواست کردم داستان آن را برای من بگویند.

آنها پاسخ دادند: آن شخص دائم زیانش به گفتن کلمه مبارکه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» جاری بود و شخص دوم تجسم همان کلمه است که به احترام آن، تمام درها باز شد و او بدون مزاحمت داخل شد.<sup>(۱)</sup>

این صحنه چنان هر عذاب می‌داد که در تمام وقت بر خود نفرین می‌کردم و خود را سرزنش می‌نمودم که چرا به خاطر چند روز عمر خود را از این نعمت‌های ابدی محروم کردم اما دیگر چه سود!

## گرددباد شهوت‌ها

همین طور که به راه خود ادامه می‌دادیم، از دور، ستون سیاهی را دیدم که از پایین به زمین و از بالا به دود و آتش و آسمان ختم می‌شد و در حال حرکت بود.

با نزدیک شدن ستون سیاه، متوجه شدم که آن ستون دود همانند گرددباد به دور خود می‌چرخد. با دیدن این صحنه، خود را به رفتار رساندم و با ترس و اضطرابی که در وجود رخته کرده بود، پرسیدم:

۱-اقتباس از امالی شیخ صدق، ص ۱۳۹ تا ۱۴۰. بحار، ج ۷، باب ۱۵، ص ۲۹۰.  
حدیث ۱. دارالسلام نوری، ج ۱، ص ۵۳. لئال الاخبار، ج ۵، ص ۱۰۷.

---

۱۵۶ / سفر نامه بربزخ

---

این ستون سیاه که از زمین سر به آسمان کشیده و همه جا را فرا  
گرفته چیست؟

گفت: این گردباد شهوت‌ها است که با این سرعت عجیبی به دور  
خود می‌چرخد.

با وحشت و لرزه گفتم: حال باید چه کنیم؟! این گردباد با سرعت  
غیر قبل وصفی به سمت ما می‌آید و هر چه در اطرافش بوده، به  
درون خود می‌کشد.

گفت: دست‌های خود را به درخت یا سنگ یا هر چیزی که در  
دسترس است محکم کن و مراقب باش که گردباد، تو را از جای خود  
 جدا نسازد.

لحظه به لحظه آن گردباد وحشتناک، با آن صدای رعد آسا به ما  
نزدیک می‌شد و ترس سرتا پای مرا فرا گرفته بود و در یک چشم به  
هم زدن، هوا مانند شب تاریک شد.

گردباد اطراف ما را فرا گرفته بود و سعی داشت ما را با خود ببرد.  
من لحظات بسیار سختی را سپری می‌کردم و ترس آن داشتم که مبادا  
من را از زمین جدا کند.

ناگهان دستم از زمین جدا شد و در یک چشم به هم زدن مرا  
کیلومترها پرت کرد و از رفتار دور شدم از شدت گرما و هیاهوی  
طاقت فرسا بیهوش شدم.

بعد از مدتی که به هوش آمدم و چشم‌های خود را باز کردم دیدم

هیکل سیاه و وحشتناکی در کنارم ایستاده که از بُوی متعفن او سرم  
گیچ می‌رفت.

با سرعت هر چه بیشتر از جایم برخاستم، می خواستم فرار کنم که  
آن سیاه دستم را محکم گرفت و به طرف خود کشید و گفت: کجا؟ ای  
دوست بی وفای من! کجا؟ چرا می خواهی از دست من فرار کنی؟ در  
حالی که در دنیا مرا به همنشینی خود برگزیده بودی.

با ناراحتی از او پرسیدم: تو چه کسی هستی؟ چرا دست من  
گرفته‌ای؟ چرا از من دور نمی‌شوی و مزاحم من می‌شوی؟ آیا  
می‌شود خود را معرفی کنی تا از حال تو آگاه شوم؟

گفت: من گناهان بزرگ تو هستم که در دنیا مرتكب می‌شدی و یک  
لحظه از آنها دوری نمی‌کردی، حال با این شکل و قیافه که مشاهده  
می‌کنی همراه تو هستم. آنگاه دندان‌های خود را بهم فشار داد و  
گفت: پشت این کوه وادی باصفایی است دوست دارم تا روز قیامت  
در آنجا بمانی.

می‌دانستم لجاجت و طفره رفتن من بی‌فایده است. پس به همان  
راهی که او اشاره کرده بود قدم نهادم. او شادی کنان و با عجله جلو  
می‌رفت و گاهی برگشته و نگاهی به من می‌کرد و مرا تشویق به ادامه  
راه می‌نمود.

رو به رفتار کردم و گفتم: می‌دانی پشت کوه چه خبر است؟  
گفت: بلی، وادی عذاب پشت این کوه قرار دارد و به مجرد اینکه

## سفر نامه بربزخ ..... / ۱۵۸

به آنجا بررسی داخل آتش می‌شود و عذاب گناهکاران از اینجا شروع می‌شود و هر منطقه‌ای مخصوص یک گناه است که مشاهده خواهی کرد و در بعضی از آنها توهم شریک آنان خواهی بود. اکنون برایت سرزمین‌هایی که مجرمان را در آنها عذاب می‌کنند و به کیفر اعمالشان می‌رسانند را معرفی می‌کنم تا تو هم حال آنان را بدانی.

### سوزمین دروغ‌گویان

درباره سخن او اندیشه می‌کردم که از دور تعدادی درختان جدای از هم، نمایان شدند.

در میان درختان حوض بسیار بزرگی که پر از آب و گل‌های زیبا و رنگارنگ بود دیده می‌شد. از دیدن چنین منظرة روح بخش تعجب کردم و گفتم: شاید باز خانواده‌ام برایم خیراتی فرستاده‌اند. اما هنور از این فکر و خیال فارغ نشده بودم که آن زیبایی‌ها یکباره به صحنۀ بسیار غمگینی تبدیل شد. برگ‌های زیبای درختان مانند روزهای عمر هر انسان با سرعت از درختان جدا می‌شد و می‌افتاد، گل‌های رنگارنگ و قشنگ مانند روزهای شاداب زندگی انسان‌ها پژمرده می‌شدند.

لکه‌های ابر مانند آرزوهای برآورده نشده انسان‌ها می‌گریختند، خورشید با این بزرگی و قدرت مانند حافظه و قدرت هر انسانی

ضعیف می شد و نیروی خود را به مرور زمان از دست می داد.  
 آن حوض پر آب مانند زندگی انسانها به مرور سرد و منجمد شد.  
 بسیار تعجب کردم و حیرت زده شدم که چرا در بیابان داغ و  
 سوزان چنین صحنه های عجیب و غریب به وجود می آید؟  
 مقداری که نزدیک شدیم ناگهان دیدیم چند نفر با سرعت به  
 سوی ما می آیند در حالی که مردی را با زنجیر روی زمین می کشیدند  
 تا نزدیک ما رسیدند. بعد او را به پشت روی یخ ها انداختند.  
 یکی از آنان با قلاب آهنین بسیار تیز طرف چپ چهره با نیمی از  
 بینی و چشم را تا پشت سر پاره کرد، بعد قلاب را بیرون آورد و  
 متوجه طرف راست صورت آن مرد شد.

وقتی طرف راست را مانند طرف چپ پاره کرد و قلاب به پشت  
 سر آن مرد رسید، طرف چپ بهبود یافته و سالم شده بود، او دو مرتبه  
 همان کار را تکرار کرد و نیز طرف راست باز بهبود می یافت و این عمل  
 را پی در پی تکرار می کرد. آن مرد مرتب داد و فریاد می کرد و  
 شکنجه گران در کمال خونسردی مشغول کار خود بودند و اعتنایی به  
 ناله های دلخراش او نمی کردند.

در این وقت به رفتار گفت: ای رفیق راه! من که جرأت ندارم از  
 ایشان چیزی سوال کنم. اگر تو می توانی برو و از آنان بپرس که این  
 مرد در دنیا چه جرم بزرگی را مرتکب شده است؟  
 گفت: من علاقه ای ندارم تا جرم آن مرد را بدانم. تو اگر مایلی جرم

## ..... / سفرنامه بزرخ / ۱۶۰

آن را بدانی خودت جلو برو و سئوال کن.

باید بگوییم تا آن لحظه من غیر از خودم و رفتار کس دیگری را ندیده بودم و اگر موجوداتی می‌آمدند تنها برای شکنجه و عذاب من بود. لذا بسیار مایل بودم تا با انسانی دیگر حتی برای چند لحظه هم که شده حرف بزنم و با او انس بگیرم.

با خود گفتم: بهتر است خواهش کنم تا برای چند دقیقه دست از آزار او بردارند تا بتوانم با او درد و دل کنم و از او سئوالاتی نمایم. از این جهت جلو رفتم و به یکی از آنان گفتم: اگر ممکن است چند دقیقه او را رها کنید! یکی از شکنجه‌گران، نگاه تند و غضب آلودی به من کرد و گفت: مگر این مرد در دنیا لحظه‌ای از گناه دست بر می‌داشت تا اکنون ما از شکنجه او دست برداریم؟

گفتم: مگر این مرد چه گناه بزرگی را مرنگب شده که به این عذاب گرفتار آمده است و کیفرش چنین است.

گفت: این مرد دور غنگوبی بوده و این نوع شکنجه و عذاب مخصوص انسان‌های دروغگو مانند اوست که البته تو هم در دنیا دروغگو بوده‌ای، به زودی ماموران شکنجه تو هم از راه می‌رسند و تو نیز به همین وضع مبتلا خواهی شد، چراکه تو در دنیا با دروغ، دختران و زنان و پسران را به هر عنوان فریب می‌دادی.

هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که عده‌ای از فرشتگان عذاب سر رسیدند، دیدم در دست یکی از آنان قلاب آهنین بسیار بزرگ و

---

 سرزمین دروغ‌گویان / ۱۶۱
 

---

برنده‌ای است و باز هم شکنجه‌ای دیگر به مناسبت گناهی دیگر.  
در این حال فرشتگان جلو آمدند، مرا گرفتند و کنار آن مرد  
خواباندند و به همان نحو که گفتم با من نیز رفتار کردند.  
این نوع عذاب و شکنجه بسیار وحشتناک و دردناک بود. اما چه  
می‌توان کرد جز اینکه با آه، ناله و فریاد احساساتم را بیان کنم.  
یکی از فرشتگان رو به من کرد و گفت: اگر تو و امسال تو که ورد  
زیانتان دروغ گفتن بود انسان‌های فهمیده‌ای بودید و در مجالس دینی  
و پند و مو عظه شرکت می‌کردید و در آن مجالس حاضر می‌شدید  
حتماً به گوشستان خورده بود که دروغگویی خلاف قرآن، خلاف  
وجودان، خلاف عقل و خلاف اخلاق است.  
قرآن در سرزنش دروغ‌گویان می‌فرماید:

وای بر هر دروغگو، وای بر دروغ ساز و دروغ پرداز.<sup>(۱)</sup>  
در جای دیگر می‌فرماید: «دروغ را تنها کسانی می‌سازند و پخش  
می‌کنند که به آیات خدا و قیامت ایمان ندارند...».<sup>(۲)</sup>  
در روایاتی آمده است که امام حسن عسکری علیه السلام: «تمام ناپاکی‌ها و  
رزشی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده است و کلید آن، دروغگویی  
است».<sup>(۳)</sup>

و از پیامبر اسلام علیه السلام نقل شده است که: «از دروغگویی بپرهیز،

---

۱- سوره جاثیه، آیه ۶.

۲- سوره تحلیل، آیه ۱۰۵.

۳- بحار، ج ۷۲، ص ۲۶۳. فروع کافی، ج ۲، باب ۱۳۹، حدیث ۳، ص ۳۴۱.

## ..... / سفر نامه بربزخ / ۱۶۲

زیرا دروغگویی آدمی را به گناه می کشاند و گناه او را به آتش راهنمایی می کند». (۱)

نیز آن حضرت فرمود: دروغگویی دری از درهای نفاق است. (۲)

و نیز رسول اکرم ﷺ در این باره فرموده است: «از دروغگویی پیرهیز زیرا دروغگویی دری از درهای جهنم است». (۳)

بعد از آن گفت: از این جهت به این بلاگرفتاری! اگر در دنیا جلو زیان خود را گرفته بودی و دروغ نمی گفتنی، از راست گویان به حساب می آمدی و راست گویان هم داخل بهشت می شوند.

ای کاش! در دنیا با اهل دین و با مؤمنین و اهل علم همنشین بودی و از آنان شنیده بودی که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: بر شما باد به راست گویی زیرا راست گویی دری از درهای بهشت است. (۴)

و حضرت علی ؓ در این باره فرمود: عاقبت راست گویی رهایی یافتن و سالم ماندن است. (۵)

و فرمود با راست گویی رستگاری (در دنیا و آخرت) را به دست آورید. (۶)

و فرمود: هر چیزی زیوری است و زیور گفتار (آدمی) در

۱-مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۰. بحار، ج ۷۲، ص ۲۶۳.

۲-مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۳.

۳-نهج الفضاحه، ج ۲، ص ۴۱۹.

۴-نهج الفضاحه، ج ۲، ص ۴۱۹.

۵-غیر الحكم، کلمة قصار شماره ۶۳.

۶-غیر الحكم، ج ۱، باب صدق شماره ۴۱۰.

---

سرزمین رباخواران / ..... ۱۶۳ / .....

---

راستگویی است.<sup>(۱)</sup>

کتاب قانون شما خاکیان (قرآن مجید) راستگویان را در ردیف پیامبران و امامان، شهیدان و صالحین قرار داده است و جایگاه آنان در بهشت کنار هم قرار گرفته است.<sup>(۲)</sup>

چند ساعتی از این ماجرا و گفت و گذشت تا اینکه فرشتگان عذاب، مرا رها کردند و رفته و من بعد از مدتی به حالت عادی برگشتم اما آن مرد همچنان تحت آن شکنجه هولناک قرار داشت و معلوم بود که او در دنیا هیچ حرف راستی به زبان جاری نکرده بود. در این وقت ما با سرعت زیاد از آن محل دور شدیم و خوشحال بودم که از آن شکنجه و حشتناک زودتر رهایی یافتم.

---

## سرزمین رباخواران

ما همچنان به راهمان ادامه می دادیم به قدری خسته شده بودیم که دیگر توان قدم برداشتن را نداشتم.

رو به رفتار کردم و گفتم: من دیگر نمی توانم یک قدم راه ببایم و باید در اینجا قدری استراحت کنم تا خستگی ام بر طرف شود و سپس به راهمان ادامه دهیم. رفتار گفت: کمی جلوتر نهر آبی وجود دارد بهتر است خود را به آنجا برسانیم و بعد استراحت نماییم.

---

۱- غرر الحكم، ج ۱، باب صدق شماره ۵۲.

۲- سوره نساء، آیه ۸۷.

---

## /سفر نامه بربزخ..... /۱۶۴

---

از حرف او خیلی خوشحال شدم و هر طوری که بود به راه خود  
ادامه دادیم و بعد از طی مسافتی نهر آبی پدیدار شد. به نزدیک آن نهر  
رسیدیم با کمال تعجب دیدم آب نهر کاملاً قرمز است و به جای آب  
خون در آن جاری است و یک نفر هم کنار آن نشسته و تعداد زیادی  
نیز در اطراف او بودند و شخص دیگری در میان خون شنا می‌کرد.  
با وجودی که خیلی خسته بودم و حرارت بیابان آزارم می‌داد اما  
حاضر نبودم حتی دست‌هایم را نیز در آن نشسته و تمیز کنیم.  
روبه رفتار کرده و گفتم: خدا ترا العنت کند، این چه جایی است که  
مرا آورده‌ای؟

گفت: عصبانی نشو، در اینجا، می‌توانی قدری با کسی که کنار نهر  
نشسته گفت و گو کنی. وقتی با آن شخص شروع صحبت کردم متوجه  
شدم فردی که در میان نهر خون شنا می‌کند، خود را کنار نهر می‌رساند  
و دهان خود را باز می‌کند و دیگری که کنار نهر نشسته سنگی در  
دهانش می‌گذارد و او مجدداً شنا کرده و به آن طرف نهر می‌رود.  
در آنجا تعدادی از فرشتگان عذاب ایستاده بودند و او را مجبور  
می‌کردند تا سنگ را با دندان‌های خود خورد کند و بخورد و دومرتبه  
او را روانه طرف دیگر نهر می‌کردند.

من قدم پیش نهادم و از فرشته‌ای که کنار نهر نشسته بود پرسیدم:  
ای فرشته الهی! جرم این انسان که او را چنین عذاب می‌کنید  
چیست؟

پاسخ داد: این انسان در دنیا ریاخوار بوده و مدت زیادی است که به این عذاب گرفتار شده و اگر صبرکنی به طور موقت شکنجه او تمام می‌شود و تو می‌توانی با او درباره زندگی دنیا تیش صحبت کنی. (از این پیشنهاد خوشحال شدم و گفتم: با کمال میل صبر می‌کنم. از طرف دیگر خوشحال بودم چون در دنیا ریاخوار نبودم، می‌دانستم که چنین شکنجه‌ای نصیب من نمی‌شود.)

آن مرد بعد از مدتی شکنجه‌اش موقتاً تمام شد و از نهر خون بیرون آمد، شکمش بسیار بزرگ شده بود به طوری که به سختی حرکت می‌کرد و مارها و عقرب‌ها از داخل شکمش به آسانی دیده می‌شدند و شکمش پر از آتش سوزان بود.<sup>(۱)</sup> او مانند جن زدگان بی اختیار به این طرف و آن طرف مایل می‌شد و نمی‌توانست خود را مستقیم نگاه دارد.<sup>(۲)</sup> با چنین حالی آمد و در کنار من نشست. وی از درد به خود می‌پیچید و دستش را به شکمش گرفته بود و فریاد می‌زد و از من تقاضای کمک می‌کرد.

گفتم: ای بیچاره گرفتار عذاب! کاری از من ساخته نیست و باید تحمل کنی تا به حال عادی برگردی. پس از مدتی که درد کشید، کم کم به حال عادی بازگشت.

در این حال فریاد آن فرشته بلند شد و گفت: اگر این شخص در دنیا

۱- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۴.

۲- سوره بقره، آیه ۲۷۶.

## سفر نامه بربزخ / ۱۶۶

قرآن خوانده بود می دانست که خداوند فرموده: رباخوار (روز قیامت) نمی تواند برخیزد مگر مانند کسی که شیطان او را المس کرده و در اثر جنون تعادل خود را از دست داده باشد.<sup>(۱)</sup>

اگر اهل مطالعه احادیث معصومین ﷺ بود می دانست که پیامبر اسلام ﷺ درباره رباخوار فرموده: خورنده ربا از دنیا نمی رود مگر آن که شیطان به او آسیب می رساند.<sup>(۲)</sup>

و همچنین فرموده: خداوند به همان اندازه ای که انسان ربا خوردش کشم او را از آتش پر می کند.<sup>(۳)</sup>

و می دانست که پیامبر اسلام فرمود: ربا هفتاد جزء است، کوچکترین آن مانند مردی است که در خانه کعبه با مادرش زنا کند. و نیز فرمود: گناه یک درهم ربا بزرگتر است از هفتاد زنا که همه آنها در خانه کعبه با محارم انجام گرفته باشد.<sup>(۴)</sup>

### وضعیت رباخوار در دنیا

وقتی رباخوار به حالت عادی برگشت بلافصله سخن را آغاز کرد و گفت: ما یلم مقداری برایم بگویی دنیا را چگونه گذراندی و در

۱- سوره بقره، آیه ۲۷۵.

۲- تفسیر نور الشقین، ج ۱، ص ۲۹۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۲۰. حکم الزاهرا، ص ۶۷۶.

۳- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۷.

۴- خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۸۳. روضة المتنبین، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

### زندگی خود چه کردی؟

به نقطه‌ای خیره شد کمی فکر کرد بعد آهی کشید و گفت:

من در دنیا از نعمت‌های زیادی برخوردار بودم، بساط عیش و عشرتم همیشه پربار بود داشتم، برای این رونق خوشگذرانیم رباخواری می‌کردم، از پول ربا، همیشه سفره‌ام از انواع غذاهای لذیذ و رنگارنگ پر بود.

هیچگاه به یاد گرسنگان جامعه نبودم، به فکر آنان که حتی نان خالی هم نداشتند تا سفرهٔ خود را زینت دهند. افراد مفلس و درماندهٔ زیادی را می‌دیدم که زیر حرارت سوزان و طاقت فرسای آفتاب، با انواع سخنی‌ها، کار می‌کردند، آنها برای پرداخت پول ربا رنج و زحمت فراوان می‌کشیدند و دائم عرق می‌ریزند و مزد بسیار کمی دریافت می‌کردند. از شدت کار و خستگی طاقت فرسا، در قیافه‌های آنان جز آثار شکستگی به خاطر زحمت‌های فراوانی که هر یک دلالت بر هزاران افسرده‌گی و پریشانی خاطر می‌کرد، چیز دیگری دیده نمی‌شد.

اما من بدیخت به جای اینکه از آنان دلジョیی کرده، اشک و اندوه و تأثیر خستگی را از رخسارشان پاک نمایم و با اندک کمکی دل آنان و زن و فرزندانشان را شاد گردانم، آنان را زیر بمباران شدید حرف‌های اهانت آمیز قرار می‌دادم و ازاندوه آنان شاد بودم، اگر غمی بر من وارد می‌شد خود را با تفریح سرگرم می‌کردم تا از آن غافل شوم. دائم

۱۶۸ / سفرنامه بزرخ

سرمست و سرخوش بودم و دنیا به کامم بود.  
ناگاه روزگار مرا لگدمال غم‌های خویش کرد و با یورش انواع  
مصیبت‌ها قدرتم را در هم شکست.

سرانجام رنجی وجودم را گرفت، تا جایی که بدنم در اثر  
بیماری‌های گوناگون بسیار ضعیف شد.  
ولی من به بهبودی و باز یافتن نیرو و توان قبلی خود، امید فراوان  
داشت.

برای مداوا به پزشکان زیادی متول شدم و داروهای گوناگونی  
صرف کردم. اما هیچ یک از آن داروها مفیدی واقع نشد.  
با هر هیجان و ناراحتی، درد من شدت می‌گرفت. بالاخره پزشکان  
ماهر و متخصص از من قطع امید کردند.  
خانواده و فرزندانم رفته در کنار بستر بیماریم نجوای نامیدی  
سردادند.

یکی می‌گفت: باید فکری کرد، حالش بسیار خراب است، امیدی  
به سلامتی و آینده‌اش نیست.

دیگری می‌گفت: شاید خوب شود نباید نامید شد، باید همه  
دست به دعا برداریم و سلامتی اش را از خدا بخواهیم.

سومی، دیگران را بر مرگ من تسلیت می‌داد و می‌گفت: چاره‌ای  
نیست، گذشته‌ها را به یاد آورید و فراموش نکنید که این شتر در خانه  
هر کسی می‌خوابد.

چهارمی اظهار می داشت: دنیا به هیچکس وفا نکرده و نمی کند  
کارش این است که یکی را می آورد و دیگری را می برد و از اول چنین  
بوده است.

وقتی که امید نداشتم با فکر جدایی از دنیا، دوری از خویشان،  
دوستان و اهل و عیال غمی بزرگ بر جانم خانه کرد، آهسته آهسته  
رطوبت زیانم خشک شد، چشم‌مانم تار گردید، گوش‌هایم سنگین و  
اعضای بدنم سُست گشت.

دو بلا به یکبار بمن نازل شد. یکی ملک الموت با آن هیبتیش،  
دیگری پشمیانی و حسرت از دادن فرصت و موقعیت تهیه توشهای  
برای سفر آخرت.

رفته رفته غبار مرگ تمام وجودم را گرفت نیروی شنوازی خود را به  
دست اجل سپردم، زیانم از حرکت ایستاد. آن گاه در میان اهل عیال و  
فamilم، چنان بی جان افتاده بودم که نه زیانم می توانست سخنی گوید  
نه گوشم چیزی را می شنید، با چشم‌مان بی فروغم به آنان نگاه  
می کردم و حرکاتشان را می دیدم ولی حرف‌هایشان را نمی شنیدم.  
لحظه به لحظه، حجاب مرگ بیشتر دامن خود را پهن می کردم تا اینکه  
بیناییم رانیز گرفت و سرانجام مرغ روح‌م از قفس تن گریخت، دیگر نه  
فریادهای برادر جوانم سودی به حالم بخشید نه گریه و زاری اهل و  
عیال و نه ناله جگر خراش مادرم و دخترم.

در ادامه از هیبت و چهره عزراشیل در زمان قبض روح کردنش

---

 ..... / سفر نامه بزرخ ..... / ۱۷۰
 

---

برایم گفت و از چگونگی جان دادن و اینکه چگونه عزراeil جان او را گرفته.

### جدا شدن روح از جسم

بالاخره عزراeil با قلاب آهنین به جانم افتاد، آن را در وجود من فرو برد و از میان پوست و گوشت، رگ و پی و تمام اعضا و جوارح را مانند ماری از پوستم بیرون کشید به طوری که تمام رگ‌های بدنم پاره شد.

دیدم کناری ایستاده‌ام و بدنم مرده‌ای بود در میان بازماندگان، آنان از ماندن پیش من وحشت می‌کردند، از نزدیک شدن به جنازه‌ام خودداری می‌کردند. کودکانم از ترس به من نگاه نمی‌کردند و فریاد می‌زدند و به مادرشان چسبیده بودند. همسرم نگذاشت جنازه‌ام تا صبح داخل اتاق و حتی داخل خانه بماند و همان شب آن را با کمک خویشان به سردهخانه منتقل کرد، فریاد زدم بگذارید امشب را در خانه خود و در کنار فرزندانم بمانم اما صدایم به جایی نمی‌رسید و گوش کسی حرف‌هایم را نمی‌شنید.

مادرم اصرار داشت جنازه تا فردا در منزل بماند، اما همسرم می‌گفت: بچه‌ها از مرده می‌ترسند، همین بچه‌هایی که تا وقتی زنده بودم اگر شبی کمی دیر به خانه می‌آمدم، برای آمدنم بسی تابی می‌کردند، چندین بار درب حیاط را باز می‌کرده و داخل کوچه رانگاه

می‌کردند، آن شب از من می‌ترسیدند! نه تنها از من بلکه از اتفاقی که در آن جان داده و حتی از پتو و چیزهایی که روی آنها از دنیا رفته بودم می‌ترسیدند.

فردای آن روز، اهل و عیال، دوستان و آشنايان با سوز و گداز و ناله‌های غم آلود با دیدگانی اشکبار، پیکرم را داخل طابوت گذاشتند به دوش کشیدند و به سوی آخرین منزل خاکی یعنی قبر برdenد، بر آن نماز خواندند و جنازه را در حفره‌ای تنگ و تاریک، تنها تنها گذارند و مرا به دست اعمال و کردارم سپردند.

وارثانی که در زمان حیاتم احوالی از من نمی‌پرسیدند، در دل شاد و خوشحال بودند که به زودی آنچه را که در طول حیات جمع کرده بودم میان خود تقسیم می‌کنند.

هنگامی که تشییع کنندگان، مرا داخل قبر گذاشتند و روی لحد را با خاک پوشاندند به منزل برگشتند و من تنها ماندم. ترس و وحشت تمام وجودم را گرفته بود، پرسش‌های گوناکونی از آینده تاریک خود می‌کردم و بی اختیار حرف می‌زدم، می‌دانستم که یک لحظه، عذاب و شکنجه از من برداشته نمی‌شود تا دمی آسوده گردم، آسایشی برایم نیست تا اندکی دردم درمان پذیرد.

از سخنان پرسوز رباخوار بسیار ناراحت شدم، فوق العاده دلم برای او سوخت. گرچه وضع من هم بهتر از او نبود و باید شکنجه‌های دیگری را متحمل می‌شدم.

## /سفر نامه بزرخ / ۱۷۲

وقتی حرف‌های رباخوار به پایان رسید، آهی سرد از دل کشیده رو  
به من کرد و گفت: حال تو هم برای من تعریف کن و بگو دنیا را چگونه  
سپری کردی تا من هم از حال تو با خبر شوم؟  
هنوز حرفی نزده بودم که شکنجه گران آمدند دست‌هایش را  
گرفتند و در حالی که توجهش به من بود اورا کشان کشان برداشتند.

### سرزمین زناکاران

رفتار پیش من آمد و گفت: بهتر است زودتر حرکت کنیم و تا هوا  
تاریک نشده خود را به استراحتگاه بعدی برسانیم.  
فاصله استراحتگاه بعدی تا این منزل را پرسیدم؟  
گفت: فاصله زیادی نیست، اگر مقداری تند حرکت کنیم می‌توانیم  
تا قبل از غروب به آنجا برسیم.

خستگی و تشنجی و درد شدید اعضاً بدن، خارها و  
سنگلاخ‌های بیابان، پستی و بلندی آن بسیار آزارم می‌داد ولی سعی  
کردم قدری سریع‌تر حرکت کنم، اما هرچه جلوتر می‌رفتیم فقط بیابان  
می‌دیدم و هیچ اثری از آبادی به چشم نمی‌خورد.

از رفتار پرسیدم: پس این استراحتگاه کجاست و ما کی به آنجا  
می‌رسیم؟ آفتاب در حال غروب کردن است و از دور هم هیچ منزلی  
به نظر نمی‌رسد. بیابان تا بیابان خشک و بی آب و علف است.  
رفتار شروع به خنده‌یدن کرد و گفت: ای بیچاره! تو که دنیا را فقط

سرزمین زنا کاران / ..... ۱۷۳ / .....

استراحتگاه خود قرار داده بودی نباید در اینجا انتظار استراحت داشته باشی. ناراحت نباش تا منزل بعدی فاصله زیادی نداریم اگر هوا هم تاریک شود باز باید به راهمنان ادامه دهیم تا هرچه زودتر به آنجا برسیم.

خورشید آرام آرام غروب کرد و پشت کوه‌ها مخفی شد ما همچنان به راه خود ادامه می‌دادیم تا اینکه هوا کاملاً تاریک شد. بوی بسیار متعفن و زننده‌ای به مشامم رسید که سخت آزارم داد، از بوی بد آن، سرگیجه گرفتم و به زمین افتادم. احساس کردم زمین و آسمان دور سرم چرخ می‌زنند.

از رفتار پرسیدم: این بوی گیج کننده از کجاست؟  
رفتار گفت چه شده است، آیا از این بوی تعفن ناراحتی! این بوی زننده، کیلومترها با ما فاصله دارد و از چرک و خون‌هایی است که از فرج زنان زناکار باشد حرارت بیرون می‌آید. بلند شو تا برویم. وقت زیادی نداریم.

جهنمیان روز قیامت از این بوی کثیف بیشتر اذیت می‌شوند تا آتش جهنم، در قیامت هم به جای آب از این چرک و خون‌ها به شراب خواران خورانده می‌شود.

به راه خود ادامه دادیم تا اینکه نور ضعیفی از دور نمایان شد. رفتار رو به من کرد و گفت: خوشحال باش، به استراحتگاه نزدیک شدیم، قدری عجله کن تا زودتر به آنجا برسیم.

---

۱۷۴ / سفر نامه بزرخ

---

از اینکه برای اولین بار می خواستم شبی را استراحت کنم تعجب کردم. با نزدیک شدن به آن محل سرو صدایی به گوشم خورد و کم کم این صدایها بیشتر شد.

وقتی کاملاً نزدیک شدیم، دیدیم این نور از شعله های آتش است که از داخل گودالی زبانه می کشد، فریاد و شیون از مردان و زنانی است که در میان شعله های آتش می سوختند و از فرج آنان چرک و خود می آمد و بوی تعفن آن، همه جا را فرا گرفته بود.

در این موقع فرشتگان عذاب رسیدند و گفتند: تو هم باید تا یک هفته در این گودال میهمان این آتش باشی.

گفتم: ای فرشتگان الهی! شما را به خدا قسم می دهم! دست از من بردارید و مرا بیش از این شکنجه نکنید؛ زیرا تا به حال مرا شکنجه های فراوان و گونا گونی کرده اند و دیگر طاقتمن تمام شده، علاوه بر این، ما هنوز راه دور و درازی را در پیش داریم.

یکی از فرشتگان با عصبانیت گفت: همه مردان و زنانی که داخل گودال آتش اند، مانند تو، راه دور و درازی در پیش دارند و همان جایی که تو می روی، آنان هم می روند و مانند تو عذاب های گونا گونی را تحمل کرده اند.

گفتم: ای فرشتگان عذاب! مگر ما چه جرمی را مرتکب شده ایم که سزاوار چنین عذاب و شکنجه ای هستیم؟

گفتند: تو خود بهتر می دانی، هر گناهی عذابی مخصوص دارد.

گناه شما در دنیا فحشا و منافي عفت بوده است. شما مرتكب زنا می شدید و حتی از زنای محضته هم پروائی نداشتید. شما به واسطه مرتكب شدن این عمل بسیار رشت، باعث بروز بلا و مصائبی برای خود و دیگران شده اید که قابل جبران نخواهد بود. این دسته از خلافکاران با این عملشان:

- از دین و ایمان خارج شده‌اند. (۱)
- و باعث مرگ ناگهانی در انسان‌ها و حتی مرگ حیوانات شده‌اند. (۲)
- همچنین باعث فقر، قحطی و خشکسالی در میان مردم شده‌اند. (۳)
- و نیز باعث زلزله و خرابی شهرها و روستاهای از بین مردم و تلف شدن زراعت‌ها و حیوانات شده‌اند. (۴)
- و باعث بزرگترین گناه بعد از شرک، در پیشگاه خداوند متعال شده‌اند. (۵)
- باعث بی عفتی زنان و دختران خود شده‌اند. (۶)
- باعث برانگیخته شدن خشم و غضب پروردگار عالمیان شده‌اند. (۷)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۵۴۱. وسائل شیعه، ج ۱۴، ص ۲۳۱.

۳- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۳.

۴- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۳. عتاب الاعمال، ص ۳۱۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۳۲.

۵- جامع احادیث الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۴۶. حکم الزاهره، ج ۲، ص ۴۵۴. من لا يحضر، ج ۳، ص ۳۶۴.

۶- مکارم الاخلاق، ص ۲۳۸.

۷- کافی، ج ۵، ص ۵۴۱.

## ..... / سفر نامه بزرخ

- باعث سختی حساب روز قیامت و طولانی شدن آن شده‌اند. (۱)
- باعث جاودانگی در عذاب و آتش جهنم شده‌اند. (۲)
- باعث بی آبرویی خود و خانواده و خویشان شده‌اند.
- باعث کوتاهی عمر خود شده‌اند.
- باعث قطع روزی خود و دیگران شده‌اند. (۳)

بعد گفتند: این گودال آتشی که مشاهده می‌کنی جهنم برزخی زناکاران است و چون تو یکی از آنان بوده‌ای باید این عذاب را تحمل کنی.

بعد از این گفت و گو، فرشتگان هجوم آورده مرا کشان کشان در میان گودال آتش پرتاب کردند و من در شعله‌های سوزان آتش قرار گرفتم. عمق گودال به حدی بود که خارج شدن از آن، به هیچ وجه امکان نداشت.

وقتی داخل گودال شدم، دیدم تعداد زیادی از زنان و مردان در حال سوختن هستند و هیچ کسی قادر نیست کوچکترین کمکی به آنها بکند.

در طول این یک هفته خوراکمان تنها دود و آتش بود. شعله‌های آتش داخل دهان‌ها می‌شدند و از سوراخ‌های بینی و گوش و چشم بیرون می‌آمد.

۱- سائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۳۲.

۲- عقاب الاعمال، ص ۳۱۱.

۳- جامع احادیث، ج ۲۰، ص ۳۲۹.

---

سئوالات رفتار از زناکاران / ..... ۱۷۷ /

---

اگر از قبل به من نگفته بودند که مدت یک هفته در این گودال خواهم بود، گمان می‌کردم همان جهنمی است که خداوند در قرآن مجید بیان کرده که برای گناهکاران و کافران آماده شده است.<sup>(۱)</sup>

کسانی که جلوتر از من داخل گودال آتش شده بودند و مهلتshan به پایان رسیده بود، آنان را بیرون می‌آوردند تا به راه خود ادامه دهند.

هر ساعت تعدادی تازهوارد را درون گودال پرتاپ می‌کردند و گروه دیگری را بیرون می‌آوردن.

### سئوالات رفتار از زناکاران

رفتار از یکی از آنها پرسید تا چه حد بی عفت بوده‌ای و حال تو چگونه است؟

گفت: ای بندۀ خدا! چه کار به کار ما داری؟ از حال ما مپرس و ما را به حال خود واگذار.

رفتار گفت: می‌خواهم قدری از اعمال، کردار و رفتار خود را که در دنیا انجام می‌دادی برایم تعریف کنم.

گفت: تعجب می‌کنم از این همه مجازات! یک لحظه لذت زنا بردن در دنیا و این عذاب شدید؟!

رفتار گفت: مگر نمی‌دانستی زنا حرام است؟

آن مرد جواب داد: می‌دانستم اما، امان از دست هوای نفس، از

۱۷۸ / ..... / سفر نامه بربزخ

دست و سوسه‌های شیطان. امان از بی‌دینی و بی‌عقلتی من!  
رفتار گفت: هیچ فکر می‌کردی که روزی، عواقب و تبعات  
لذت‌های زودگذر دنیا را ببینی؟

آن مرد پاسخ داد: فکر می‌کردم ولی نه تا این حد، حال متوجه  
شدم کسی که به مزه شهوترانی حرام دست می‌یابد لذت آن را خیلی  
زود پشت سر می‌گذارد و گناه و ننگ آن برای او تا ابد باقی می‌ماند.  
عواقب شهوترانی در انجام گناه می‌ماند لذتی که بعد از آن آتش است  
چه سودی دارد؟

و به قول شاعر:

ای گشته ز اسرار شریعت غافل

تا چند کنی گناه و باشی جاهل

لذت نفسی باشد؛ تا روز ابد

ماند رقم گناه بر صفحه دل

رفتار گفت: چه طور شد که به این راه افتادی؟

گفتم: از روزی که خود را شناختم، اول با «چشم چرانی»،  
نامحرمان را دنبال می‌کردم و به مرور زمان، معتاد به نگاه کردن به زنان  
شدم. حتی در کوچه و بازار و خیابان که رفت آمد می‌کردم کارم  
«چشم چرانی» بود.

رفتار گفت: مگر در دنیا از بزرگان دین، درباره ضررها نگاه کردن  
به نامحرم نشنیده بودی که هر کس چشمش را از نگاه کردن به نامحرم

---

 سئوالات رفتار از زناکاران / ..... ۱۷۹
 

---

نپوشاند و بدون توبه از دنیا برود، خداوند در قیامت چشمانش را از آتش جهنم پر می‌کند.<sup>(۱)</sup>

مگر نشنیده بودی که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «نگاه تیری مسموم از تیرهای شیطان است. سایک نگاه که اندوهی طولانی در پس خواهد داشت».<sup>(۲)</sup>

مگر نشنیدی که فرمود: «زنان محکم ترین سلاح شیطان‌اند».<sup>(۳)</sup>  
که به واسطه آنان، مردان را صید می‌کند.

مگر به گرشت نخورده بود که حضرت عیسیٰ ﷺ به یاران خود فرمود: «از نگاه کردن به نامحرم بپرهیزید که نگاه، در دل صاحب‌ش شهوت را می‌رویاند و این برای گمراهی او بس است».<sup>(۴)</sup>  
آیا نشنیده بودی نگاه پی در پی شهوت را در دل می‌رویاند و این، برای گمراهی صاحب‌ش بس است.<sup>(۵)</sup>

مگر نشنیده بودی که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «خدا لعنت کند نگاه کننده و کسی را که به او نگاه شده است».<sup>(۶)</sup>

مگر در باره منفعت چشم پوشی از زنان نامحرم برایت نگفته‌ند که:

۱- من لا يحضر، ج ۴، ص ۸. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۶۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۴.

۲- جامع الاخبار، ص ۱۰۹. الاشاعریه، ص ۱۰. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۳- کلمة الرسول الاعظم، ص ۴۴۵.

۴- امامی شیخ مفید، ص ۱۲۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۴.

۵- روضة المتقين، ج ۹، ص ۴۳۴.

۶- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۴.

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۱۸۰

«کسی که چشم خود را از زنان نامحرم پوشاند، خداوند به او ایمانی می دهد که شیرینی آن را در دل خود احساس می کند».<sup>(۱)</sup>

مگر نشنیده بودی که فرمود: «هر کس چشم خود را از زن نامحرم پوشاند خداوند مزء عبادتی سور آفرین را به او خواهد چشانید».<sup>(۲)</sup>

مگر نشنیده بودی که فرمود: «چشم های خود را از نامحرم پوشید تا عجایب زمین و آسمان را ببینید».<sup>(۳)</sup>

مگر حضرت علی ؑ نفرمود: «چشم پوشی از حرام از ورع بالاتر است».<sup>(۴)</sup>

و نیز فرمود: «چشم پوشی از حرام از عبادت با فضیلت تر است».<sup>(۵)</sup>

مگر نشنیدی که امام صادق ؑ فرمود: «کسی که چشمش به زن نامحرمی بینند و او فوراً چشم های خود را به سوی آسمان یا زمین بیندازد، خداوند متعال او را به ازدواج حور العین در می آورد».<sup>(۶)</sup>

مگر برایت نخواندند که خداوند متعال، در (قرآن مجید) درباره چشم پوشی از زنان نامحرم فرموده است:

«ای پیامبر! به مؤمنان بگو، چشم های خود را از نگاه کردن به

۱-جامع الاخبار، ص ۱۷۰. المحة البيضاء، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲-مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۴

۳-مصباح الشریعه، ص ۹. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۴

۴-غزال الحكم، ص ۵۰۷

۵-غزال الحكم، ص ۵۰۹

۶-بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴.

---

 دست دادن با زنان نامحرم / ..... ۱۸۱
 

---

نامحرمان بپوشانید و شرمگاههای خود را از بی عفتی نگاه دارید که این چشم پوشی، از نگاه کردن به نامحرم بهتر است و خداوند به اعمالی که آنان انجام می دهند آگاه است.<sup>(۱)</sup>

و نیز فرمود: «به زنا و بی عفتی نزدیک نشوید که آن فحشا و عملی است بسیار زشت و آن بد راهی است که زناکاران انتخاب می کنند».<sup>(۲)</sup>

### دست دادن با زنان نامحرم

به رفتار گفتم: نگاه کردن چه کار به بی عفتی و هرزگی دارد؟  
گفت: نگاه کردن مقدمه دست دادن و دست دادن مقدمه فحشا و بی عفتی است.

آیا سخن پیغمبر را یاد نداری که می فرمود: «هر مرد نامحرم با زن نامحرمی یا هر زن نامحرم با مرد نامحرمی دست دهد در روز قیامت او را دست بسته محشور می کنند و دستور می دهند او را با صورت داخل جهنم پرتاپ کنند».<sup>(۳)</sup>

آیا یادت هست که به تو گفتند دست دادن و مصافحه کردن با زنان نامحرم حرام است تا چه رسد به زنا و بی عفتی؟  
آیا نشنیده بودید که «پیامبر» اسلام فرموده: «هر کس بازنی نامحرم

---

۱- سوره نور، آیه ۲۹ و ۳۰.

۲- سوره اسراء، آیه ۳۱.

۳- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۱۳، باب ۸.

## ..... / سفرنامه بروزخ / ۱۸۲

دست بددهد به خشم خدا اگرفتار می‌شود، هر کس از روی حرام دست  
به گردن زنی بیفکند او را با شیطان به زنجیری آتشین می‌بندند و هر  
دو را در آتش دوزخ پرتاپ می‌کنند؟»<sup>(۱)</sup>

آیا نشنیده بودی که هر کس نظرش به دنبال ناموس مردم باشد  
خواه ناخواه نظر دیگران به دنبال ناموس او خواهد افتاد و چه نیکو  
گفت شاعر که:

هر که باشد نظرش در پی ناموس کسان  
پی نامویں وی افتاد نظر بلهوسان

عاقبت دست در آغوش نیگارش ببرند

هر که یک بوسه ستاند زلب یار کسان

گفت: چرا همه اینها را نشنیده بودم، اما خدا لعنت کند زنان  
بدحجاب بی حجاب را. آنان آرایش می‌کردند و جلوی دیدگان ظاهر  
می‌شدند و مردم را به خود جلب می‌کردند و جوانان را فریفته و از راه  
راست منحرف نموده و به فحشا می‌کشاندند.

رفتار گفت: البته زن‌های بی حجاب هم در اینجا، جایگاهشان از  
شما کمتر نیست ولی شما باید خود را کنترل می‌کردید و دنبال آنان  
نمی‌رفتید.

هیچ می‌دانستی اگر شخصی چشمش به زن نامحرم بیفتند و او  
چشم خود را از نگاه کردن به آن زن پوشاند به اندازه سنگینی زمین و

<sup>(۱)</sup>- من لا يحضر، ج ۴، ص ۸. روضة المتقين، ج ۹، ص ۳۸۰. امالی شیخ صدق، ص ۳۴۹.

آسمان ثواب به او می دهند؟

گفت: نمی دانستم و ای کاش! در دنیا دنبال زنان هر زه را نمی گرفتم.  
ای کاش! فهمیده بودم که بعد از لذت زود گذر چند لحظه‌ای،  
مجازاتش تا ابد سوختن است.

رفتار گفت: چرا به فکر گناهانت نیفتادی و از آنها توبه نکردی؟  
مگر برای تو نگفته بودند که خداوند در قرآن مجید می فرماید:  
«خدا توبه کنندگان را دوست دارد». (۱)  
«خدا با بندگانش مهربان و رحیم است». (۲)

واز این بالاتر، کسانی که توبه می کنند نه اینکه خداوند گناهانشان را پاک می کند بلکه به جای گناهانشان ثواب می نویسد. (۳) (البته به شرط اینکه دوباره رجوع به گناه نکنند و تا آخر عمر پاک بمانند).

گفت: اگر راستش را بخواهی بارها توبه کردم اما دوباره وسوسه می شدم تا اینکه در حال گناه اجمل رسید و بد بختی های من رو سیاه، از وقتی شروع شد که به این عالم منتقل شدم و الان مرا در آتش مشاهده می کنی.

رفتار گفت درست است خدا مهربان است و در توبه همیشه باز است و به قول شاعر:

۱- سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۲- سوره نساء، آیه ۱۶ و ۵۳.

۳- سوره هود، آیه ۱۱۳.

---

/ ۱۸۴

سفرنامه بربزخ

---

بازآی بازآی هرچه هستی بازآی  
گر کافر و گبر و بت پرستی بازآی  
این درگه ما درگه نومیدی نیست  
صد بار اگر توبه شکستی بازآی  
رفتار به سخنان خود ادامه داد و گفت: آیا در دنیا، به گوش تو  
نخورده بود که امیرالمؤمنین می فرمود:  
ای انسان! «ترس از اینکه خداوند متعال تو را در حال معصیت  
ببیند و در حال اطاعت و بندگی خود نبیند؛ زیرا اگر تو را در حال گناه  
ببیند از زیان کاران خواهی بود».

و نیز فرمود: «اگر قدرت داری نیروی خود را در اطاعت از خدا  
صرف کن. و اگر ناتوان شدی در انجام گناه ناتوان باش». (۱)  
آری، اگر زمانی که زنان نامحرم به تو روی می آورند، از خدا حیا  
می کردی و زنا نمی کردی، خداوند آتش جهنم را بر تو حرام می کرد و  
تو را از ترس و هراس بزرگ قیامت امان می داد. (۲)  
پس از یک هفته عذاب شبانه روزی در آن گودال و بدون اینکه  
لحظه‌ای از درد فارغ شوم، مدت عذاب من نیز در این مرحله به پایان  
رسید. فرشتگان آمدند و مرا از این جهنم هولناک بیرون آورده در کنار  
گودال، روی زمین انداختند و رفتند. من حیران و سرگردان با بدنه

---

۱-شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱، باب ۳۸۹، ص ۳۲۴.

۲-بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۰۳. روایت ۶۰، باب ۱۵.

مجروح، تشنه و گرسنه افتاده بودم.

طولی نکشید، دیدم رفتار خود را به من رساند و شروع به خندیدن کرد. هنوز آثار سوختگی از بین نرفته بود و درد همچنان ادامه داشت و او می خندید، خنده‌های او نفرت و بغض مرا برانگیخته بود اما کاری از دستم بر نمی آمد و نمی توانستم با او مبارزه کنم.

مدت‌ها گذشت حالم بهتر شد و به حالت اول برگشتم. رفتار هنوز می خندید. فریاد زدم و گفتم: ای خبیث متعفن! خدا کند تو هم روزی گرفتار چنین آتشی شوی. تو مرا فریب دادی و به بهانه استراحتگاه به جهئم سوزان داخل کردی!

جواب داد: ای بیچاره درمانده! اگر تو شعور داشتی، می دانستی که من کارهای نیستم و از دست من عملی ساخته نیست. تو خود مرا خلق کردی تا تو را به سرزمین اصلی و مکان دائمی ات راهنمایی کنم. زیاد ناراحت نباش؛ زیرا فردا پنج شنبه است و تو می توانی بعد از ظهر به دیدار خانواده‌ات رفته با آنان ملاقات کنی، شاید ایشان از تو یادی کنند و با خواندن فاتحه یا دادن صدقه و خیرات یا دو رکعت نماز باعث تخفیف عذاب تو شونند.

این حرف مرا بسیار خوشحال کرد؛ زیرا هفتة قبل، خانواده‌ام با خواندن یک فاتحه دسته جمعی باعث شدند تا زنجیر از دست و پا و گردنم برداشته شود و آزادانه حرکت کنم.

## پنج شنبه موعود

بعد از ظهر روز پنج شنبه پرواز کردم و به سوی منزل خود آمدم. وقتی وارد خانه شدم، دیدم هرکس مشغول کار خود است. مادر و خواهرانم، تعدادی از اقوام و خویشان آنجا حضور داشتند، ولی هرچه نگاه کردم همسر و فرزندانم را ندیدم. بایی صبری منتظر بودم بلکه آنان از من یادی کنند یا «فاتحه‌ای» برایم بخوانند. هرچه صبر کردم خبری نشد. اقوام می‌خواستند بروند، مادر و خواهرانم نیز می‌خواستند به منظور گردش از خانه خارج شوند.

دیدم کسی به یاد من نیست و به زودی مرا فراموش کرده‌اند، غم سنگینی وجودم را گرفت، با وجودی که می‌دانستم اهالی خانه، نه مرا می‌بینند و نه صدایم رامی‌شوند، گریه کنان فریاد زدم و گفتم:

ای مادر! ای خواهران! ای اقوام و خویشان! شما را به خدا، در حق من مهربانی کنید، مرا به خاطر آورید و بر غریتم رحم نمایید! من به عذاب سختی گرفتار شده‌ام این قدر بخیل نباشید.

اگر نمی‌خواهید پول خرج کنید، انفاق نمایید و صدقه‌ای در راه خدا برایم بدھید، حداقل فاتحه‌ای برایم بخوانید. به خدا قسم! چیزی از شما کم نخواهد شد. اگر نمی‌خواهید فاتحه‌ای بخوانید خواهش می‌کنم ته مانده سفره‌تان را که پیش پرنده‌گان و مرغان می‌روزید و یا استخوان‌هایی را که پیش سگ‌ها و گربه‌های خود

پنج شنبه موعود / ... / ۱۸۷

---

می‌اندازید به نیت من بیندازید، خورده نان‌هایی را که کنار دیوار و  
جلوی مرغان خود می‌ریزید به نیت من بریزید و ثوابش را هدیه به  
روح من کنید که به من می‌رسد.

وای بر من! اگر آن موقع که در دنیا بودم از آنچه داشتم مقداری  
انفاق می‌کردم، امروز محتاج شما نبودم.

بعد از این همه فریاد و التماس، دیدم صدایم به جایی نرسید و  
سودی به حالم ندارد و آنان هر یک به سراغ کار خود رفتند. با سرعت  
از خاله مادرم خارج شدم و به نزد همسرم آمدم ببینم او در چه حالی  
است.

دیدم همسرم به فرزندانم می‌گوید: ای بچه‌های عزیزم! پدرتان  
اکنون در عالم بزرخ گرفتار عذاب است، هرچند او سعی نکرد زمانی  
که زنده بود حرف‌های مرا جدی بگیرد و برای یک ساعت هم که  
شده به آنها فکرکند و بدون توبه از دنیا رفت. او اهل دین را مسخره  
می‌کرد و خدا هم، او را مسخره نمود.<sup>(۱)</sup> ولی با این حال باید برای  
او دعا کنیم.

یکی از بچه‌هایم پرسید: مادر! مسخره کردن که کارخوبی نیست و  
تو همیشه به ما سفارش می‌کردی هرگز کسی را مسخره نکنیم، پس  
چرا خداوند کسی را مسخره می‌کند؟  
مادر گفت: عزیزم، خداوند مجرمان و گناهکاران را در دو جا

---

 ..... / سفر نامه بروزخ / ۱۸۸
 

---

مسخره می‌کند، یکی در دنیا و یکی در قیامت. مسخره کردن خداوند در دنیا به این ترتیب است: زمانی که گمراهی سراسر وجود کسی را بگیرد آن وقت خداوند راه هدایت را به گمراهان و کافران نشان نمی‌دهد، در نتیجه آنان همچنان در تاریکی گناه و کفر باقی می‌مانند و توفیق توبه کردن را، نیز نصیب آنان نمی‌کند تا با همان حال از دنیا بروند.

وقتی آنان از دنیا رفتند و وارد عالم بروزخ شدند و همه چیز برایشان روشن شد، آن وقت متوجه می‌شوند که چه ضرری کرده‌اند و چه خسارت‌هایی را باید متحمل شوند.

و مسخره کردن خداوند در قیامت، آن طوری که قرآن بیان می‌کند<sup>(۱)</sup> این است که وقتی بهشتیان وارد بهشت شدند صحرای قیامت تاریک می‌شود. در این حال مجرمان، ظالمان، منافقان، مفسدان و حرام خواران حیران و سرگردان می‌مانند و راه به جایی نمی‌برند، در این حال، در بهشت باز می‌شود و نوری صحرای عرصات را روشن می‌کند.

به آنان گفته می‌شود: چرا حیرانید؟ چرا سرگردانید؟ چرا داخل بهشت نمی‌شوید؟ عجله کنید و داخل بهشت شوید.

آن عجله می‌کنند که داخل بهشت شوند یک مرتبه در بسته می‌شود و آنان باز در تاریکی، حیران می‌مانند.

---

۱۸۹ / پنج شنبه موعود / .....

---

آن قدر این عمل تکرار می‌شود تا آنان متوجه می‌شوند که خداوند  
مسخرشان کرده است. قرآن در این باره می‌فرماید:  
«خداوند آنان را مسخره می‌کند و در گمراهی و حیرانی و تاریکی  
رها می‌سازد تا در بیابان جهل و گمراهی و حیرانی سرگردان  
باشند». <sup>(۱)</sup>

بعد از آن، همسرم به بچه‌هایم گفت: بچه‌ها، دور از انسانیت است  
که پدرتان را تنها بگذاریم، او بسیار نیازمند و دستش از همه جا کوتاه  
است، بباید رو به قبله بنشینیم و هر کدام فاتحه‌ای برایش بخوانیم،  
من هم یک سوره از سوره‌های قرآن می‌خوانم و ثوابش را هدیه به  
روحش می‌کنم و مقداری پول هم به عنوان خیرات برایش صدقه  
می‌دهیم.

از این کار او بسیار خوشحال شدم، اما افسوس که نمی‌توانستم از  
او قدردانی و تشکر کنم. از سوی دیگر نزد خداهم، آبرویی نداشتم تا  
برایش دعای خیر کنم.

بعد با خوشحالی نزد رفتار برگشتم و آن شب را بدون هیچ عذابی  
سپری کردم. صبح فردا به راهمان ادامه دادیم، اما دیگر از آن خارهای  
تیز و زهر آلود و از آن جانوران خطرناک بیابان خبری نبود، ولی آفتاب  
همچنان سوزان و هوانیز بسیار گرم بود. چقدر افسوس خوردم که چرا  
نصیحت‌های همسر مهربانم را قبول نمی‌کردم.

---

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۰.

## سرزمین روزه خواران

نبوت خارهای تیز و جانوران خطرناک، باعث شد تا با آرامش  
خاطر راه بروم و دیگر لازم نبود حواسم به راه رفتم باشد. به فکر فرو  
رفتم و همچنان آینده را به شکلهای گوناگون در برابر خود تصوّر کردم  
تا اینکه دو شبانه روز به همین ترتیب و بدون هیچ حادثه‌ایی راه  
رفتیم. روز سوم از دورستونهای بلندی نمایان شد.

به رفتار گفتم: این ستون‌ها چیست؟ آنجا کجاست؟

گفت: من هم نمی‌دانم، اما فکر می‌کنم آنجا استراحت‌گاه بعدی ما  
باشد.

با گفتن این جمله تنم لرزید، چرا که رفتار جهنم قبلی را هم  
استراحتگاه معرفی کرده بود. آری من درست حدس زده بودم. وقتی  
نزدیک‌تر شدیم، صحنهٔ بسیار وحشتناکی را مشاهده کردیم. مردان و  
زنانی را دیدیم که با پاهایشان آویزان بودند و از دهانشان خون زیادی،  
بیرون آمده بود تعدادی از فرشتگان عذاب آنجا ایستاده و گویا منتظر  
رسیدن ما بودند.

به مجرد اینکه ما وارد شدیم، جلو آمدند و گفتند: یکی از این  
ستون‌ها اختصاص به تو دارد و باید سی روز، به این حالت که دیگران  
را می‌بینی بالای ستون آویزان باشی!

از حرف آنان وحشت کردم، گریه امام نداد و اتماس کنان گفتم:  
ای فرشتگان الهی! من تازه از جهنم نجات پیدا کرده‌ام، شمارا به خدا

سرزمین روزه خواران / ..... ۱۹۱ / .....

قسم! به من رحم کنید و از من دست بکشید.

به من بگویید این عذاب به واسطه کدام گناه من است. یکی از آنان گفت: تو و این جماعت، روزه خواران دنیا هستید و این مجازات، مخصوص روزه خواران بی تقوای دنیا است.

بعد از آن، به من حمله کردند و دست و پایی مرا گرفته، به زور بالای یکی از آن ستون‌ها برداشتند و آویزان کردند.

به محض آویزان شدن، احساس کردم که تمام وجودم از دهانم خارج می‌شود.

همان طور که آن فرشته گفته بود، این شکنجه به مدت سی روز به اندازه روزهای ماه مبارک رمضان ادامه داشت و تنها شب‌ها از دهان‌مان خون و چرک بیرون نمی‌آمد و راحت بودیم.

این سی روز هم به پایان رسید. پاهایم را باز کردند، از بالای ستون با سر به زمین افتادم به طوری که از درد، به خود پیچیدم.

رفتار بالای سرم ایستاد و بی اختیار شروع به خندیدن کرد. زمان زیادی گذشت تا رفته رفته به حال عادی باز گشتم. آفتاب سوزان و بوی تعفن رفتار که هر لحظه برایم تازگی داشت، بسیار آزار می‌داد. بر سر شم فریاد کشیدم و گفتم: ای متعفن بد بو و زشت صورت! دهانت را بیند. ای کاش! فاصله من با تو از مغرب تا مشرق بود و تو را به هیچ عنوان ملاقات نمی‌کردم.<sup>(۱)</sup>

## ...../سفر نامه بزرخ/..... /۱۹۲

تو مانند آن شیطان بد سیرتی هستی که خداوند در باره رفاقت او با انسان، از زیان گناهکاران چنین می فرماید:

«هنگامی که شخص مجرمی به سوی من آمد و اعمال شیطانی خود را مشاهده کرد، رو به سوی شیطان می کند و با نهایت حسرت و ندامت می گوید: ای کاش! میان من و تو فاصله ای به دوری مغرب و مشرق بود؛ زیرا تو برای من همنشین و هم سفر بدی بودی». (۱) و تو از شیطان ملعون برای من بدتر هستی.

اما رفتار در جواب من همچنان می خندهد و بعد هم گفت: چرا به من بد می گویی؟ چرا مرا مجرم می دانی؟ چرا به من بد بینی؟ من که گناهی ندارم. تو خود، مجرم و گناه کار هستی. می خواستی در دنیا روزه خواری نکنی تا به چنین عذابی گرفتار نشوی.

بعد گفت: اگر تو اهل دین و تقوا بودی و به جای شب نشینی های طولانی و بی ارزش و پر گناه، شبی یک ساعت کتاب های مذهبی مطالعه می کردی یا با علماء رفت و آمد داشتی یا در مجالس موعظه آنان در ماه مبارک رمضان و محرم و صفر شرکت می کردی، به گوش تو می رسید که روزه خواری چه عاقبت بدی دارد.

اگر تو اهل هوا و هوس نبودی و در مجالس روضه ای که همسایگان بر پا می کردند شرکت می نمودی، منبری هایی که تو با چشم حقارت به آنان نگاه می کردی و مسخرشان می نمودی، برای تو

سرزمین روزه خواران / ..... ۱۹۳ / .....

می‌گفتند که بزرگان دین فرموده‌اند:

«هر کس یک روز از ماه مبارک را روزه خواری کند روح ایمان از قلب او بیرون می‌رود».<sup>(۱)</sup>

کسی که روح ایمان از قلیش بیرون رود، نه در عالم برزخ و نه در عالم قیامت روی رستگاری نخواهد دید و به عذاب الهی گرفتار خواهد شد که تو نمونه‌ای از آن را در اینجا دیدی و در قیامت هم به مجازات‌های گوناگونی گرفتار خواهی شد.

اگر آیات و رایات را می‌خواندی می‌دانستی که الان روزه برایت چه فایده‌هایی داشت. پیامبران و امامان در روایات زیادی آنها را بیان کرده‌اند. از جمله:

آنان فرموده‌اند: شخصی که روزه می‌گیرد، روزه او در قیامت میان او و آتش سوزان جهنم سپری می‌شود و بدن او حرارت آتش را احساس نمی‌کند.<sup>(۲)</sup>

و نیز امام موسی کاظم علیه السلام فرموده‌اند: خداوند مهربان، فرشتگان را به دعا برای اشخاص روزه دار بر گماشته است.<sup>(۳)</sup>

و چنین فرموده‌اند: شخص روزه دار دو شادمانی دارد. یکی هنگام

۱-روضۃ المتنین، ج ۳، ص ۳۲۵. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۷۲. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۵۷۱. عقاب الاعمال، ص ۲۸۱ نقل از امام صادق.

۲-محجۃ البیضا، ج ۲، ص ۱۲۳. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۲۳.

۳-بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۵. حکم الزاهر، ج ۱، باب ۸۰، حدیث ۷۹۹، ص ۳۰۹.

## سفر نامه بربزخ / ۱۹۴

افطار و دیگری هنگام ملاقات با پروردگار عالم در بربزخ و قیامت.<sup>(۱)</sup>

آیا نشنیده بودی که امام صادق علیه السلام فرمود: «خواب روزه دار

عبادت، سکوت شش تسبیح، عملش پذیرفته و دعایش مستجاب

است». <sup>(۲)</sup>

آیا نشنیده بودی امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «دعای روزه دار بعد

از افطار مستجاب است». <sup>(۳)</sup>

آیا نشنیده بودی که پیامبر اسلام علیه السلام فرمود: «روزه ماه مبارک

رمضان باعث باز شدن درهای بهشت به روی انسان است». <sup>(۴)</sup>

و نیز فرمود: «کسی که از روی یقین و اعتقاد، ماه مبارک رمضان را

روزه بگیرد از گناهان خارج می شود هانند طفلی که از مادر متولد شده

باشد». <sup>(۵)</sup>

## باب ریان

همچنین فرمود: «بهشت دری به نام ریان دارد که تنها روزه داران از

آن داخل بهشت می شوند». <sup>(۶)</sup>

۱- جامع احادیث، ج ۹، ص ۹۷. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲- من لا يحضر، ج ۲، ص ۶۴. روضة المستقين، ج ۳، ص ۲۳۰. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۴.

۳- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۵. حکم الزاهرة، ج ۱، ص ۳۰۸. باب ۸۰، حدیث ۷۹۸.

۴- وسائل، ج ۷، ص ۱۷۷.

۵- وسائل، ج ۷، ص ۱۷۷.

۶- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۲. حکم الزاهرة، ج ۱، باب ۸۰، حدیث ۸۰۰، ص ۳۰۹.

..... باب ریان / ۱۹۵ / .....

گفتم: چرا به این در ریان گفته می شود؟

گفت: برای اینکه کسانی که از این در، داخل بهشت می شوند، همیشه شاداب و خوشحال اند و هیچ وقت گرسنه و تشنه نمی شوند.

گفتم: چه کسانی از این در داخل بهشت می شوند؟

در پاسخم گفت بهتر است حدیثی برایت بگوییم تا بدانی چه کسانی از این در وارد بهشت می شوند.

پیامبر اسلام فرمود: یکی از درهای بهشت ریان نام دارد و این در تنها روز قیامت برای زنان و مردان روزه دار از امت محمد ﷺ باز می شود.

سپس رضوان بهشت فریاد می زند و می گوید: ای امت محمد ﷺ! بیایید به سوی در ریان و از این در داخل بهشت شوید.

تمام کسانی که در شب های سرد زمستان برای روزه از خواب بر می خواستند و خود را آماده روزه می نمودند و کسانی که در روزهای گرم تابستان با سختی تشنگی روزه خود را به پایان می برdenد داخل بهشت می شوند.<sup>(۱)</sup>

متأسفانه تو هیچ کدام از اینها را نداری تا تو را از این عذاب و شکنجه نجات دهم و عاقبت الامر تو در آتش سوزان جهنم خواهی بود.

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۸۵، باب ۲۳، روایت ۱۴۷.

## موقعه رفتار

بعد از آن که رفتار، قدری از ضرر روزه خواری و فایده‌های روزه گرفتن را از زبان مخصوصین ~~پهلوی~~ برایم بیان کرد، شروع به موقعه و آگاهی دادن به من کرد و گفت:

تو هیچ قدرت و اعتباری نداری، گمان کردی خداوند تو را بیهوده آفریده است و هیچ تکلیف و مسئولیّتی نداری؟ تو در دنیا حتی از یک قطره آب هم بی ارزش‌تر بودی؛ زیرا آن قطره آب به خوبی وظیفه خود را می‌شناسد و آن را خوب انجام می‌دهد اما تو چطور؟ قطره آبی که در کنار درختی به زمین فرو می‌رود. ریشه آن درخت، آن را جذب می‌کند و از شاخه‌ها بالا رفته و در رگ‌های لطیف و زیبای درخت نفوذ می‌کند. بعد به گلهای رنگین و معطر و خوشبو و سپس میوه‌ای خوش‌رنگ، شیرین و خوش‌طعم می‌گردد و پیوسته به سوی کمال می‌رود.

بعد از رسیدن، وابستگی به شاخه را رها کرده و در خدمت انسانی متذكر و اندیشمند یا خدمت‌گزار قرار می‌گیرد آن دانشمند آن را می‌خورد و در نتیجه یک اثر علمی، هنری، ادبی یا یک کشف علمی به وجود می‌آورد و به صورت یک اثر جاودانه از نوک قلم بر صفحه کاغذ نقش می‌بندد و بدین ترتیب رنگ ابدیت و جاودانگی به خود می‌گیرد.

اما تو ای انسان بدبخت و بد عاقبت! تا در دنیا بودی در باطلاق

سرزمین منافقین / ..... ۱۹۷ / .....

هوس‌های زودگذر و لذت‌های لحظه‌ای که باطن آن را در اینجا مشاهده می‌کنی با حیوانات پست و آزار دهنده در یک ردیف بلکه بیشتر بودی.

به خنده‌های من اعتراض نکن؛ زیرا من عکس العمل کار تو هستم که در دنیا مؤمنین را مسخره می‌کردم و آنان را نادان حساب می‌نمودی و من از این جهت می‌خندیدم.

الآن که گرفتار عذاب شده‌ای باید برایت ثابت شده باشد که خودت نادان و جاهم و بی‌خبرتر از همه بوده‌ای، نه مؤمنان بافقوا. سخنان رفتار عین حقیقت بود. لذا گفتم: هرجه تو می‌گویی درست است و از این پس به خنده‌های تو اعتراض نخواهم کرد.

## سرزمین منافقین

راهمان را به سوی مقصد نا معلومی که از وضعیت آن هیچ اطلاعی نداشتم و تنها همین را می‌دانستم که نامش برهوت است ادامه دادیم.

بعد از مدتی که رفیم دیدم عده‌ای جلوتر از ما در حال حرکت اند. خوشحال شدم و با خود گفتم: بالاخره در این بیابان سوزان بلا خیز بی‌پایان، از تنهایی در آمدم و دیگر مجبور نیستم با رفتار زشت صورت و زشت سیرت و متغیر همسفر باشم، هنگامی که به آنان

/ ۱۹۸

---

سفر نامه بزرخ

---

رسیدم دیگر هیچ اعتمایی به رفتار نخواهم کرد و بدون اینکه حرفی  
به او بزنم بر سرعت خود افزودم.

رفتار متوجه من شد و از قصدم آگاه، و باز خنده کنان روی به من  
کرد و گفت:

ای رفیق! عجله نکن؛ زیرا آنان خیلی آهسته حرکت می‌کنند و تو  
به همین ترتیب که راه می‌روی به زودی به ایشان خواهی رسید.  
حرف او درست بود و ما خیلی زود به آنها رسیدیم.

آن عده با قیافه‌هایی به مراتب زشت‌تر و متعفن‌تر از رفیق راه من  
داشتند، گویا آنان فرشتگان غضب الهی بودند.

آن جا، تابوت‌هایی آهین و آتشین را در میان گودال‌هایی پراز  
آتش دیدم که داخل هر کدام از آنها، انسانی قرار داشت و فرشتگان  
غضب الهی، با شلاق‌هایی از زنجیرهای گداخته از عقب و جلو بر سر  
و گردن، صورت و بدن آنان می‌زدند.

شلاق‌ها به طوری بربدند آنان نواخته می‌شد که اگر یک ضربه از  
آنها بر دریاهای عالم‌زده می‌شد از شدت حرارت، دریاها به جوش  
می‌آمدند و شعله‌ور می‌گشتد.

وقتی درست بررسی کردم دیدم موجوداتی بسیار زشت‌تر و بد  
بوتر از آن چند نفر، نیز همراهشان در حرکت‌اند ولی کاری با کسی  
ندارند و تنها تماشاگر هستند و دائم می‌خندند.  
فهمیدم که آنان اعمال، رفتار و گفتار مردم‌اند، احساس کردم که

سروز مین منافقین / ... ۱۹۹ / .....

گناهان آنان از گناهان من بیشتر و بزرگتر است.

جرأت نداشتم کاملاً به آنان نزدیک شوم؛ زیرا می‌توسیدم شلاق‌ها به من بخورد ولی در فاصله‌ای قرار گرفتم که بتوانم آنان را کاملاً ببینم. آن فرشتگان عذاب، به قدری با زنجیر آتشین بر سر و صورت آنان زده بودند که گویی هزاران ضربه شمشیر بر آن بیچاره‌ها وارد شده است.

به یکی از فرشتگان شکنجه گر گفتم: آیا این شکنجه تا برهوت ادامه دارد؟

گفت: بلی، ما مأموریم دو ساعت آنان را بزنیم و نیم ساعت به ایشان استراحت دهیم تا زخم‌هایشان بهبود یابد، باز دو ساعت بزنیم و نیم ساعت استراحت کنند و این وضع تا برهوت ادامه خواهد داشت و اگر می‌خواهی با یکی از آنان صحبت کنی باید صبر نمایی تا دو ساعت شکنجه او به پایان رسد.

بعد از پایان یافتن شکنجه، بلا فاصله آن مرد بر زمین افتاد و از شدت درد توان ناله کردن را هم نداشت. مدتی گذشت تا درد او اندک ساکت شد.

لازم است این را بدانیم که اگر از ساعت نام بردم، برای این است که با عقل شما زمینیان سازگار باشد و گرنه ما در عالم برزخ ساعتی نداریم تا با آن زمان را اندازه گیری کنیم. از سوی دیگر گذشت زمان برای ما به شیوه دیگری است و نمی‌توانیم نام دیگر بر آن گذاریم؛ زیرا

## ..... / سفرنامه بزرخ

برای شما غریب و تعجب آور است.

من جلو رفتم و گفتم: ای مرد! قبل از آن که نیم ساعت استراحت تو تمام شود، برای من تعریف کن که در دنیا چه گناه بزرگی مرتکب شده‌ای که به چنین عذابی گرفتار آمده‌ای؟

آن مرد آهی کشید و گفت: من در دنیا منافق بودم و به ظاهر خود را انسانی متدين جلوه می‌دادم. بیشتر اوقات در مسجد نماز می‌خواندم تا مردم گمان کنند، انسان مؤمنی هستم. اما دنیا چنان مرا شیفته خود کرده بود که در باطن فقط به شکم و مال و ثروت دنیا فکر می‌کردم و در خلوت انواع گناهان صغیره و کبیره را مرتکب می‌شدم.

هر گاه با مؤمنی ملاقات می‌کردم، خود را چنان نشان می‌دادم که آنان کوچکترین شکی در ایمان به ظاهر قوی من نکنند.

اما وقتی با دوستان منافق خود ملاقات می‌کردم، به آنان می‌گفتم: من با شما هستم و برای مسخره کردن مؤمنان به مسجد و اجتماع آنان می‌روم.<sup>(۱)</sup> در واقع زیانم با مؤمنان و عملم با بیگانگان از دین و خدا بود.

در اینجا گفتم: خوب شد من منافق نبودم من هر عمل، خلافی را داشتم اما منافق نبودم تا به این شکنجه دائمی دچار شوم.

## اعمال ناروای منافق

بعد گفت: من در واقع چند عمل زشت و ناپسند داشتم که همان‌ها، مرا بیچاره و گرفتار عذاب کرد.

● ۱- در برخوردهای اجتماعی و معاشرت با مردم، همچون شکارچیانی که در میان انبوه درختان جنگل می‌خزند، دزدانه و زیرکانه رفتار می‌کردم تا از آنان حرف بکشم.

● ۲- هنگامی که از کسی تعریف و تمجید می‌کردم و یا زبان به نصیحت آنان می‌گشودم، سخناتم مانند داروی دردها، اما کردارم دردی بی درمان بود.

● ۳- به نیک بختی و سعادت و سلامت و امنیت و آسایش مردم حسد می‌بردم و به گرفتار ساختن و در زحمت اندختن مؤمنان تلاش می‌کردم. تا جایی که می‌توانستم امیدها را به ناامیدی تبدیل می‌کردم.

● ۴- برای راه پیدا کردن در دل پاکان، در سر راهشان به خاک می‌افتدام و به رضای هر دلی سخن می‌گفتم تا فکر کنند دوست آنان هستم.

● ۵- در غم و اندوه دیگران غمناک و اندوهگین بودم و سیلاپ اشک فریب و خدوعه، از دیدگان جاری می‌کردم.

● ۶- بدون جهت از این و آن تعریف و ستایش می‌کردم و توقع داشتم که آنان هم، از من تعریف و ستایش کنند.

● ۷- اگر از عیب کسی آگاه می‌شدم، زیرکانه رسوایش می‌کردم و

---

۲۰۲ / سفرنامه بروزخ

---

- آبروی او را در میان اجتماع می‌بردم.
- ۱- اگر مرا بر شهادت دادن بر چیزی دعوت می‌کردند بر خلاف حق و خلاف واقع گواهی می‌دادم.
- ۲- برای فریب دادن مردم، از گفتارهای فتنه‌انگیز و کلمات فریبینده دامها می‌گستراندم و در این راه اندیشه‌های ابلهانه خود را با قرآن توجیه و تطبیق می‌کردم.
- ۳- خواهش‌های هوس آلود و باطل خود را به زیور حق و راستی می‌آراستم و در خیال خام خود، مردم نادان را از خطرهای هلاکت بار رهایی می‌بخشیدم.
- ۴- برای رسیدن به آرزوهای پست و ناپاک خود، گناهان بزرگ را کوچک و گناهان کوچک را بزرگ جلوه می‌دادم.
- ۵- خود را بی‌نیاز از مال دیگران نشان می‌دادم، تا به این وسیله بازار نفاق و دور رویی خود را گرم نگه دارم.
- ۶- سخنان مشکوک را درست و راست نشان می‌دادم و مقاصد شوم خود را به صورت حق می‌آراستم.
- ۷- کارهای زشت و شیطانی را رواج می‌دادم و از آنها تبلیغ می‌کردم و از آینین پاک محمدی و دستورات الهی تبلیغ بد و نادرست می‌کردم.
- ۸- در طوفان‌های مشکلات، به روح نامتعادل خویش پناهنده و در کارهای مهم، به عقل ناقص خود متکی می‌شدم، گویا به تنها یی،

---

 اعمال ناروای منافق / ..... ۲۰۳/
 

---

هم مرید بودم و هم مراد.

● ۱۶- من باعث شدم که اکثر جوانها از راه منحرف شوند، بعضی از

دختران و پسران را من به فتنه و فساد کشاندم و بی عفت نمودم.

● ۱۷- با اینکه می دانستم که خداوند متعال، دستور داده است تا

یکدیگر را در گناه یاری نکنید، اما من بدینه برای دیگران بساط

عيش و نوش و شب نشینی و گناهکاری را پنهان می کردم.

● ۱۸- وقتی از من می خواستند به ساختمان مدرسه، مسجد، تکیه،

حمام و درمانگاه و یا به محرومان و یتیمان بی سرپرست کمک کنم با

دروغ و به بهانه های مختلف خود را کنار می کشیدم.

● ۱۹- اهل دادن خمس نبودم و با زکات رابطه ای نداشتم تا اینکه

ناگهان مرگ پنجه خود را در تمام وجودم فرو برد و رشته های

آرزو هایم را از هم گسیخت و مرا روانه منزلی کرد که نجات از آن هرگز

ممکن نبود و این سر آغاز زندگی پر از عذاب و ترس آینده بود.

● ۲۰- کسب و کار من تجارت بود. آن قدر کم فروشی و گران فروشی

کردم که حد ندارد و با این تجارت خود، چه مردمی را که به خاک

سیاه نشاندم.

از زمانی که عزرائیل مرا قبض روح کرد و به عالم بربخ منتقل شدم

نمی دانستم فرزندانم با آن همه مال و ثروتی که یک عمر برای جمع

آوری آن، همه گونه زحمت و گناه را متتحمل شدم چه کرده اند؟ تا

اینکه پنج شنبه گذشته، اجازه یافتم به دیدار خانواده خود روم تا ببینم

## /سفر نامه بزرخ ..... /۲۰۴

آیا آنان به فکر من هستند؟ فاتحه و قرآنی برای نجاتم می‌خوانند؟  
 صدقه و خیراتی برای تخفیف عذابم می‌دهند؟ به یاد بدینختی و  
 بیچارگی و عذابهای گوناگون که به واسطه جمع کردن مال حرام  
 نصیب من می‌شود هستند یا نه؟

وقتی به خانه و کاشانه خود برگشتم با کمال تعجب دیدم بر سر  
 تقسیم ارث میان خواهران و برادران نزاع سختی در گرفته است و  
 هر کس سعی می‌کرد سر دیگری کلاه بگذارد و سهم بیشتری ببرد.  
 از طرف دیگر وقتی به باطن و قلب آنان نگاه کردم دیدم همگی  
 قصد دارند سهم خود را صرف عیش و نوش و فساد کنند.

با خود گفتم: حقاً پولی که از راه نادرست به دست آید البته باید در  
 راه قمار، فحشا، لهو، ترویج منکرات، به دام انداختن پسران و دختران  
 و... خرج شود.

در اینجا سخنان این مرد باگریه و زاری به پایان رسید و هنگامی که  
 درد دلش تمام شد دیگر اشکی برای او باقی نمانده و چشمان او از  
 گریه خشک شده بود.

به او گفتم: ای بد بخت بیچاره! تو که در دنیا هر چند به ظاهر با  
 اهل دین و مردان خدا و با تقوی در ارتباط بودی و حتماً بعضی اوقات  
 در مجالس سخنرانی شرکت می‌کردی و حقایق به گوش تو می‌خورد،  
 چرا عقل خود را به کار نینداختی تا الان گرفتار عذاب نباشی؟  
 آن مرد گفت: وقتی هوا و شیطان برکسی غالب شود عقل او از کار

---

 اعمال ناروای منافق / ..... ۲۰۵
 

---

می‌افتد و علاوه بر آن، خود تو چگونه دنیا را گذراندی که اکنون مرا سرزنش می‌کنی؟

گفتم ای بدبخت! من در دنیا هیچ رابطه‌ای با دین و اهل دین و مجالس مروعه نداشتم و هرکس ظاهر مرا می‌دید به را حتی می‌توانست برباطن من مُطلع شود و حقیقت مرا به دست آورد. در این هنگام یکی از فرشتگان عذاب جلو آمد و گفت: این را بدان که مجازات منافق از مجازات کافر سخت‌تر است. قرآن در این باره می‌فرماید:

«همانا منافقین در پایین‌ترین طبقه جهنم و پست‌ترین مکان آن، جای دارند و هرگز برای آنان یار و یاوری نخواهد بود». <sup>(۱)</sup>

و نیز ادامه داد و گفت: «مجازات بی نماز از مجازات منافق سخت‌تر است؛ زیرا آنان در قیامت می‌گویند: حمد و سپاس خدا را که ما را منافق خلق کرد و از بی نمازان قرار نداد». <sup>(۲)</sup>

بعد گفت: هرچه زودتر آماده حرکت شو؛ زیرا مهلت استراحت تو به پایان رسیده و دویاره شکنجه شوی. آن فرشته ساكت شد و مرد بیچاره و خطاکار را کشان کشان به زیر ضربات شلاق بردنده.

---

۱- سوره نساء، آیه ۱۴۴.

۲- جامع الاخبار، ص ۷۴.

## ..... / سفرنامه بزرخ ..... / ۲۰۶

### امیدوار شدم

قبل از آن که آن مرد را دو مرتبه به زیر شکنجه ببرند، یکی از فرشتگان رو به من کرد و گفت: زیاد ناراحت نباش. این مرد از تو بیچاره‌تر و بدبخت‌تر است. نه تنها برای اینکه انسان منافق و دوربین بوده، بلکه به جهت اینکه فرزندان خوب و صالحی هم تربیت نکرده است که ذخیره‌ای برای آخرتش باشند، اما تو می‌توانی کمی به آینده امیدوار باشی.

گفتم: چگونه و از چه جهت باید امیدوار باشم؟

گفت: برای اینکه همسر تو، زنی متدين و با ایمان است. وقتی از دنیا رفتی فرزندانت سن زیادی نداشتند، بنابراین آنان سالهای اصلی عمر خود را تحت تعلیمات مادرشان خواهند بود. لذا ممکن است از آنان انسانهای مفید، خوب و متدينی بسازد و فرزندانت به دین و مردم، خدمت کنند که از ثواب آنها نیز نفعی به تو خواهد رسید و از مجازات تو کاسته خواهد شد؛ زیرا قرآن در این باره چنین می‌فرماید: «فرزندان صالح برای پدران و مادران، باقیات الصالحات هستند که این در نزد خداوند بهترین چیز به حساب می‌آید و عاقبت آن نیکوتر است».<sup>(۱)</sup>

حرف‌های آن فرشته، مرا بسیار خوشحال کرد و این اوّلین باری بود که از هنگام قبض روح تا به حال نسبت به آینده امیدوار شده

---

 سرزمین عالم نمایان خود فروخته / ..... ۲۰۷ /
 

---

بودم. البته با اعمال نیک فرزندانم در دنیا، تمام عذاب‌هایم برداشته نمی‌شود زیرا با گناهانی که انجام داده بودم کسی نمی‌توانست به طور کلی عذاب را از من بردارد ولی امیدوار بودم کمی از شدت آنها کاسته شود.

### سرزمین عالم نمایان خود فروخته

ما همچنان راه خود را به طرف بیابان برهوت ادامه دادیم تا اینکه نصف از روز گذشت. نزدیکی‌های عصر ناگهان در مسیر راه جانورانی درشت مانند تمساح و سوسمار را دیدم.

از وحشت و ترسی که به من دست داده بود به رفتار گفتم: آیا شکنجهٔ دیگری در انتظار من است؟

گفت: نه، نرس، آنها با تو کاری ندارند. به اولین گروه از جانوران که رسیدیم دیدم رفتار راست می‌گفت آنها به من کاری نداشتند و ما بدون کوچک‌ترین آزاری در میان آنها راه رفتیم.

اما هرچه بیشتر می‌رفتیم جانوران بزرگ و بزرگ‌تر می‌شدند تا جایی که جانوران عظیم الجثه‌ای پدیدار شدند، آنها خشمگین سر خود را به هر طرف می‌چرخاندند و نعره‌های وحشتناکی سر می‌دادند.

خوب که دقت کردم دیدم، آرواره‌های تیز و بلندشان مانند این بود که گویی در فک آنها شمشیرهایی به طول یک متر گذاشته‌اند.

---

 ..... / سفر نامه بروزخ ..... / ۲۰۸
 

---

ترس و وحشت سراسر وجودم را فراگرفته بود. گاهی سر بعضی از جانوران به هنگام چرخش، بسیار به من نزدیک می‌شد و احساس می‌کردم که عنقریب مرا در میان دندان‌هاش خواهند گرفت. رو به رفتار کردم و گفتم: مگر نگفتنی که اینها به من کاری ندارند، پس چرا این طور به من نزدیک می‌شوند و مرا می‌ترسانند؟ گفت: نترس، بزرگی این جانوران، نشانه این است که افراد مجرمی که گناهان بسیار بزرگی انجام داده‌اند عذاب خواهند کرد. در تعجب شدم که آن گناهان بزرگ چیست و چگونه گناهی است؟! خورشید در حال غروب کردن بود گفتم: باید عجله کنیم تا قبل از تاریکی از میان این جانوران خارج شویم والا باید شب را در اینجا بمانیم.

گفت: اشکال ندارد شب را همینجا مانیم. فریاد زدم و گفتم: ای متغعن زشت صورت! تو می‌خواهی شب را اینجا بمانیم؟ او خنده دید و گفت: چاره‌ای نیست؛ زیرا اگر جلو برویم باید در میان صحنه بسیار وحشتناک شکنجه افرادی که جلوتر از ما توسط همین جانوران در حال عذاب‌اند بمانیم. حال اگر مایلی به راه خود ادامه بده.

با نگرانی گفتم: نه، به هیچ وجه مایل نیستم که راه خود را ادامه دهم. این ماندن را ترجیح می‌دهم.

سوزمین عالم نمایان خود فروخته / ..... ۲۰۹ / .....

وقتی تاریکی شب همه جا را فرا گرفت، صدای جگرخواش افرادی که در میان دندانهای تیز آن جانوران قطعه قطعه می‌شدند به گوش می‌رسید.

به رفتار گفتم: بسیار مایلم بدانم که این بدبختان، در دنیا عملشان چه بوده و چه گناهان بزرگی مرتکب شده‌اند؟ جلو برو از یک نفر پرس چه کرده‌اند که مستحق چنین مجازاتی گردیده‌اند؟ گفت: چرا خودت جلو نمی‌روی و از اعمال و رفتار آنان سوال نمی‌کنی؟

گفتم: من جرأت چنین کاری را ندارم و حتی یک قدم جلو نمی‌گذارم؛ زیرا می‌ترسم در این تاریکی شب، این جانوران خشمگین را اشتباهاً به جای یکی از آن مجرمان بگیرند و شکنجه کنند.

گفت: لازم نیست به آنان نزدیک شویم و چیزی سؤال کنیم؛ زیرا همه چیز خود به خود معلوم می‌شود و من از همه چیز اطلاع دارم. گفت: ای نااحل! تو که همه چیز را می‌دانی، چرا زودتر نمی‌گویی؟

گفت: برای اینکه تو در این مورد چیزی از من سؤال نکردی.

گفت: ای رفتار نامهربان! آخر تو چهره واقعی اعمال زشت من در دنیا هستی، چگونه ممکن است از احوال دیگران باخبر باشی؟ خنده‌ید و گفت: تو چندتر ابله، و نادانی! آیا خودت را به ندادانی می‌زنی یا واقعاً نمی‌دانی؟

گفت: برای چه و چرا این حرف را می‌زنی؟

## ..... / سفر نامه بزرخ ..... / ۲۱۰

گفت: زشتی قیافه و تعفن بوی من، نشانه اعمال زشت و قبیح تو در دنیاست نه درون من، هرچه باشد من موجودی هستم که در دنیا زندگی نکرده‌ام و از روزی که تو متولد شدی به وجود آمده‌ام و تا قبل از اینکه تو به سن تکلیف برسی، من بسیار زیبا و خوش صورت با بوی بسیار عالی بودم. اما رفته رفته در اثر گناهانی که تو انجام دادی چهره‌ام زشت و زشت‌تر و بویم متعفن شد و این روند همچنان ادامه داشت تا وقتی که تو به عالم بزرخ آمدی، چون قبل از مرگ، توفیق توبه کردن را پیدا نکردی، چهره من نیز همچنان زشت باقی ماند. اما چیزهای بسیاری می‌دانم که تو نمی‌دانی؟

گفتم: عجب! من تا به حال سعی نکرده بودم تا ماهیت حقیقی تو را بدانم و آنچه را که الان گفتی برای من بسیار جالب بود، حال از وضعیت دنیابی این مجرمان بگو!

گفت: این افرادی که اکنون در میان آرواره‌های این هیولاها ترسناک، درد می‌کشند قطعه قطعه می‌شوند و دوباره به حالت اول بر می‌گردند و ما اطلاع نداریم چه مدت است که به این عذاب گرفتارند و نمی‌دانیم تا چه وقت حال و روزشان چنین خواهد بود، اینان «روحانی نمایانی» هستند که خود را وسیله‌ای در دست ستمکاران قرار دادند تا آنان ظلم و فساد خود را به وسیله ایشان توجیه کرده و به آن ادامه دهند.

آنان با اعمال ناشایست و اخلاق و روش انحرافی خود، مراکز

سوزمین عالم نمایان خود فروخته / ۲۱۱ / .....

علمی و دینی را بدنام می کردند.

آنان شیادانی هستند که خود را در میان توده های مردم پاک دل، جا می زدند و در اثر سوء رفتار آنان، توطئه دشمنان به ثمر می رسد.  
اگر آنان نبودند، قرآن این کتاب سرنوشت ساز، تنها در گورستان ها و مجالس مردگان جا پیدا نمی کرد.

آنان به جای اینکه وسیله اتحاد مسلمانان و بشریت باشند، وسیله تفرقه و اختلاف بین آنان گردیدند.

آنان بَلَعْمِ باعوراها و شریح قاضی هایی هستند که مردم را با علم و عبادت ریایی می فرینند و به انحراف می کشانند.

آنان بندگان شیطان و دنیا بودند و تا آنجا با دین و قرآن همراه بودند و گرد آنها می گردیدند که زندگی دنیایی آنان را تأمین می کرد.  
و خلاصه آنان کسانی هستند که دین را وسیله گذران زندگی خود قرار داده بودند. اما وقتی پای عمل به میان آمد معلوم شد که ذرّه ای ایمان در وجودشان ندارد.

گفتم: ای رفتار! آنچه در باره آنان گفتی در مقابل گناهانی که مرتکب شده ام زیاد هم سنگین نیست و شاید گناهان من و آنان مساوی باشد.

گفت: نه، اینطور نیست، تو در دنیا راه خود را می رفتی و اعمال زشت تو، مربوط به خودت بود و لطمہ ای به دین و اعتقادات مردم وارد نمی کرد و اگر عده ای فریب تورا خوردنند تعدادشان کم بود.

## ۲۱۲ / سفرنامه بزرخ

اما این روحانی نمایان، به دین و اعتنادات مردم لطمہ می‌زدند.  
وقتی مردم کم اطلاع و سست ایمان. مشاهده می‌کردند که من  
ایشان با نام دین چه اعمال ضد دینی انجام می‌دهند، ایمانشان  
سست می‌شد و حتی برخی از آنان به خدا و آخرت مشکوک  
می‌شدند تا جایی که نماز خود را ترک می‌کردند و می‌گفتند: دین را ما  
از ایشان فرا می‌گرفتیم و اگر دین چنین می‌باشد بی دینی بهتر است.  
ناگفته نماند، عده‌ای هم، در میان مسلمانان بودند که ایمانشان  
قوی و محکم بود و هرگز فریب این شیّادان را نمی‌خوردند، اما همه  
مردم دارای چنین ایمانی نبودند و چون این خیانتکاران، با اعمال  
خلافشان دین را مسخره می‌کردند، مجازاتشان به مراتب از افرادی که  
در اصل دین نداشتند یا فقط با زبان دین را مسخره می‌کردند بیشتر  
است.

### گذرگاه موصاد

مسافت زیادی را پیمودیم تا اینکه به یک گردنه رسیدیم. قبلاً از  
اینکه به بالای آن گردنه برسیم صداحایی از آنسوی تپه به گوشمند  
می‌رسید خواستم از رفتار سئوال کنم که این سر و صداحاً از چه  
کسانی است و برای چه جیز است. اما فکر کردم وقتی خودم به بالا  
رسیدم از جریان آگاه می‌شوم.

نفس زنان خود را به بالای تپه رساندم، وقتی از بالا نگاه کردم

چیزهای عجیب و غریبی را دیدم که ترس و اضطراب تمام وجودم را فراگرفت.

جاده و بیابانهای اطراف آن، پر بود از مأموران الهی و افراد گرفتار بود. هر کس قصد عبور از جاده را داشت شدیداً کنترل می‌شد. آهسته به رفتار گفتم: اینجا چه خبر است؟ چه اتفاقی افتاده است؟ چرا مردم را کنترل می‌کنند؟

رفتار همینطور که به اطراف نگاه می‌کرد گفت: اینجا گذرگاه مرصاد است.

با تعجب! پرسیدم: گذرگاه مرصاد دیگر چیست؟

گفت: مرصاد محل رسیدگی به حق الناس است، بعد کمی توقف کرد و ادامه داد و گفت: اگر کوچکترین حقی از مردم به گردن داشته باشی، از کشتن انسان بگیر تا سیلی زدن، توهین کردن، آبرو ریختن و بدھکاری همه اینها موجب گرفتاری می‌شود.

بار دیگر بیابان را زیر نظر گرفتم. گروهی را غمگین و افسرده دیدم در حالی که زانوی غم در بغل گرفته روی زمین نشسته بودند و به واسطه سنگینی زنجیری که بر گردن داشتند قادر به حرکت نبودند. عده‌ای دیگر را دیدم که به وسیله زنجیری که به پا داشتند توسط مأموران قوى و نیرومند و عظیم الجثة مهار شده بودند. طایفه دیگر را دیدم که بلا تکلیف در بیابان چرخ می‌زدند و حیران بودند و حق عبور از جاده را به هیچ وجه نداشتند.

---

 /۲۱۴ ..... / سفر نامه بزرخ
 

---

گاهی صدای خشن یکی از مأموران در فضای پیچید که می‌گفت:  
 فلان کس آزاد است و می‌تواند عبور کند و آن شخص پس از مدت‌ها  
 گرفتاری و سرگردانی با خوشحالی تمام به راه خود ادامه می‌داد.  
 رفتار نگاهی به من کرد و گفت: عجله کن تا از اینجا برویم، صلاح  
 نیست بیش از این، در اینجا بمانیم.

چون می‌دانستم که حق الناس زیاد به گردن من است و به مجرد  
 اینکه وارد جاده شوم مرا دستگیر می‌کنند، با دلهره و ناراحتی گفتمن:  
 آیا نمی‌شود از بیراهه برویم؟

گفت: نه؛ زیرا همه جا توسط مأموران کنترل می‌شود و علت‌ش این  
 است که حق الناس قابل بخشش نیست و خداوند از ظلم ظالم چشم  
 پوشی نمی‌کند. <sup>(۱)</sup>

البته ممکن است که خداوند، از حق خود بگذرد و شفاعت  
 شفاعت کنندگان را نسبت به آنها بپذیرد، اما از حق الناس هرگز  
 نمی‌گذرد.

از رفتار پرسیدم: افراد در اینجا چگونه شناسایی می‌شوند؟  
 گفت: اسم افرادی که حق مردم را برگردان دارند در دست مأموران  
 است و پس از شناسایی شخص مجرم، او را از عبور منع می‌کنند.  
 گفتم: فردی را که از عبور منع می‌کنند تا کی باید در این بیابان  
 حیران بماند؟

گفت: مدت توقف افراد در اینجا متفاوت است. بعضی چند روزی و بعضی چند ماهی و بعضی چند سال گرفتارند.  
با تعجب گفتم: مگر رسیدگی به پرونده حق الناس چقدر طول می‌کشد؟

گفت: در اینجا عدل خدا حاکم است و او به نفع مظلوم و طلبکار دادخواهی می‌کند مگر اینکه مظلوم از حق خود بگذرد.<sup>(۱)</sup>  
اگر مظلوم و طلبکار از حق خود نگذرد در عوض از نیکی‌های بدھکار ظالم به مظلوم می‌دهند تا راضی شود و اگر نیکی‌های او به اندازه کافی نبود از گناهان مظلوم به او می‌دهند. در حقیقت ظالم و بدھکار را با این عمل قصاص می‌کنند.<sup>(۲)</sup>

وقتی این سخنان را شنیدم، ترس و اضطراب عمیقی سراسر وجودم را گرفت اما چاره‌ای جزگذر از میان مأموران ندیدم و به راه خود ادامه دادم.

سرشیبی گردن را پیمودیم و قدم به گذرگاه گذاشتیم. چیزی نگذشت که خود را در برابر مأموران دیدم. در یک لحظه با اشاره یکی از مأموران، زنجیری ضخیم به گردنم انداخته شد و بدون اینکه کوچکترین فرصتی به من دهنده که علت را جویا شوم، کشان کشان از جاده بیرونم برداشتند.

۱-بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۶۸.

۲-بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۷۴.

## سفر نامه بزرخ

۲۱۶

دست و پای زیادی زدم تا شاید بتوانم از دست آنان فرار کنم. اما در برابر قدرتشان تمام تلاش من بی فایده بود.

رو به رفتار کردم و گفتم: اگر ممکن است علت این را سئوال کن. او، بدون اینکه از آنان سئوالی کند، جلو آمد و گفت:

خوب فکر کن بین در دنیا چه اعمالی انجام دادی؟ این مأموران بدون جهت کسی را دستگیر و مجازات نمی کنند.

مقداری به فکر فرو رفتم تا علت دستگیری خود را درک کنم.

متوجه شدم که من در دنیا از مال حرام پرواپی نداشتم و از هر راهی مال حرام جمع می کردم، هم خود می خوردم و هم به خانواده خود می دادم.

در این هنگام دیدم شخصی زنجیری آتشین به دست و پا داشت و مرتب فریاد می زد و می گفت: وای بر من، برای اموالی که از حرام به دست آوردم این گونه گرفتار شدم.

در یک طرف دیگر عده زیادی را دیدم که بر شخصی هجوم آورده و هر کدام مطالبه حق خود را می کنند و می گویند: تا حق ما را ندهی دست از تو بر نمی داریم اینجا گذرگاه مرصاد و جای گرفتن حق است.

رفتار گفت: شاید بتوانی از مأموران اجازه بگیری و به خواب همسر و فرزندانت بروی، یکی از مأموران گفت و گوی ما را شنید و من توانستم به خواب همسر و فرزندانم بیایم و داستان را برای آنان تعریف کنم و بگویم: آن مال هایی که از حرام جمع کردم به

---

 سرزمین غارت گران بیت المال / ...
 

---

صاحبانشان رد کنند.

بعد از مدتی همسر و فرزندانم توانستند مال‌های مردم را برگردانند  
و صاحبانشان را راضی کنند در صورت پیدا نشدن صاحبانشان طلب  
آنها را صدقه دهند و این کار باعث شد بخشی از عذابهای من هم  
برطرف شود و پس از مدت‌ها سختی و عذاب آزاد شدم.

### سرزمین غارت گران بیت المال

شب را در بیابان در میان جانوران خطرناک به پایان بردیم. با طلوع  
آفتاب به راهمان اداده دادیم. عبورمان از میان آن هیولاها بسیار طول  
کشید، از هر طرف صحنه‌های وحشتناک شکنجه دیده می‌شد و من  
طاقت دیدن آنها را نداشتیم.

قبل از آنکه از آن منطقه بالاخیز خارج شویم، عده‌ای را مشاهده  
کردم که تعداد زیادی عقرب سیاه به بدن، سر و سورتشان چسبیده و  
هر چه سعی می‌کردند نمی‌توانستند آنها را از خود دور کنند.

بالای ابروهای هر کدام از آنان، دو عقرب بزرگ با نیش بلند  
چسبیده بود و هر چند دقیقه یک بار چشمانشان را نیش می‌زدند.  
در اثر درد نیش عقرب، زبان از دهانشان بیرون می‌آمد و دهانشان  
کج می‌شد. عقرب‌هایی که روی سورتشان قرار داشتند مرتب زبان  
پاره پاره آنان را نیش می‌زدند و در بدنشان هزاران جای نیش عقرب  
بود و از آن مانند فواره خون بیرون می‌آمد.

## /سفر نامه بزرخ /۲۱۸

آن بیچاره‌ها با حسرت به من نگاه می‌کردند و می‌خواستند چیزی  
بگویند یا کمکی بخواهند من می‌دیدم که در نگاه آنان یک دنیا  
پشیمانی نهفته بود.

به رفتار گفتم: آنان در دنیا چه کرده و کردارشان چه بوده که این  
طور مجازات می‌شوند؟

گفت: این طایفه کسانی هستند که در دنیا از «بیت المال» مسلمین  
دزدی می‌کردند و با پشتوانه اعتماد مردم به خود، هر طور که مایل  
بودند از اموال عمومی مردم به نفع خود و نزدیکانشان سوء استفاده  
می‌کردند.

رو به رفتار کردم و گفتم: فکر نمی‌کنم با این حال و روزی که ایشان  
دارند بتوانم از آنان چیزی بپرسم، چون نمی‌توانند حرفی بزنند.

گفت: لازم نیست چیزی از آنان بپرسی. من از وضعیت و اعمال  
آنان باخبرم و همه را می‌دانم.

بعد ادامه داد و گفت: مردمانی هستند که وقتی به مقام و پست و  
موقعیت رسیدند و مورد احترام واقع شدند شیطان و هوای نفس بر  
آنها غالب می‌شد و برایشان دامی زیبا می‌آراست و عروس پر ناز و پر  
کرشمه گناه را با زیورهای فریبند، زینت کرد و مرتب به آنان و عده  
می‌داد و گفت:

فعلاً<sup>گ</sup> که دنیا به کام شماست، کمال استفاده را از آن بکنید، خوب  
بخورید، شبک بپوشید، خوش بخوابید، با آرامش زندگی کنید، زن و

سرزمین غارت گران بیت المال / ... ۲۱۹ / ...

فرزند و نزدیکان خود را در رفاه کامل قرار دهید و برای آینده خود و فرزندانتان ذخیره؛ کنید مبادا روزی فقیر شوید.<sup>(۱)</sup> بعد هم توبه می‌کنید و از تمام گناهان پاک می‌شوید<sup>(۲)</sup> و مستقیم به سوی بهشت حرکت می‌کنید.

این وسوسه و امید وعده امروز و فردای شیطان، آن قدر طول کشید که ناگهان پیک مرگ از راه رسید و فرصت بازگشت به آنان نداد و ایشان بدون توبه از دنیا می‌رفتند و عذاب الهی را بر خود خریدند. در حال گفت و گو بودیم که رفتار روبه من کرد و گفت: آنجارا نگاه کن. وقتی نگاه کردم دیدم موجودات بسیار زشتی با کوزه‌هایی در دست، از راه رسیدند و به سراغ یک مجرم رفتند.

وقتی خوب دقت کردم دیدم هر کدام از آنان، دهان مجرمی را باز کرده و دیگری کوزه‌ای که پراز چرک و خون است در گلویشان خالی می‌کند، این عمل به طوری وحشتناک بود که من دیگر نتوانستم تماشا کنم و با سرعت هر چه بیشتر از آنجا گذشتم. درحالی که خرسند بودم که دست من به بیت المال مسلمین نرسید که مانند ایشان شکنجه

شوم.

۱- سوہ بقره، آیه ۲۶۷.

۲- سوره نساء، آیه ۱۱۹.

## سرزمین شرابخواران

ما به راه خود ادامه می دادیم و پیش می رفتیم، هوا بسیار گرم و طاقت فرسا بود تشنگی و خستگی امام را گرفته بود. به رفتار گفتم:  
در این بیابان آب پیدا نمی شود؟

گفت: مقداری جلوتر آب موجود است باید هرچه زودتر خود را به آنجا برسانیم تا از تشنگی و سوزش آفتاب نجات پیدا کنیم.  
به سرعت خود افزودیم از دور گروهی را دیدیم، وقتی نزدیک آنان رسیدیم عده‌ای را دیدیم که صورت‌هایشان سیاه، چشم‌ها بیرون آمده، آب دهانشان ریزان، زبان بیرون و فریادشان به «العطش العطش» بلند است.<sup>(۱)</sup> و به دست هر کدام لیوانی است.<sup>(۲)</sup>

آن کسی که لیوان‌ها را تقسیم می کرد چشم‌ش به من افتاد، در حالی که تازیانه‌ای در دست داشت، به سوی من آمد و لیوانی هم، به دست من داد و گفت: بخور.

من نگاهی به او و نگاهی به لیوان انداختم و گفت: داخل لیوان چیست؟

گفت: هرچه در لیوان‌های دیگر است، چون مشکوک بودم نخوردم و گفت: بگذار اول آن جمعیت بخورند.  
به یکی از آنان که پهلوی من ایستاده بود نگاه کردم، دیدم از شدت

۱- جامع احادیث، ج ۲۴، ص ۱۷۵، حدیث ۴۹.

۲- امالي صدوق، ص ۳۳۹. جامع احادیث، ج ۲۴، باب ۲۸، حدیث ۱۶، ص ۱۶۱.

تشنگی لیوان را نزدیک دهان خود برد که بیاشامد. اما قبل از آشامیدن، گوشت صورت او در لیوان ریخت و او همه آنچه را که در لیوان بود آشامید.

به مجرد اینکه آب لیوان به شکم او رسید دیدم تمام گوشت بدنش پاره و پوست آن تبدیل به لاشهای شد که بوی گند از آن بلند شد و همه را بی تاب کرد.

گفتم: ای کسی که مرا تکلیف به خوردن می کنی! بگو بدانم این بیچاره‌ها چه کسانی هستند و اعمال و رفتارشان در دنیا چه بوده.

گفت: در اینجا چند گروه از گناهکاران هستند که همه در یک درجه از عذاب قرار دادند و آنان عبارت اند از:

- ۱- کسانی که شراب خوار بوده‌اند.
- ۲- کسانی که شراب فروش بوده‌اند.
- ۳- کسانی که آب انگور را برای شراب می فشردند.
- ۴- کسانی که آب انگور را برای شراب روی آتش قرار می دادند.
- ۵- کسانی که شراب را می خریدند.
- ۶- کسانی که شراب را از جایی به جای دیگر حمل می کردند.
- ۷- کسانی که از درآمد شراب زندگی می کردند.
- ۸- کسانی که درخت انگور را برای تهییه شراب کاشتند.
- ۹- کسانی که از درخت انگوری که برای شراب کاشته‌اند را نگهداری می کردند.

..... / سفرنامه بزرخ / ۲۲۲

● ۱۰- کسانی که شراب را در مجلس می‌گردانند و به دست مردم می‌دادند.<sup>(۱)</sup>

رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> هم، این چند طایفه را العنت کرده است.<sup>(۲)</sup>

گفتم: آب‌هایی که داخل لیوان است از چه نوع آشامیدنی است.

گفت: از دو نوع آشامیدنی، یکی سم مار و عقرب<sup>(۳)</sup> و دیگری چرک و خونی که از فرج زناکاران بیرون می‌آید.<sup>(۴)</sup>

گفتم: مگر این بدختان نمی‌دانستند که شراب کثیف و حرام است و از عمل شیطان می‌باشد!<sup>(۵)</sup>

گفت: آنان هم، مانند خودت می‌دانستند که شراب حرام و از اعمال شیطان است و در عین حال شکم خود را از آن پر می‌گردند و به این وسیله عقل خود را از دست می‌دادند و تا آخر عمر هم، توبه نکردند.

بعد به سخنان خود ادامه داد و گفت: آیا نشنیده بودی که پیامبر

اسلام فرمود: شراب خوار مانند بت پرست است؟<sup>(۶)</sup>

آیا نشنیده بودی که فرمود: هر کس در قلبش آیه یا حروفی از قرآن

۱- جامع الاخبار، ص ۱۵۱. جامع احادیث، ج ۲۴، باب ۲۸، ص ۱۷۶. حدیث ۵۳.

۲- جامع احادیث، ج ۲۴، ص ۱۵۷.

۳- جامع الاخبار، ص ۱۵۱.

۴- حضال، ج ۱، ص ۱۷۹ او جامع احادیث، ج ۲۴، ص ۱۵۸.

۵- سوره مائدہ، آیه ۹۱ و ۹۰.

۶- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸ و روایت، ج ۶۳، باب ۸۶ و جامع احادیث، ۲۴، باب اشربه.

باشد و روی آن شراب بریزد روز قیامت، قرآن دشمن او خواهد بود؟ آیا نشنیده بودی که فرمود: مادر و ریشه همه پلیدی‌ها شراب است و تمام شرور و فسادها در یک اطاق است و کلید آن شراب خواری است؟

آیا نشنیدی که فرمود: با شراب خوار همنشین نشوید، اگر مریض شد به عیادتش نروید، اگر مرد تشیع جنازه‌اش نکنید و به جنازه او نماز نخوانید، اگر درباره چیزی گواهی داد او را شایسته گواهی ندانید، اگر از دختری خواستگاری کرد به او زن ندهید و اگر امانتی از شما خواست او را امین ندانید؟<sup>(۱)</sup>

هرگز نشنیده بودی که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: هر کس یک جرعه شراب بنوشد، خداوند او را به پنج بلا مبتلا می‌کند.

- ۱- قلب او را سیاه می‌کند. (حقیقت را درک نمی‌کند)
- ۲- جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، و همهٔ فرشتگان زمین و آسمان او را لعنت می‌کنند و از او دوری می‌جوینند.
- ۳- تمام انبیا و امامان معصوم ﷺ از او تیری می‌جوینند.
- ۴- خداوند جبار از او اعلام برائت می‌کنند.
- ۵- جایگاهش جهنم است و هر زمان بخواهند از جهنم فرار کنند دوباره به پایین‌ترین طبقات جهنم برگردانده می‌شوند.<sup>(۲)</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸. جامع احادیث، ج ۳، ص ۱۱۴. وسائل یعه، ج ۱۷، ص ۲۴۸. فروع کافی، ج ۶، ص ۳۹۷.

۲- جامع احادیث، ج ۲۴، باب ۲۸، ص ۱۷۸، حدیث ۱۶. جامع الاخبار، ص ۱۵۰.

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۲۲۴

من حرف‌های او را شنیدم و با خود می‌گفتم: آری، ما، در غفلت بودیم و خود را برای زینت ولذت دنیا فروختیم و الان آثار و تبعات دائمی آن نصیب ما می‌شود.

من می‌توانستم بهتر باشم ولی نخواستم و بهتر نشدم، حسرت می‌خوردم و می‌گفتم: ای کاش! من هم توبه می‌کردم و حالم بهتر از این بود.

گفت: حسرت اصلی در روز قیامت است و در آن روز، تمام مردم از خوب و بد حسرت می‌خورند و از این جهت آن روز را «یوم الحسرة» می‌گویند:

«و عذابی که در اینجا برخی از امت پیامبر اسلام می‌بینند و یا عذاب سختی که کفار و منافقان می‌بینند ذره‌ای از عذاب آخرت است.»

بعد گفت: اینجا ممکن است خلاص شدن از شکنجه و عذاب برای عده‌ای از مردم کفاره‌گناهان آنان باشد و ممکن است به فضل و رحمت الهی نجات پیدا کنند. اما کسانی که نه در دنیا و نه روز قیامت رهایی پیدا نمی‌کنند اول بدبختی و مصیبت آنان خواهند بود.

وقتی گفت و گوییمان به پایان رسید، تازیانه‌اش را بالای سرم بلند کرد و با غمیض و غضب گفت: لیوانت را سر نمی‌کشی زود باش هرچه داخل آن است بیاشام.

من التماس کردم، ناله و فریاد نمودم، گریه و زاری کردم در دل او

---

 سرزمین حرام خواران / ..... ۲۲۵
 

---

اثر نکرد که نکرد و نزدیک بود که تازیانه اش را بر فرقم فرو آورد.  
گفتم: تو را به خدا قسم مزن! دست نگاه دار، الآن می خورم. وقتی  
لیوان را نزدیک صورت و دهان خود بردم، تمام گوشت های صورت تم  
در اثر حرارت آن، در لیوان ریخت.

چشم های خود را روی هم گذاشتم و لیوان را سرکشیدم. در آن  
حال تمام مجاری، روده و معده و درونم آتش گرفت و آن شربت در  
شکم به جوش آمد و همه رودها و معده ام را متلاشی کرد.  
در اثر سوزش، خود را به زمین انداختم و دست و پا زدم و مدتی  
در این حال بودم.

آهسته آهسته آن آب از جوشش افتاد و حرارت درونم فرو نشست  
و به حال خود برگشتم. بلند شدم و روی زمین نشستم این عذاب تا  
مدتی به همین منوال ادامه داشت و چون گاه گاهی برای تفریح  
شراب می خوردم بعد از مدتی عذاب تمام شد.  
در این هنگام، رفتار پیش آمد و گفت: هرچه زودتر حرکت کن. من  
از ترس اینکه مبادا لیوان دیگری به من بدهد، فوراً بلند شدم و به راه  
افتادیم.

## سرزمین حرام خواران

مقداری که راه پیمایی کردیم گرسنگی به من فشار آورد، قدم هایم  
پیش نمی رفت و تلو تلو می خوردم، چندین مرتبه می خواستم به زمین

---

 / ۲۲۶ ..... / سفرنامه بزرخ
 

---

بیفتم اما به سختی خود را نگاه داشتم.

به رفتار گفتم: چیزی خوردنی نداری؟ من در اثر گرسنگی از پا در آمدم و دیگر نمی‌توانم حتی یک قدم پیش بروم؟

گفت: در این نزدیکی سفره‌هایی از مواد خوراکی پهن است و افرادی اطراف آن نشسته‌اند و مشغول خوردن می‌باشند.

به هر نحو که می‌توانی قدم بردار تا خود را به آنجا برسانیم و در سر آن سفره‌ها بنشینیم و از آن غذاها بخوریم.

با هر سختی بود خود را جلو کشیدم تا اینکه جمعیتی را از دور دیدم. وقتی به آنان رسیدیم دیدم رفیقم درست گفته بود.

آنچا سفره‌ای گستردۀ شده و غذاهای گوناگون در سر آن سفره بود و در کنار آن، مقداری گوشت، غذاهای فاسد، کثیف و گندیده گذاشته بودند.

اما آنان با اینکه غذاهای لذیذ و خوشبو و خوش طعم را می‌دیدند دست دراز می‌کردند در کنار سفره، از آن غذاهای گندیده می‌خوردند.<sup>(۱)</sup>

گفتم: اینها چقدر احمق هستند که غذاهای لذیذ و خوش طعم را رها کرده و از غذاهای فاسد و گندیده می‌خورند.

رفتار گفت: می‌خواهی بدانی اینها چه گروهی هستند و کار آنان در دنیا چه بوده است.

---

۱-بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۹، روایت ۵۹، باب ۸

۲۲۷ / ..... قطعه آهن آتشین / .....

گفتم: بله، گفت: اینان مانند خودت حرام خوارانند. در دنیا از راه زیا، رشوه، قمار، خوردن مال یتیم، مال بیوه زنان و محرومان مال حرام را جمع و استفاده می‌کردند؛ در حالی که خودشان مال حلال داشتند اما از آن استفاده نمی‌کردند.

بعد گفت: ایشان احمقانی هستند با اینکه خداوند روزی حلال را برای همه انسان‌ها به قدر کافی تقسیم کرده<sup>(۱)</sup> و هیچ کدام بیش از آنی که خداوند نصیب‌شان کرده نمی‌توانند بهره‌مند شوند، اما به خاطر حرص و طمع و قانع نبودن، به مال دیگران دست درازی می‌کردند. از شدت گرسنگی سر سفره نشستیم خواستم از غذاهای لذید و خوش طعم بخورم ولی از زیادی حرص بی اختیار دستم به سوی غذاهای گندیده و فاسد دراز شد و مانند بقیه به خوردن مشغول شدم تا اینکه رفتار اعلام حرکت کرد.

### قطعه آهن آتشین

کمی آن طرف تر مأمورانی را دیدم که چهار دست و پا شخصی را گرفته و با زور قطعه‌ای از آتش را به او می‌خوارانند و او در اثر سوزش درون شکمش ناله و فریاد جان‌سوزش بلند بود.

به رفتار گفتم: آیا می‌توانی بگویی که این بیچاره چه کرده و کردارش در دنیا چه بوده است و این شکنجه تا کی ادامه خواهد

۱-نهج البلاغة، خطبة متنین.

---

 / ۲۲۸ ..... / سفر نامه بربزخ

داشت؟

گفت: افرادی که مال مردم را به ناحق از کفیشان بیرون می‌آورند و خود را مالک آن می‌پندارند، گرفتار این مأموران خواهند شد و اینها وظیفه دارند قطعه‌ای از آهن گذاخته را به آنان بخورانند و این کار تا روز قیامت ادامه دارد.<sup>(۱)</sup>

و اینجا را «گذرگاه حق الناس» می‌گویند و هر کس در دنیا حقی را از کسی ضایع کرده باشد در این گذرگاه متوقف می‌شود تا آن حق را به صاحبیش برساند. بعد ادامه داد و گفت: نشنیده بودند که پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: «هر کس یک لقمه از حرام بخورد تا چهل شبانه روز نمازش قبول نمی‌شود و تا چهل شبانه روز دعا یشان مستجاب نمی‌گردد و برای هر قسمت از گوشتی که از حرام رشد کند تنها آتش برای آن مناسب است؛ زیرا یک لقمه نیز برای ایجاد گوشت و رشد آن تأثیر به سزا یی دارد»<sup>(۲)</sup>.

آیا نشنید که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: روز قیامت، جمعیتی محشور می‌شوند که کار نیکشان، نمازشان، روزه‌شان، نماز شبستان مانند کوه‌های سر به فلک کشیده است، در این حال خداوند همه آن اعمال را می‌سوزاند و خاکستر می‌گرداند و آنان را به سوی آتش جهنم می‌برد.

---

۱- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۳.

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲، روایت ۲۹، باب ۱۶.

قطعه آهن آتشین / ..... ۲۲۹ / .....

سپس پیامبر فرمود: اگر می خواهید ایشان را بشناسید، بدانید اینان کسانی هستند که از مال حرام پروا نداشتند و اگر به آن دست رسی پیدا می کردند آن را می بلعیدند.<sup>(۱)</sup>

اینان فکر می کردند آزادند تا هر کاری انجام دادند کسی نیست که از اعمال و رفتار آنان پرس و جو کند و با این خیال باطل، به هر عملی دست می زدند و اگر روزی وجدانشان آنان را مورد عتاب و سرزنش قرار می داد. در جوابش می گفتند: حال وقت زیاد است اگر بعداً ثروتمند شدیم جبران خواهیم کرد و به جای آن، باقیات الصالحاتی از خود باقی می گذاریم.

وقتی هم که ثروتمند شدند، تازه حریص تر به جمع کردن ثروت، تشنه تر به مال دنیا شدند و قبل از آن که اعمال زشت حرام خواری خود را جبران کنند مرگ گلویشان را فشار داد و عمرشان به پایان رسید و آن همه مال و ثروت حرام را تحويل ورثه خود دادند و با دست خالی از این جهان رخت برپستند.

اینان از قول پیامرشان غافل بودند که می فرمود: هر کس زیان و شکم و فرجش را از گناه نگه دارد بهشت جایگاه اوست.<sup>(۲)</sup> و از سخن امام صادق غافل بودند که فرمود: هر کس می خواهد از اجابت دعايش خوشحال شود و دعايش به اجابت رسد، روزیش را

۱- ارشاد القلوب دیلمی، ص ۱۹۱. فروع کافی، ج ۵، ص ۱۲۶. جامع احادیث، ج ۲۲، ص ۱۸۴، حدیث ۳ و ۲.

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۳.

پاک و حلال گرداند.

ونیز در این باره فرمود: ترک کردن لقمه حرام شوابش از هزار رکعت  
نماز مستحبی بهتر است.<sup>(۱)</sup>

بعد از این گفتگو، چند نفر مأمور دست و پای مرا گرفته، روی  
زمین انداختند و دهانم را باز کردند و آنگاه پاره‌های آتش را یکی پس  
از دیگری داخل دهانم ریختند. تمام درونم می‌سوخت و هر چه فریاد  
می‌زدم کسی به دادم نمی‌رسید تا بعد از مدتی آزادم کردند و گفتند:  
این نمونه‌ای از عذاب آخرت است.

رفتار پیش آمد و دست مرا گرفته از روی زمین بلند کرد و من از  
سوزش درون به خود می‌بیچیدم تا بعد از مدتی کم کم به حال خود  
برگشتم.

### سرزمین مال یتیم خواران

از آنجا هم گذشتم، مقداری که راهپیمایی کردیم به جمعیتی  
رسیدیم. که عده‌ای بالای سرشان ایستاده بودند و گلوله‌های آتش در  
دهانشان می‌ریختند و آن گلوله‌ها دهان و مجرای تنفس و روده و  
معده آنان را می‌سوزاند و آنان را دفع می‌کردند و باز گلوله‌های آتش  
در دهانشان می‌ریختند و این عمل تا قیامت همچنان ادامه خواهد

---

 سرزمین مال یتیم خواران / ..... ۲۳۱ / .....
 

---

داشت.<sup>(۱)</sup>

روز قیامت هم، وقتی محشور می‌شوند، دهانشان پر از آتش است و مردم از شعله‌های آتشی که از دهانشان بیرون می‌آید می‌فهمند که آنان مال یتیم خورده‌اند.<sup>(۲)</sup>

به یکی از فرشتگان عذاب گفت: اینها کیستند که به چنین بلایی دچار شده‌اند و عمل آنان در دنیا چه بوده است؟

گفت: آنان هم، مانند تو مال یتیمان را از روی ظلم و ستم و به ناحق می‌خوردند و این گلوله‌های آتش که شعله‌های آن، از دهانشان بیرون می‌آید و خود گلوله‌ها از پایینشان خارج می‌شود به جای همان مال یتیمی است که خورده‌اند.<sup>(۳)</sup>

بعد گفت: بدان و آگاه باش، این شکنجه و عذاب برای تو هم، خواهد بود و الان مأموری که موکل تو است از راه می‌رسد.

شما مال یتیم خواران فکر می‌کردید که آنان سربرستی ندارند و نمی‌توانند از مالشان محافظت کنند. اما غافل از اینکه خداوند وعده داده بود که از آنان و مالشان محافظت نماید.

در حال گفتگو بودیم که فرشته‌ای که موکل من بود از راه رسید و دست و پای مرا محکم بست و یک گلوله آتش داخل دهان من

---

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۳۲. جامع احادیث، ج ۲۲، باب ۳، ص ۴۶۲، حدیث ۷.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۵. جامع احادیث، ج ۲۲، باب ۳، ص ۴۶۲، حدیث ۸.

۳- سوره نساء، آیه ۱۰.

## ..... / سفرنامه بروزخ

/ ۲۳۲

گذاشت که تمام دهان و گلو و درون مرا تا پایین سوزاند به طوری که شعله آن از دهانم بیرون آمد و خود گلوله از عقبم خارج شد و مدت‌ها گرفتار این عذاب بودم. تا اینکه روزی فرشته عذاب به من گفت: خوشحال باش؛ زیرا آن یتیمی که تو مال او را خورده بودی به سن تکلیف رسید و همین الان تو را حلال کرد. از شدت عذاب نمی‌دانستم گریه کنم یا از این بشارت بخندم.

من مدتی بی هوش بودم. وقتی به هوش آمدم دیدم مقدار زیادی چرک و خون از دهانم بیرون آمده است.

رفتار نزدیک من آمد و گفت: بلند شو تا شب نشده و هنوز هوا روشن است از این سر زمین بیرون رویم؛ زیرا تا منزل بعدی فاصله زیادی است.

گفتم: اگر امکان دارد مرا از راهی ببر که به مجازاتگران برخورد نکنیم و دیگر به دست آنان مجازات نشوم. من دیگر طاقت و تحملم تمام شده است. ای کاش! مرگ می‌آمد و مرا به دیار نیستی می‌فرستاد تا دیگر احساس درد و شکنجه نکنم.

گفت: تنها یک راه وجود دارد و ما ناچاریم که از این راه برویم و همه مجرمان تا حال از این راه رفته و آیندگان هم، از این راه خواهند آمد، مگر کسانی که اعمال و رفتارشان نیک باشد که آنان راهشان صاف و بی خطر است.

---

سرزمین رشوه‌گیران / ..... ۲۳۳ / .....

---

## سرزمین رشوه‌گیران

ناچار تا نزدیک غروب به راه خود ادامه دادیم. به عده‌ای برخورد کردیم که مانند خورنده‌گان مال یتیم شکنجه می‌شدند. دیدم خرمتنی از آتش در میان است و عده‌ای اطراف آن نشسته‌اند از آن آتش برمی‌دارند و داخل دهان خود می‌گذارند، از شدت حرارت از دهان تا نشیمن‌گاه آنان می‌سوزش و از سوزش و درد، ناله و فریادشان بلند است.

به رفتار گفتم: آنان چه کسانی هستند و اعمالشان در دنیا چه بوده است؟

گفت: ایشان سه طایفه‌اند که عذابشان همین است و آنان عبارت‌اند از:

### ۱- رشوه‌خواران:

کسانی که حل مشکلات مردم وظيفة آنها بود و در قبال انجام وظیفه پول می‌گرفتند و اسم آن را هدیه می‌گذاشتند.<sup>(۱)</sup>

### ۲- رشوه‌دهندگان:

آنکه زمینه‌های رشوه‌خواری را ایجاد می‌کردند و با تأیید عمل خود این گناه را گسترش می‌دادند.

### ۳- واسطه‌گران:

کسانی که واسط بین رشوه‌دهندگان و رشوه

---

۱- جامع الاخبار، ص ۱۵۶.

## ..... / سفر نامه بربزخ

گیرنده را به رشوه دهنده معرفی می‌کردند یا پول را از رشوه دهنده  
می‌گرفتند و به رشوه گیرنده می‌دادند.

این سه طایفه ملعون خدا و پیامبر هستند و از رحمت خدا دورند  
و عذابشان در عالم بربزخ و قیامت یکی است.<sup>(۱)</sup>

از یکی از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که فرمود: مباداً گردد رشوه  
بگردید؛ زیرا رشوه کفر است و کسی که رشوه بگیرد بوری بهشتی (که  
از پانصد سال<sup>(۲)</sup> یا هزار سال راه به مشام انسان می‌رسد) به مشام  
رشوه گیرنده و رشوه دهنده نمی‌رسد.<sup>(۳)</sup>

خدا را حمد کردم و گفتم: اگر چه من بسیاری از گناهان کبیره و  
صغریه را انجام داده‌ام، اما از کسانی که شامل این سه طایفه می‌شوند  
نیومن.

## سرزمین عیوب جویان

رفتار گفت: باید از این سرزمین حرکت کنیم تا به منزل بعدی  
برسیم و ببینیم در آنجا چه خبر است و چه کسانی را به چه بلایی  
مبتلای کرده‌اند؟

۱- جامع الاخبار، ص ۱۵۶. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۹۳. حکم الزاهره، ج ۱،  
ص ۴۶۶، حدیث ۲۰۲۵.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۸۹. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۶۸.

۳- جامع الاخبار ص ۱۵۶. بحار الانوار ص ۱۰۴. حکم الزاهره، ج ۱، ص ۶۷۷.  
حدیث ۲۰۲۴.

سروز مین عیب / ..... ۲۲۵ / .....

مقداری راه پیمایی کردیم تا به جایی رسیدیم که عده‌ای آنچه اجتماع کرده بودند در حالی که قیافه‌های آنان عجیب و غریب بود و شکنجه می‌شدند.

گروهی از آنان دهانشان به بزرگی دهان شتر بود و عده‌ای مُرَکَّل آنان بودند، هر کدام قیچی بزرگی به دست داشتند و گوشت‌های بدنشان را قیچی می‌کردند و در دهانشان می‌گذاشتند؛ آنان مجبور بودند که گوشت‌های بدن خود را بخورند.<sup>(۱)</sup>

در این هنگام یکی از آنان با قیچی بزرگی به سراغ من آمد و خواست با آن، گوشت‌های بدن مرا جدا کند و داخل دهانم گذارد. به رفتار گفت: از او بپرس جرم من و اینها چیست؟ و چرا بدون اینکه جرمی برایم ثابت کنید به من حمله می‌کنید.

وقتی رفتار از جرم شکنجه شدگان پرسش کرد، گفت: اینان کسانی هستند که در دنیا عیب جو بودند تا با افشاء عیوب مردم آبروی آنها را بریزند. غبیت دیگران را می‌کردند تا آنان را بی اعتبار کنند. در مقابل مردم از آنان تعریف و تمجید می‌کردند و در پشت سر آنان بد گویی می‌نمودند.

اینان بدترین انسانها هستند؛ چرا که دو چهره و دو زبان بودند، اگر چه در ظاهر منافق نبودند اما شعبه‌ای از تفاق را دارا بودند. بعد گفت: اگر اینان اهل دین و قرآن بودند، اگر در مجالس علماء و

## ..... / سفرنامه بزرخ

دانشمندان شرکت می‌کردند، اگر در مساجد حضور پیدا می‌کردند می‌دانستند که قرآن آنان را به شدت مورد ملامت قرار داده و فرموده است:

«وای به حال غیبت کنندگان و عیب جویان هرزه زیان».<sup>(۱)</sup>  
 و پیامبر اسلام ﷺ هم، در باره آنان فرموده: دو چهرگان در روز قیامت در حالی محشور می‌شوند که زیانشان از پشت سرشان بیرون آمده و از پاهایشان آتش شعله وراست و آن آتش به تمام بدنشان سرایت می‌کند و منادی در میان خلائق فرباد می‌زند و می‌گوید: اینان دورویان و دو چهرگان هستند.<sup>(۲)</sup>

بعد از آن رو به رفتار کرد و گفت: این آقا هم، برای اینکه عیب خود را بپوشاند، عیب‌های علماء و مؤمنان و افراد پاک را جستجو می‌کرد و در میان مردم افشا می‌نمود، باید مجازات شود.  
 و با آن قیچی که در دست داشت به جان من افتاد، گوشت بدن مرا قیچی می‌کرد و به زور داخل دهانم می‌گذاشت و من مجبور بودم آن را بخورم.

وقتی گوشت‌های بدن من تمام شد مرا رها کرد و رفت. بعد از مدتی گوشت تازه به بدن من رویید و مانند اول شدم.  
 این عذاب هم زمانی داشت و هنگامی که زمان برزخی آن تمام

۱- سوره همزه، آیه ۲.

۲- عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۲۶۹

---

سرزمین غیبت‌کنندگان / ..... ۲۳۷ / .....

شد، رفتار گفت: اگر چه خسته‌ای و تازه از زیر شکنجه و عذاب بیرون آمده‌ای اما بهتر است حرکت کنیم.

### سرزمین غیبت‌کنندگان

در ادامه راهمان در آن بیابان ترسناک جانوران مختلفی را در دو طرف جاده به شکل سگ، گرگ، رویاه و میمون به رنگ‌های زرد و کبود و بعضی به صورت عقرب، زنبور، مار افعی و موش دیدم که در حرکت‌اند و با یکدیگر در حال جنگ‌اند و هم‌دیگر را می‌درند و نیش می‌زنند و از دهان و گوش بعضی از آنها آتش خارج می‌شود. در آن بیابان آب وجود نداشت و بعضی از مناطق آن، سرابی به شکل آب روان دیدم که همه به آن سوی می‌دویند بلکه تشنگی خود را بر طرف کنند. ولی مأیوسانه بر می‌گشتنند.

بعضی از آن حیوانات مشغول خوردن مردار گندیده بودند و بعضی در چاه‌های عمیق افتاده که از آن چاه‌ها بوی زننده بخار آب معدنی بسیار بدبو و شعله‌های آتش بیرون می‌آمد.

از رفتار پرسیدم: چه کسانی داخل این چاه‌ها هستند و کار آنان در دنیا چه بوده است؟

گفت: آنان کسانی هستند که مؤمنان را مسخره می‌کردن و لب و دهان کج می‌نمودند و چشم و ابرو بالا و پایین می‌زدند.<sup>(۱)</sup>

---

/ ۲۲۸ ..... / سفرنامه بزرخ

---

اما آن حیواناتی که گوشت مردار می خورند، افرادی هستند که در دنیا غیبت مردم مؤمن و پاک را می کردند و آبروی آنان را پیش خلق می بردنند.

حیواناتی که از گوش‌ها و دهانشان آتش بیرون می آید، کسانی هستند که به سخن غیبت کنندگان گوش می دادند و آنان را تأیید و تشویق می کردند.

آنان که مثل سگ و گرگ به جان هم افتاده و یکدیگر را می دریدند کسانی هستند که در دنیا به یکدیگر فحاشی و ناسزا می گفتند و به هم، تهمت می زدند.

و حیواناتی که چهره‌هایشان زرد و کبود بود سخن چینان و دروغگویان در دنیا بوده‌اند.

هوای آن سرزمین بسیار گرم بود، تشنگی و عطش مرا از پای در آورد به رفتار التماس کردم که مقداری آب به من بده؛ زیرا طاقتمن طاق شد و از راه رفتن باز ماندم.

گفت: آبی حمل نکردیم و مشک‌ها خالی است.

گفت: چرا آب حمل نکردی؟ مگر نمی دانستی در این بیابان سوزان، احتیاج به آب پیدا می کنیم؟

گفت: چرا، متوجه بودم ولی تو سهمی از آب نداری؟

گفت: مگر من انسان نیستم؟ مگر من تشنه نمی شوم؟ مگر من با بقیه افراد فرق می کنم؟ خودم دیدم که بعضی از مسافران، مشک‌های

---

## آتش گرفتن اعمال نیک / ..... ۲۲۹ / .....

---

آب بدوش داشتند.

گفت: بله، تو با آنان فرق زیادی داری. آنان دین دار بودند و تو بی دین، آنان نماز خوان<sup>(۱)</sup> بودند و تو بی ایمان و بی نماز. آنان تقواند اشتبهند<sup>(۲)</sup> و تو تقواند اشتبه و نخواستی خود را از انعام گناه و جنایت کنترل کنی.

آن کسانی بودند که از حرف‌های لغو و کارهایی بیهوده، اعراض می‌کردند و حرف‌های بی معنا نمی‌زدند.<sup>(۳)</sup> ولی تو زیانت را آزاد گذاشتی و هر کاری که شیطان گفت، انجام دادی اما اینجا همه چیز حساب و کتاب دارد.

اگر می‌دیدی که آنها این مسیر را طی می‌کنند به خاطر گناهانی است که مرتکب شده‌اند و با وجود ایمان و ذین داری باید مجازات شوند ولی نه مثل عذاب تو، بلکه هر کدامشان عذاب گناهان خود را خواهند کشید و بیشتر آنان در این مسیر از گناهان پاک می‌شوند و عذاب روز آخرت را نخواهند دید.

## آتش گرفتن اعمال نیک

در این گفتگو بودیم که دیدم رفتار ایستاد و با دست خود سایه به پیشانی و چشم‌های خود انداخت و دور را تماشا می‌کرد.

---

۱- سوره مؤمنون، آیه ۲۰.

۲- سوره بقره آیه ۲.

۳- سوره مؤمنون، آیه ۲۳.

---

..... / ۲۴۰ .....  
/ سفر نامه بزرخ

---

بعد رو به من کرد و گفت: جلو رانگاه کن بین چیزی می بینی مثل اینکه جلوتر خبری است.

وقتی نگاه کرم دیدم در نزدیکی افق دود سیاهی مخلوط با شعله هایی از آتش سر به آسمان کشیده و آسمان را تاریک کرده است. چون نزدیکتر رفتم دیدم باعث ها و بوستان های پر از درخت میوه، آتش گرفته و دود و آتش از درخت های میوه در حال سوختن است. به رفتار گفتم: چرا این باعث های پر درخت و میوه آتش گرفته؟ اینها از کدام بیچاره است؟

گفت: اگر راستش را بخواهی، من می دانم این درختان را چه کسانی کاشته اند و چرا آتش گرفته است؟

این باعث ها و میوه ها، مال افراد مؤمنی است که در دنیا ذکر خدا می گویند و مشغول گفتن «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هستند.

گفتم: چرا آتش گرفته و چه کسی آنها را آتش زده است؟

گفت: خودشان آتش زده اند؟!

گفتم: مگر می شود کسی باعثی را احداث کند وقتی به ثمر نشست و موقع میوه دادنش شد آن را آتش بزنند؟ مگر به آن احتیاج ندارند؟ گفت: چرا احتیاج دارند و زیاد هم احتیاج دارند. اما آنان با یک دروغ گفتن، یک تهمت ناروا به انسان پاک، آتشی می فرستند و باعث را نابود می کنند.

۲۴۱ / آتش گرفتن اعمال نیک /

مگر نشنیده‌ای که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: هر کس یک «اللهُ أَكْبَرُ» بگوید، یک درخت در بهشت برای او کاشته می‌شود، هر کس یک «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید یک درخت دیگر کاشته می‌شود و هر کس ذکری بگوید، درختی برای او می‌کارند.

در اینجا یکی از صحابه عرض کرد: يا رسول الله! بنابر این ما، در بهشت درختان زیادی داریم.

حضرت فرمود: درست گفتی. این در صورتی است که بعد از گفتن ذکر و کشت درخت، به واسطه گناه، آتش نفرستی و آن را نسوزانی. صحابان این باغ و بوستان‌ها اگر ایمان ثابت و محکمی داشتند و زبان، گوش، چشم، شکم، فرج، اعضاء و جوارح خود را از گناه حفظ می‌کردند این باغ برای آنان تا قیامت آباد و سر سبز و پر میوه باقی می‌ماند. ولی هر کدام با گناه آتشی می‌فرستند و آنها را آتش می‌زنند. وقتی به اینجا رسیدند می‌فهمند که چه ظلمی به خود روا داشته‌اند و آه حسرت از نهادشان بیرون می‌آید ولی چه سود، کار از کار گذشته و باغ‌ها نایبود شده است.

با عجله خود را به آنجا رساندیم. وقتی رسیدیم دیدیم متأسفانه تمام باغ و بوستان و درختان پر میوه سوخته و خاکستر شده است. در این هنگام باد تندي وزيد و همان خاکسترها را بلند کرد، به هوا برد و هر ذره‌ای از آنها را به گوشه‌ای انداخته و اثری از آن باغ‌ها باقی نماند، گویا از اول باغی وجود نداشته است.

## سفر نامه بربزخ ..... / ۲۴۲

در اینجا رفتار رو به من کرد و گفت: اگر در دنیا با قرآن انس داشتی و آن را خوانده یا تفسیر آن را شنیده یا پای منبری نشسته بودی به گوش تو خورده بود که خداوند در این باره فرموده است:

«اعمال (نیک) کافران، منافقان، مشرکان، و تبهکاران (در روز قیامت) مانند خاکستری است که روز طوفانی، باد به شدت بر آن به بوزد و آن را پراکنده و نابود کند». (۱)

### سرزمین حریصان به دنیا

از سرزمین غیبت‌کنندگان بیرون شدیم و به سرزمین (حرث) نزدیک شدیم. در آن بیابان، قومی را دیدیم که به شکل سگ‌های متعفن بد شکل بودند، بعضی لاغر، بعضی چاق و بعضی مانند گرگ جلوه می‌کردند. آن صحرا پر از لاشه‌های مردار بود که بوی گندشان فضای را پرکرده بود.

هر دسته‌ای از سگ‌ها سر یک لاشه در جنگ و جدال بودند و یک دیگر را می‌دریدند به طوری که مجال خوردن از آن لاشه‌ها برای هیچ کدامشان نبود.

سگ‌ها این قدر یا هم، جنگ و نزاع می‌کردند که خسته می‌شدند و همه از خستگی، بی‌حال روی زمین می‌افتدند در حالی که آن مردار تعفن به حال خود باقی می‌ماند.

---

۱- سوره ابراهیم، آیه ۲۱

سوزمین حویصان به دنیا / ..... ۲۴۳ / .....

دسته‌ای از آنها سگ‌های نیرومند و پر قدرتی بودند و سگ‌های ضعیف و لاگر را از لاشه دور می‌کردند و خود مشغول خوردن می‌شدند.

آنها هم، هنوز چیزی نخورده سگ‌های قوی‌تری می‌آمدند و آنها را هم از لاشه دور می‌کردند و خود مشغول خوردن می‌شدند.

رفتار گفت: اگر دنبال کشف حقیقت بودی و در دین خود جست و جو می‌کردی می‌دانستی که رهبران دین در این باره فرموده‌اند: «دنیا مانند مرداری است و خواهان آن سگ هایند». (۱)

اگر خواهی که گردی مرغ پرواز  
جهان جیفه پیش کرکس انداز

بدونان ده مرآن دنیای غدار  
که جز سگ را نشاید داد مردار  
اگر خواهی که باشی ره رو تیز  
ز پیش جاه و مال خویش برخیز

اگر در بند قید مال و جاهی  
نیابی هیچ مقصودی که خواهی  
و حکیم سنایی در این باره گفته است:  
این جهان بر مثال مرداریست

کرکسان گرد او هزار هزار

این مر آن را همی زند مخلب<sup>(۱)</sup>

و آن مرا این را همی زند چنگال

آخر الامر بگذرند همه

و زهمه بازماند این مردار

و بعضی از آنها که این لاشه‌ها را می‌خورند، از بینیشان دود و از  
دهنشان آتش بیرون می‌آمد و در خوردن تنها بودند. آنها به طوری  
گرفتار بودند که سگ‌های دیگر به نزدیک آنها نمی‌رفتند.

### سرزمین دنیا پرستان

مقداری که راه رفته‌یم خسته شدیم، تشنگی و گرسنگی بیشتر به ما  
فشار آورد، به رفتار گفتیم: طاقت من تمام شد، کی به منزل بعدی  
خواهیم رسید؟

گفت: جلو را نگاه کن، وقتی به آنجا که روشنایی است رسیدیم  
منزل کرده و رفع خستگی می‌نماییم.

وقتی جلو را نگاه کردم، دیدم بیابانی بسیار وسیع که در آن  
کوه‌های سر به فلک کشیده فراوانی وجود دارد و شعله‌های آتش و  
دود همه جای آن را احاطه کرده است.

سعی کردیم هرچه زودتر خود را به آنجا برسانیم تا کمی از دردها  
و رنجها بیم کاسته شود و کمی آسوده شوم.

وقتی به آن بیابان نزدیک شدیم عده زیادی از مردم را در میان آتش دیدیم که دهنۀ آهنین به دهان آنان بود و فرشتگان غضیناک و زمحت و تندخو با گرزهای آتشین موکل آنان بودند و ایشان هرچه می خواستند سخن گویند نمی توانستند.

به یکی از فرشتگان گفتم: این طایفه چه کسانی هستند و اعمالشان در دنیا چه بوده است و چرا در میان این بیابان پر از آتش قرار گرفته‌اند؟

در جواب گفت: ایشان در دنیا دو عمل زشت و ناپسند داشتند و به واسطه آن دو عمل، به چنین بلایی دچار شده‌اند.

#### ۱- دوستی دنیا:

دوستی آنان به دنیا از دوستی و محبت طفل شیرخوار به پستان مادر زیادتر بود به طوری که وقتی دنیا به آنان روی می‌کرد از خوشحالی به وجود و سرور می‌آمدند و هنگامی که دنیا به ایشان پشت می‌کرد محزون و غصه‌دار می‌شدند و برای آن، حسرت می‌خوردند.

#### ۲- اطاعت از طاغوت:

اطاعت آنان از طاغوت و پادشاهان ظالم و سردمداران جنایت پیشه به حدی بود که گویا آنان بدون اراده‌اند و چشم و گوش بسته آنان را پرسش می‌کردند، دین و آخرت خود را برای رضایت آنان می‌دادند و چه بسا برای یک درهم پول سیاه، حاضر بودند

## ..... / سفر نامه بربزخ

انسان‌هایی را به قتل رسانند یا به آنان تهمت ناروازنند و روزگار ایشان را سیاه کنند و به سیاه چال زندان اندازند.

در اینجا رفتار به من گفت: اگر انسان روی مزبله و کثافات و روی خاک‌ها بخوابد، نان جو و خشک بخورد و دینش سالم باشد بهتر است از تمام دنیا و ثروت آن که آخرش چنین باشد.<sup>(۱)</sup>

## سرزمین حسودان

از سرزمین دنیا پرستان گذشتیم تا به سرزمین حسودان رسیدیم، دیدیم در آن بیابان کارخانه‌ها و دستگاهها زیادی وجود دارد و همه مشغول کارند و دود آنها همه افق را تاریک کرده است.

آن کارخانه‌ها چرخ‌های بزرگ و سنگینی داشت که با سرعت فوق العاده‌ای می‌چرخیدند، به طوری که تمام آن بیابان را به لرزه در آورده بود صدای چرخیدن آن چرخ‌های بزرگ و غول پیکر، فضا را پر و گوش‌ها را کَرْ می‌کرد.

صدای گردش آنها هیاهو و زلزله عجیب و غریبی به راه اندخته بود و کارگران آنها همه سیاه چهره بودند.

این کارخانه‌ها در روی زمین حرکت می‌کردند، یکی از آنها که خیلی قوی و نیرومند بود تا نزدیک جاده پیش آمد به طوری که من وحشت کردم.

---

۱- علل الشرایع، ج ۲، باب ۲۲۲، ص ۴۹۳، حدیث ۲۱

۲۴۷ / سرزمین حسودان / ....

یکی از کارکنان سیاه جلو آمد و گفت: خوب تماشا کن، ببین تا  
حال چنین دستگاهی در دنیا دیده ای؟

از ترس صورتم را برگرداندم و مشغول به خواندن سوره فلق شدم.  
آن سیاه گفت: ای بیچاره! تو باید این سوره را در دنیا می خواندی و  
به آن عمل می کردی و از شر حسد به خدا پناه می بردی، نه الان که  
وقت گذشته و دیگر برایت فایده ندارد و اثر خودش را از دست داده  
است.

چون که عمرت بود دیو فاضحه بی نمک باشد اعوذ و فاتحه  
ترس سراسر وجودم را گرفت. آن سیاه جلو افتاد و پشت تپه ای  
محفی شد من خوش حال شدم که از دست او نجات پیدا کردم.  
اما ناگهان دیدم او به شکل جانوری خطروناک جلوی من پیدا شد و  
کارخانه های دیگر هم، به من نزدیک می شدند و مانند اژدها آتش از  
دهان آنها به سوی من پرتاپ می شد. گویا می خواستند مرا بیلعند.  
آن سیاه کثیف و خبیث شروع به مسخره کردن من کرد و با خنده و  
رقص کنان این جمله را با خود تکرار می کرد: «و مِن  
شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ».

بعد رو به من کرد و گفت: ای بیچاره بد بخت! تو از شر خود به خدا  
پناه می بری! تا حال چه کسی را دیده ای که از حسد نجات پیدا کرده  
باشد.

بعد دیدم از لوله های آن دستگاهها، آدم های مریض، رنجور و

## ..... / سفرنامه بربزخ / ۲۴۸

تب‌دار که در اثر تب حرارت دورن به بروون سرایت کرده و مانند  
گلوله‌های آتشین ببرون می‌ریزد.

به رفتار گفتم: این آدم‌های رنجوری که از لوله دستگاهها بیرون  
می‌ریزند چه کسانی هستند؟

در جواب گفت: اینان حسودانی هستند که حسادت خود را نسبت  
به مؤمنان با دست و زبان اظهار می‌کردند و این بزرگ‌ترین مرضی  
است که دچار آن گشته و هیچ وقت از آن رها نمی‌شوند.

آن سیاه گفت: اگر تو اهل مطالعه بودی و به جای شب نشینی‌های  
مسخره، کتابهای مذهبی، تفسیرهای کتاب خدا، کتابهای حدیث و  
اخلاقیات می‌خواندی به ضررهای حسادت پی می‌بردی و به آیات و  
روایاتی که درباره مذمت حسودان آمده است برخورد می‌کردي و  
حسادت را از خود دور می‌نمودی.

اگر تو به احادیث اهمیت می‌دادی به این حدیث برخورد

می‌کردي که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«حسد بدترین مرض است» که بعضی به آن مبتلا می‌شوند.<sup>(۱)</sup>

«حسد بدن انسان را رنجور می‌سازد»؛ زیرا انسان حسود نمی‌تواند

سلامتی و نعمت دیگران را ببیند لذا دائم رنجور است.<sup>(۲)</sup>

«حسد به سلامتی، مال و شروت مردم، بدن را زرد و لاگر

۱- غررالحکم، ج ۱، شماره ۳۳۲.

۲- غررالحکم، ج ۱، باب حسد، شماره ۸.

می‌سازد.<sup>(۱)</sup>

و «مرضی است که هیچ وقت مداوا نخواهد شد» تا انسان

بمیرد.<sup>(۲)</sup>

اگر تو اهل مطالعه بودی حتماً به این حدیث رسیده بودی که

پیامبر بزرگ اسلام ﷺ در بارهٔ حسودان فرمود:

«از حسادت نسبت به مردم بپرهیزید؛ زیرا حسد، کارهای نیکورا

می‌خورد همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد».<sup>(۳)</sup>

اگر روایات اهل بیت ﷺ را می‌خواندی به این حدیث برخورد

کرده بودی که امام صادق علیه السلام فرمود:

«آدم حسود قبل از آن که به شخص مورد حسد، زیان برساند به

خود زیان می‌رساند».<sup>(۴)</sup>

## سرزمین متکبران

بعد از مشاهده وضعیت حسودان به حرکت خود ادامه دادیم تا به

دامنهٔ کوهی رسیدیم. راه بسیار باریک و پر سنگلاخ بود در پایین آن

کوه دره و پرتگاه عمیقی وجود داشت ولی ته دره هموار و مستقیم

۱- غرالحکم، ج ۱، شماره ۱۳۰.

۲- غرالحکم، ج ۱، شماره ۱۷۰.

۳- جامع الاخبار، ص ۱۸۶. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۱۸۱. بحار الانوار، ج ۷۳،

ص ۲۵۵.

۴- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹۵. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۵.

---

 ..... /۲۵۰ / سفرنامه بزرخ
 

---

بود.

مایل بودم از بالای کوه بروم، چون که هوای ته دره نامناسب و نفس‌گیر بود و نسیم باد رفت و آمد نمی‌کرد. به رفتار پیش نهاد کردم: اگر امکان داشته باشد بیانا از بالای کوه به راهمان ادامه دهیم؛ زیرا هوای بالای کوه بهتر است. علاوه بر آن، دیده‌گاه و چشم انداز بیشتری دارد.

او حرف مرا تأیید کرد و گفت: من هم، همین فکر را کرده‌ام؛ زیرا در ته دره علاوه بر اینکه نفس‌گیر است حیوانات درنده و خزندگان نیش زننده بسیاری وجود دارد و تأمین جانی برای ما امکان‌پذیر نیست. هر دو به سوی قله کوه حرکت کردیم، مقداری که پیش رفتم دیدیم متأسفانه به قله کوه راهی نیست. مجبور شدیم از آن راه باریک و لغزنده‌ای که از بغل کوه نمایان بود برویم. آن جاده<sup>۱</sup>، راه مناسبی نبود.

اگر چه با احتیاط حرکت می‌کردیم ولی دو سه مرتبه ریگ‌ها از زیر پاهایم رد شد و به زمین خوردم و چند متري به پایین غلطیدم، نزدیک بوده به ته دره سقوط کنم ولی چنگ به خارها و سنگ‌ها زدم و خود را از سقوط نجات دادم و دست‌ها، پاها و پهلویم مجروح شده بود به خصوص بینی ام که به سنگی خورد و شکسته شده بود.<sup>(۱)</sup>

---

۱- کنایه از اینکه بینی بلند پروازی و برتر جویی و تکبر انسان، در آن روز به سنگی می‌خورد و دماغ کبر و منیت به خاک ساییده می‌شود.

به رفتار گفتم: عجب سیاحت و تماشایی کردیم! عجب هوای  
ملایمی به دماغمان خورد! کاش از ته دره رفته بودیم!  
رفتار کناری ایستاده بود و مرا مسخره می‌کرد.

بعد گفت: کسی که در دنیا تکبیر کند، خداوند او را پست و بسی  
مقدار می‌کند و هر کس خود را از دیگران برتر و بالاتر ببیند دماغش را  
به خاک می‌مالد.

چون تو از متکبران و خود خواهان بودی و خود را بدون جهت  
عزیز، بزرگ و با کرامت می‌دانستی باید چنین شکنجه‌ای را  
بچشی.<sup>(۱)</sup>  
این عذاب برزخی متکبران است. اما عذاب قیامتی آنان سخت‌تر  
است.

قرآن در این باره می‌فرماید:  
«ای متکبران! از درهای دوزخ در آیید و داخل آتش شوید و در آن  
جاودان باشید که جایگاه متکبران بد جایگاهی است».<sup>(۲)</sup>  
و امام باقر علیه السلام فرمود:  
«هر کس به اندازه زره‌ای تکبر در دل او باشد به هیچ وجه داخل  
بهشت نمی‌شود».<sup>(۳)</sup>

۱- سوره دخان، آیه ۴۵.

۲- سوره نحل، آیه ۲۸.

۳- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۱۵. عتاب الاعمال، ص ۲۶۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰.  
محجۃ البیضاء، ج ۶، ص ۲۱۶.

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۲۵۲

اما راجع به تواضع و فروتنی در برابر مردم امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی کرد که ای داود! فروتنان نزدیک‌ترین مردم به خداوند هستند.<sup>(۱)</sup> و کسی که نزدیک‌ترین افراد به خداوند باشد حتماً داخل بهشت می‌شود.»

بعد از گفتار رفتار به هر سختی بود جلوتر رفتم. احساس کردم هوا گرم‌تر می‌شود و هر چه جلوتر می‌رفتم حرارت هوا بیشتر می‌شد تا به حدی رسید که طاقت از توانم برد و زمین و زمان از خود جهنم سوزان‌تر شده و گویا حرارت از گرمی و سوزنگی خود، به فغان آمده بود.<sup>(۲)</sup>

در اثر حرارت چندین هزار درجه و عرق بی حساب، بدنه کوچک و کوچک‌تر شد تا به شکل مورچه ریزی در آمد. عده‌ای در آن بیابان در حال رفت و آمد بودند، من و عده زیادی مانند من که آنان هم در دنیا متکبر و بلند پرواز و خود بین بودند به زیر دست و پای آنان لگد مال می‌شدیم<sup>(۳)</sup> و هر چه فریاد می‌زدیم کسی به داد ما نمی‌رسید مثل اینکه فریادهای ما را نمی‌شنیدند. مدت زیادی را در آن سرزمین مانند مورچه ریز زیر دست و پا بودم تا اینکه حرارت هوا کمتر شد و

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۶.

۲- روضه المتقین، ج ۱۲، ص ۱۲۱، محجۃ البیضا، ج ۶، ص ۲۱۶، عقاب الاعمال، ص ۲۶۵.

۳- بحار الانوار، ج ۲۱۹، ص ۷۳، لثالی الاخبار، ص ۱۹۲، عقاب الاعمال، ص ۲۶۵. محجۃ البیضا، ج ۶، ص ۲۱۵.

من دوباره به حالت اول برگشتم و از آن سرزمین بیرون رفتم.

### سرزمین تهمت زنان

همان طور که راه می رفتم از دور کوهی به نظر آمد که تمام آن را نور  
فرا گرفته و دشت را روشن کرده بود گویا هزاران هزار لامپ قوی در  
آنجا روشن کرده اند.

به رفتار گفتم: می دانی در آنجا چه خبر است و این چراغانی برای  
چیست؟

گفت: عجله کن تا نزدیکتر شویم و با چشم خود وضعیت را  
مشاهده کنیم.

با سختی مقداری راه رفتم ناگهان بوی سوختن گوشت و  
استخوان به مشامم رسید. متوجه شدم که آن بوی زننده، از طرف  
همان کوه آتش است.

در این بین صدای ناله و فریادی به گوشم رسید که هر شنونده را  
منقلب و از خود بی خود می نمود.

دیدم آن صدایها هم از طرف همان کوه است. هنگامی که خوب  
نزدیک شدیم دیدم از درون کوه مانند آتش فشان، آتش بیرون می آید  
و عده‌ای از زنان و مردان در بالای کوه، میان آتش قرار دارند و آن بوی  
تعفن و ناله از آنان است.

گفتم: این بیچارها چرا در میان آتش شده‌اند؟ جرم و گناهشان در

دنیا چه بوده است که سزاوار چنین عذابی شده‌اند؟ رفتار گفت: اگر از حرف‌های من ناراحت نشوی یک حقیقت را برای تو بیان کنم. اینها یکی که بالای کوه در وسط آتش قرار دارند به بی‌گناهان و پاک دامنان تهمت زده‌اند و بدون جرم و گناه آبرویشان را به بادفنا داده‌اند.

و پیامبر بزرگ اسلام ﷺ با صراحة در این باره فرمود: «کسی که به مرد یا زن مؤمنی تهمت ناروا زند و چیزی را که در آنان نیست به ایشان نسبت دهد خداوند متعال روز قیامت او را بالای کوهی از آتش قرار می‌دهد». (۱) گفتم: اینان تا چه مدت باید در میان آتش و بالای این کوه به سر برند.

گفت: تا زمانی که از عهده آن تهمتی که به دیگران زده‌اند بپرون آیند و آبروی از دست رفته آنان را بازگردانند (۲) و توهم یکی از آنانی. آیا فراموش کردی که روزی می‌خواستی زن پاک دامن و با عفت را به دام اندازی ولی او گول تورا نخورد و از دست تو فرار کرد؟ تو برای اینکه انتقام خود را از او بگیری به آن بیچاره تهمت زدی و گفتی: من فلان زن را با یک مرد، در جایی خلوت، عربیان دیده‌ام و به این وسیله آبروی از گل نازک‌تر او را در میان دوست و دشمن بردی.

۱- بخار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴. جامع الاخبار، ص ۱۷۳. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۰۶.

۲- وسائل، ج ۸، ص ۶۰۴.

هنوز مشغول گفتگو بودیم که چند نفر از مأموران غضب به من حمله کردند، مرا گرفتند و کشان کشان برداشتند و از بالای کوه آتش پرتاب کردند و گفتند: تا زمانی که رضایت آن زن را به دست نیاوری باید در میان آتش باشی. زمانی دراز در میان آن آتش می سوختم، ای کاش مانند سوختن در دنیا بود که انسان را نابود می کرد.

خوشبختانه روزی آن زن همسر مرا دیده و جریان را به او گفته بود، همسرم با رفت و آمدلای زیاد به خانه آن زن از او دلجویی می کرد تا اینکه آن زن رضایت خود را اعلام کرد و بعد از مدتی مرا نجات دادند، در حالی که پوستم مدام چروکیده و بدنم سوخته می شد و دوباره به حالت اول باز می گشت.

## سرزمین کافران

باز زمان حرکت شد و ما در دامنه کوه حرکت می کردیم و جرأت نمی کردیم که آن طرف کوه را تماشا کنم. اما ناله و فریاد اهالی دشت عذاب، که در داخل دهانه کوه بود یک لحظه مرا آرام نمی گذاشت. یک لحظه نگاهم به پایین کوه افتاد، بہت زده شدم، بسی اختیار ایستادم، شخصی را دیدیم که هیکل سیاه و بزرگی را در حالی که دست و پای او را بسته بودند، به دوش گرفته و بالای کوه می برد. متوجه رفتار شدم، دیدم او هم مانند من ایستاده و آنها را مشاهده می کند.

---

 ..... / سفرنامه بزرخ / ۲۵۶
 

---

پرسیدم: اینها دیگر چه کسانی هستند؟ چرا این شخص، آن هیکل بزرگ را به دوش خود حمل کرده؟ می خواهد او را به کجا ببرد؟ گفت: آن هیکل سیاه، گناهان آن شخص است که در اینجا باید آن را به دوش کشد تا به سرنوشت خود برسد.

هنوز آن هیکل سیاه، به ما نزدیک نشده بود که سروکله مأموران زنجیر به دست عذاب، از پشت کوه پیدا شد. گویا آنان از آمدن آن شخص با خبر بودند.

وقتی آن هیکل سیاه به مأموران رسید آن شخص بیچاره را رها نمود و شروع کرد قاه قاه خندیدن و از همان راهی که آمده بود برگشت.

مأموران عذاب بلا فاصله پاهای او را به زنجیر کشیدند و در حالی که بدنش به سنگلاخ‌ها و پستی و بلندی‌ها و خوارهای خطرناک کشیده می‌شد او را کشان کشان وارد داشت عذاب کردند.

پس از آن رفتار گفت: این است سرنوشت کافران و از خدا بی خبران و کسانی که خدا و نعمت‌های او را منکر می‌شوند و برای خدا شریکی قرار می‌دادند و شرک به خدا، بزرگ‌ترین گناه است که قابل توبه و بخشش نیست. قرآن در این باره چنین می‌فرماید: «هر کس به خدا شرک آورد خداوند او را نمی‌بخشد؛ زیرا او دروغی را به خدا نسبت داده و گناه بزرگی را مرتکب شده است». (۱)

---

۱- سوره نساء، آیه ۴۷.

سرزمین ظالمان / ..... ۲۵۷ / .....

در جای دیگر می فرماید:

«کسی که مشرک شود، خداوند بهشت را برای او حرام می سازد و جایگاهش در آتش جهنم می باشد و هیچکس آنان را یاری نمی کند». (۱)

گفت: بیش از این توقف جایز نیست، شتاب کن که راه بسی سخت، پر پیچ و خم و طولانی است. و من در حالی که جلوی چشم هایم پرده نازکی گرفته شده بود و بدنم از وحشت می لرزید مجبور به ادامه راه شدم.

## سرزمین ظالمان

همچنان به سیر خود ادامه دادیم تا به کویر بی آب و علف و سوزناکی رسیدیم. قدم های من قادر نبود به حرکت ادامه دهند و از رفتن بازمانده بودند.

در اثر داغی و حرارت زیاد، عرق از بدنم سرازیر شد. دائم عرق از پیشانی به چشمانم می ریخت و آنها در اثر سوزش قدرت دید خود را از دست داده بود.

تشنگی بر تمام وجودم غلبه کرده بود. زبانم خشک، لب هایم کبود، چشم هایم بی فروغ، اعضایم بی حال و نیرو و قدر تم طاق شده بود.

---

 / سفر نامه بزرخ ..... ۲۵۸

نه حال حرف زدن داشتم، نه حال گوش دادن و نه حال حرکت.  
بی اختیار به زمین خوردم، برخاستم و فریاد زدم اینجا کجاست؟ تا به  
حال زمینی به این سوزنندگی ندیده بودم.

رفتار گفت: اینجا نزدیک منزل ظالمان است و حرارت آتش آن، به  
قدرتی زیاد است که زمین‌های اطراف آن را نیز سوزان کرده است.  
ظالمین در این منطقه در طبقات مختلفی از آتش قرار دارند؛ زیرا  
ظلمی هم که مرتکب شده‌اند با هم متفاوت است. بعضی خود ظالم  
اند، بعضی مباشر ظالم، بعضی کمک کننده به ظالم، گروهی  
دوستاران ظالم، گروه دیگری در برابر ظالم و مظلوم بی تفاوت‌اند و  
هر کدام عذاب و آتش مخصوصی دارند.

ظالمین تنها به مظلوم ظلم نمی‌کنند بلکه به نفس خود هم، ظلم  
روا می‌دارند، چرا که ظلم به دیگران حرام است و کسی که مرتکب  
حرام شود جایگاهش آتش است و چه ظلمی از این بالاتر که انسان با  
دست خود به نفس خود ظلم کند.

در ادامه راه خود به دروازه‌ای رسیدیم که بالای سر در آن نوشته  
شدۀ بود منزلگاه دائمی ظالمین.

منطقه را دود سیاهی فرا گرفته بود و در لابلای آن دود، آتش  
مهیبی مخفی شده بود، صدای ناله و شیون افرادی که عذاب  
می‌شندند به فلک می‌رسید.<sup>(۱)</sup> با خود گفتم: خدا! این دود و آتش

۲۵۹ / سرزمین ظالمان / .....

چقدر هولناک است. خدا به داد کسانی برسد که در این آتش و دود در  
حال عذاب اند.

در این فکر بودم که صدای بی وحشتناک به گوشم رسید، من از ترس  
و هراس آن صدا، از جا پریدم.

بی اختیار فریاد زدم و گفتم: چه خبر شده است؟ این صدای  
وحشتناک از کی و از کجاست؟

رفتار که در کنار من ایستاده بود گفت: یکی از ظالمین تو را صدا  
می زند و خواهشی از تو دارد.

رو به طرف ظالم کردم و گفتم: چه کاری از دست من ساخته  
است؟ چه خدمتی می توانم به تو کنم؟

گفت: اگر پیش خدا اعتبار و آبرویی داری از او بخواه یک روز از  
عذاب ما کم کند؟<sup>(۱)</sup>

گفت: آولاً<sup>۲</sup> من تازه واردم و خود از ظالمین می باشم و نمی دانم در  
آینده چه عذابی در انتظار من است.

ثانیاً این در خواست از حیطه قدرت من خارج است و مربوط به  
مأمورین خداست.

ثالثاً در این سرزمین در خواست شدت عذاب کردن اجابت  
می شود نه کم کردن عذاب.<sup>(۲)</sup>

۱- سوره غافر، آیه ۴۹

۲- سوره نبأ، آیه ۷۸

---

 /سفر نامه بربزخ ..... ۱۲۶۰

گفت: درست می‌گویی، من اول از آنها خواستم ولی آنان عذاب  
مرا بیشتر کردند و بر شکنجه گرانم افزودند. فریاد یکی از شکنجه‌گران  
بلند شد و گفت: خدا را شکر که عذاب در دنا ک را دچار شما ظالمان  
کرد. آیا به یاد داری آن زمان که پیامبران الهی، امامان معصوم علیهم السلام،  
اولیای خدا، علما و مؤمنین از قول خدا فریاد می‌زدند و می‌گفتند:  
«ای کسانی که ایمان آورده‌ید خود و اهل بیت خود را از آتش جهنم

نگه دارید، آن آتشی که آتش گیره آن، مردم و بیت‌ها هستند». <sup>(۱)</sup>

آیا به یاد داری آن زمانی که مظلومان از تو استمداد می‌کردند و  
می‌گفتند: کمتر به ما ظلم کن، ما را ببخش، این قدر ما را آزار نده و تو با  
آن کینه‌ای که از ایمان و تقوای آنان داشتی ایشان را بیشتر شکنجه  
می‌دادی؟

آیا به یاد داری که قهقهه کنان به زیرستان خود دستور می‌دادی که  
به هیچ مؤمنی رحم نکنند و تا می‌توانند آنان را شکنجه روحی و  
جسمی نمایند؟

آیا به یاد داری که خود را مالک مال و جان و کار و زحمت  
مظلومان می‌دانستی مال و منال خود را از طریق آنان اضافه  
می‌کردی؟ تو شکم خود و فرزندانت را از دست رنج آنان پر می‌کردی  
و ایشان با شکم گرسنه می‌خوابیدند

---

۱- سوره تحریم، آیه ۶.

۲۶۱ / سرزمین ظالمان / .....

آری، «خداوند هرگز وعده اش تخلف نمی یابد». (۱)

بعد گفت: «خدایا! عذابت را بر آنان چند برابر کن و بر ایشان لعنت

فرست». (۲)

وقتی کلام شکنجه گر به اینجا رسید، ظالم شروع به گریه کرد و با  
التماس می گفت: ما غلط کردیم، اشتباہ کردیم، جاھل بودیم. «حال ما  
را به دنیا بازگردانید تا عمل نیک انجام دهیم و ما دیگر به همنوعان  
خود ظلم نمی کنیم و جبران گذشته را می نماییم». (۳)

شکنجه گر گفت: ای دروغ گویان! «شما تا در دنیا بودید دروغ  
می گفتید، در اینجا هم دروغ می گویید. قبلًا هم این در خواست را  
کرده بودید، اما خداوند قبول نکرد». (۴)

بعد گفت: این عذابی که الآن به آن مبتلا هستید ذرّه‌ای از عذاب  
آخر است و عذاب بزرگ و دردنگ تر در قیامت منتظر شماست.  
شما هنوز محاکمه نشده‌اید و حکم قطعی برایتان مشخص نشده  
است، هنوز شاکیان خصوصی شما که پیامبران الهی و امامان معصوم  
هستند از شما شکایت نکرده‌اند و باید منتظر شکایت آنان باشید. (۵)

۱- سوره حج، آیه ۴۷.

۲- سوره احزاب، آیه ۶۸.

۳- سوره مؤمنون، آیه ۹۹.

۴- سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۵- سوره اعراف، آیه ۷۱.

## ظالم از رفتارش سخن می‌گوید

وقتی این گفتگوها به پایان رسید، من رو به ظالم کردم و گفتم: اگر مایلی و حال سخن گفتن داری، قدری از اعمال و رفتار خود که در دنیا مرتکب می‌شدی برای ما تعریف کن تا بدانیم این عذاب‌ها در مقابل چه گناهانی است؟

ظالم گفت: اگر راستش را بخواهی، ما را که در این سرزمین جمع کرده‌اند و مجازات می‌کنند، افرادی هستیم بسیار گنهکار، ما به همنوعان خود ظلم روا می‌داشتبیم، اموال آنان را غصب می‌کردیم، در رابطه با آنان فساد می‌نمودیم، حقشان را می‌بردیم و آبرویشان را می‌ریختیم.

گفتم: اگر چنین نبودید که جای شما اینجا نبود و مبتلا به این عذاب‌ها نمی‌شدید. بهتر است داستان خود را بیشتر شرح دهید و ما را از کارتان آگاه کنید.

گفت: ما به زور و حیله و کلک، حق را از صاحبیش می‌گرفتیم و به نام خود ثبت می‌کردیم و او از حقش محروم می‌شد. ما حکومت، که تنها از آن خداوند متعال است<sup>(۱)</sup> و قرآن آن را به بندگان شایسته و پیامبران و امامان معصوم ﷺ و اولیای گرامش و اگذار کرده تا بندگان خدا را به راه راست هدایت کنند، تا آنان نماز بخوانند، زکات دهند، مردم را از کارهای خلاف نهی کنند و بندگی

۱- سوره آل عمران، آیه ۲۵

---

 ظالم از رفتارش سخن می‌گوید / ..... ۲۶۳ /
 

---

خداآند را به نحو شایسته‌ای به جای آورند<sup>(۱)</sup>، از دست آنان بیرون آوردیم و خود به ناحق حاکم مردم شدیم.

ما برای اینکه چند روزه جهان فانی را خوش باشیم و از زرق و برق دنیا بیشتر لذت ببریم و آنچه دل خواهمان است بدون قید و شرط آزادانه انجام دهیم، امر به معروف و نهی از منکر را به مرور زمان از میان برداشتیم و در عوض، فسادهای اخلاقی، بسی عفتی و بسی عصمتی، آزادی و هرزگی را رواج دادیم.

ما حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کردیم،<sup>(۲)</sup> در حالی که این دو، تاروز قیامت باید به حال خود باشند. یعنی حلال خدا تاروز قیامت باید حلال باشد و حرام خدا تاروز قیامت باید حرام باشد.

ما برای بسی بند و باری و آزادی خود، مردم را با فرهنگ غلط غرب آشنا کردیم و فرهنگ اصیل اسلامی را از میان برداشیم و چنان جلوه دادیم که مردم فکر کنند هرچه ما می‌گوییم عین حکم خدا و رسولش است و برای ادعای غلط خود، روایاتی را به نفع خود به دروغ جعل کردیم و بعضی را پول دادیم تا برای ما حدیث جعل کنند و به مرور زمان برگرده آنان سوار شدیم و از آنان بارکشی کردیم.

ما، در اثر تبلیغات سویی که علیه اولیا و علماء و افراد راستگو و درستکاران و دلسوزان جامعه داشتیم، مردم را علیه آنان شوراندیم به

---

۱- سوره انبیاء، آیه ۷۲

۲- سوره بقره، آیه ۷۵. در این باره حدیثی از نبی گرامی اسلام نقل شده که فرمود: حلال محمد ﷺ تاروز قیامت حلال و حرام او هم، تاروز قیامت حرام است.

## ..... / سفر نامه بروزخ / ۲۶۴

طوری که خود مردم کمر به قتل آنان بستند.

ما، به دروغ، خود را نماینده، وکیل، پیشوای همه کاره مردم جا زده بودیم به طوری که مردم، با اعتقاد کامل ما را قبول کرده بودند.

ما به مردم این طور و آنmod کرده بودیم که اگر ما نبودم، شما نبودید و از گرسنگی می مردید. دشمن به شما حمله می کرد و هستی شما را غارت می کرد و زن و فرزند شما را مورد تجاوز قرار می داد به طوری که این مردم بیچاره به ما دعا می کردند و سلامتی و بقای ما را از خدا می خواستند.

ما علیه علماء و مراجعی که ظلم و جنایت‌های ما را به گوش مردم معرفی می کردیم، خود فروخته و عمال خارجی قلمداد می نمودیم.

### یاری کننده ظالم

چند قدم آن طرف تر دیدم شخصی ایستاده و چند نفر با تازیانه به سرو صورت او می زنند. او دایم فریاد می زند و کمک می خواهد، اما کسی به فریاد او نمی رسد.

به رفتار گفتم: یبا تا پیش آن شخص برویم و اوضاع و احوال او را بپرسیم که به چه علت مورد شکنجه قرار گرفته و عمل او در دنیا چه بوده است.

وقتی نزدیک او رسیدیم رفتار از او سئوال کرد: چرا در اینجا با

..... ۲۶۵ / پاری کننده ظالم / .....

ظالمین، هم منزل شده‌ای؟ چه کسی هستی؟ چه کاره بوده‌ای؟ چرا تو را شکنجه می‌کنند؟ علت آن را برای من بازگو کن.

گفت: ای کاش این سؤال را از من نمی‌کردی! ای کاش با من رو به رو نمی‌شدی! شرم دارم خود را معرفی کنم، شرم دارم اعمال خود را بازگو کنم. اما چون سؤال کردی مجبورم اعمال خود را بیان کنم. این قدر بدان که من ظالم نیستم، تا حال ظلم و ستم به کسی نرسیده، من نماز خوان بودم، روزه می‌گرفتم، تلاوت قرآن می‌نمودم و پای بند به احکام اسلام بودم.

اما یک عیب در من وجود داشت و آن، این بود که به دنیا و ثروت دنیا حریص بودم، عاشق دنیا و دِرَهَم و دِینار آن بودم. برای به دست آوردن پول بدون زحمت، از زبان و قلم به نفع حاکم جور و ظالمین کمک می‌گرفتم، از آنان تعریف می‌کردم، به نفع آنان سخن می‌گفتم، در مجتمع عمومی از کارهای ناروای ایشان اظهار رضایت می‌نمودم، آنها را توجیه می‌کردم و با مخالفان بحث می‌نمودم.

رفتار گفت: با اینکه تو دست کمی از ظالمین نداری به فرموده

بزرگان دین، تو هم از ظالمین به حساب می‌آیی.

آیا در دنیا نشنیده بودی که امام رضا علیه السلام فرمود:

«کسی که به ظالم کمک کند یا قلمی برای او بتراشد یا مُرْكَبی در دواتش بریزد او خود ظالم است». (۱)

---

۱/۲۶۸ ..... / سفر نامه بزرخ

---

آیا نشنیده بودی که پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«کسی که در ظلم کردن به مردم، نماینده ظالمی باشد یا ظالم را در ظلمش کمک کند ملک الموت هنگام مرگ، او را بشارت به لعنت خدا می دهد، بشارت دائم به آتش جهنم می دهد، بشارت همنشینی با ظالم را در آتش به او می دهد.»

آیا نشنیده بودی که یکی از امامان معصوم فرمودند: «زمانی که قیامت بریا شود از جانب پروردگار، منادی ندا می کند و می گوید: کجا یند ظالمین؟ کجا یند یاران ظالمین؟ کجا یند کسانی که خود را شبیه ظالمین قرار می دادند؟»<sup>(۱)</sup>

آیا نشنیده بودی که امام صادق علیه السلام فرمود:

«ستمکار، کمک دهنده به او و کسی که به ستم کردن کسی راضی باشد، هر سه در ظلم و ستم به دیگران شریکند.»<sup>(۲)</sup>

ظالم گفت: این مطالب را از معصومین شنیده بودم. اما حرص به دنیا و غرق شدن در شهوت‌های دنیا مرا به این راه کشاند و این حرفاها برایم عادی شده بود

هرچه سعی و تلاش کردم که علاقه خود را به دنیا کوتاه کنم و دنیازده نشوم. اما بالاخره دنیا گریبانم را گرفت و مرا در باطلاق آتشی که ملاحظه می کنید فرو برد.

---

۱-وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

۲-کافی، ج ۲، ص ۳۳۳، روضة المتقین، ج ۹، ص ۳۶

جایگاه ترک کنندگان نماز عشا / ..... ۲۶۷ / .....

من مدتی را مانند این افراد در آن سرزمین بودم و همچون آنان  
مجازات می‌شدم تا زمانی رسید که به من اجازه عبور دادند.  
برای اینکه شب را در وسط بیابان، در میان حیوانات وحشی،  
مارها و عقرب‌های خطرناک نمانیم و خود را به جای امنی رسانیم.  
نانالان و حیران بیابان را طی می‌کردیم و پیش می‌رفتیم، اما به جایی  
نمی‌رسیدیم.

رو به رفتار کردم و گفتم: تو اطلاع داری، تا منزل بعدی چقدر راه  
باقی مانده است؟

گفت: چیزی نمانده اما تا قدرت و توان داری عجله کن که شب در  
پیش است و ماندن در بیابان صلاح نیست.  
حرکت کردیم و تا موقع عشا راه رفتیم تا به منزلی رسیدیم.

### جایگاه ترک کنندگان نماز عشا

در این منزل عده‌ای را دیدیم که با حسرت و اندوه فراوان، یک  
طرف سر و صورت خود را به سنگ بسیار بزرگی می‌زدند تا شکسته  
می‌شد بعد طرف دیگر را می‌زدند و کار آنان دائم چنین بود، هر طرفی  
را که سنگی می‌زدند شکسته می‌شد و طرف دیگر سالم می‌شد.

به رفتار گفتم: اینها کیستند و عمل ایشان در دنیا چه بوده است؟

گفت: کسانی هستند که بدون خواندن نماز عشا می‌خوابیدند یا  
به شب نشینی می‌پرداختند تا نماز عشا یشان قضا می‌شد.

بعد ادمه داد و گفت: نماز عشا اگر با شرایط و در وقتی خوانده

---

..... / سفر نامه بزرخ / ۲۶۸

---

شود دو ویژگی مخصوص به خود را دارد.

- ۱- قبر و قیامت که هر دو تاریک‌اند، به وسیلهٔ خواندن نماز عشا روشن می‌شوند.
- ۲- بدن کسی که نماز عشا را به وقتیش می‌خواند بر آتش سوزان جهنم حرام می‌شود.<sup>(۱)</sup>

وقتی کلمات رفتار به پایان رسید من در بارهٔ کسانی که سر خود را به سنگ می‌زدند و مجروح می‌کردند گفتم: ایشان از هفده رکعت نماز واجب شبانه روزی، تنها چهار رکعت آن را ترک کرده‌اند این طور عذاب می‌شوند، اگر نماز را کاملاً ترک می‌کردند چه مجازاتی داشتند؟

گفت: «هر که با مش بیش برفش بیشتر» و «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجلل».

در این موقع دیدم کسی جلو آمد، دست مرا گرفت، کنار سخره‌ای برد و گفت: تو هم چون نماز عشا نمی‌خواندی، باید تا مدتی تو طرف سر و صورت خود را به این سخره بکوبی.

### جایگاه ترک کنندگان نماز

پیامبر اسلام ﷺ در بارهٔ ترک کنندگان نماز فرمود:

«اگر کسی نمازش را در وقتیش نخواند (روز قیامت) خداوند او را

جایگاه ترک کنندگان نماز / ..... ۲۶۹ / .....

در بیابانی مخصوص که در جهنم است رها می‌کند تا به بدترین وضع

عذاب شود»<sup>(۱)</sup>

و نیز فرمود:

«اگر کسی نماز را که ستون دین است عمدًا و بدون عذر شرعی  
ترک کند دین خود را تباہ کرده است و بی دین از دنیا می‌رود»<sup>(۲)</sup>

بعد از آن رفتار گفت: بهتر برایت بگوییم. انسان بی نماز هزاران بار  
از شیطان پلیدتر و پست‌تر است؛ زیرا شیطان با آن همه پستی که  
داشت به خدا نگفت: من تو را سجده نمی‌کنم. بلکه عرضه داشت  
خدایا! من تو را همیشه سجده می‌کنم و عبادت می‌نمایم، فقط به من  
نگو به آدم سجده کنم!

ولی آدم بی نماز در مقابل خدای بزرگ می‌ایستد و می‌گوید:  
خدایا! من به تو بی اعتماد هستم و در مقابل تو سر تعظیم فرود  
نمی‌آورم.

چه بسا در مقابل مخلوق خدا و موجودی ضعیف مانند خودش  
کرنش و تعظیم نماید. به قول شاعر:  
شیطان که رانده گشت به جز یک خطآنکرد  
خود را برای سجده آدم رضا نکرد

۱-جامع الاخبار، ص ۷۴

۲-جامع الاخبار، ص ۷۳

---

۲۷۰ / سفر نامه بزرخ

---

شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی نماز  
 آن سجده بر آدم و این بر خدا نکرد  
 و پیامبر اسلام ﷺ در باره افراد بی نماز فرمود: ای مردم!  
 نمازهایتان را ضایع نکنید؛ زیرا کسی که نمازش را ضایع کند روز  
 قیامت خداوند او را با فرعون و هامان و قارون محسور می کند و بر  
 خدا حق است که او را همراه آنان و منافقین داخل جهنم گرداند.<sup>(۱)</sup>  
 کم کم ناله هایی را شنیدم، به طرف ناله ها رفتم، قبرهای بسیار  
 تنگی را دیدم که داخل هر قبری انسانی قرار داشت و در اثر تنگی  
 دندنهای چپشان در دندنهای راستشان فرو رفته بود و مارها و  
 عقربهای زیادی آنان را نیش می زدند.  
 از همه مهم تر که سوراخ هایی در اطراف قبرها بود که مرتب از آنها  
 دود و آتش داخل قبر می شد.  
 از رفتار پرسیدم: اینان چه کسانی هستند که مجازات آنان از همه  
 بیشتر است؟  
 گفت: اینان کسانی هستند که مانند تو به نماز اهمیت نمی دادند و  
 آن را با تمام اجزا و شرائطش به جای نمی آوردند و به اصطلاح نماز را  
 سبک حساب می کردند.<sup>(۲)</sup>  
 وقتی حرف رفتار تمام شد، شکنجه گران آمدند دست و پای مرا

---

۱- جامع الاخبار، ص ۷۴.  
 ۲- لثالي الاخبار، ج ۴، ص ۴۷.

بستند و با فشار داخل قبری کردند که پر از آتش بود. گفتند تو هم باید  
مدتی طولانی در این قبر مجازات شوی تا گذرگاه عبور به تو دهنده.

## مجازات زکات ندادن

ما بعد از آزادی شب را در سرزمین بی نمازان به صبح رساندیم و  
با روشن شدن هوا همچنان به راه خود ادامه دادیم تا نزدیکی ظهر به  
سرزمینی رسیدیم بدون آب و علف که بسیار هم سراشیب و لغزنده  
بود. افرادی آنجا زندانی بودند، چند اژدهای خطرناک و پیرکه در اثر  
پیری موهای سرشان ریخته بود و وجود داشت، این حیوانات کشنده،  
 دائم به این افراد زندانی که تنها خرقهای بر عورت آنان بود حمله  
می کردند و آنها می گریختند اما فایده ای نداشت.<sup>(۱)</sup>

وقتی اژدها به آنها می رسید چاره ای نداشتند به جز تسليم! آنان  
برای نجات خویش دست های خود را مقابل دهان اژدها می برند و  
اژدها دست های افراد را مانند کسی که تُرب بخورد، در دهان خود نرم  
می کردند و سپس مانند طوقی به دور گردن آنان حلقه می زندند و  
طوری فشار می دادند که چشم شان از حدقه بیرون می آمد.

از رفتار پرسیدم: این بیچاره ها چه اعمالی در دنیا داشته اند که به  
این مجازات گرفتارند.

گفت: ایشان کسانی هستند که خمس و زکات اموال خود را

۱-تفسیر منحج الصادقین، ذیل اول آیه سوره اسراء.

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۲۷۲ .....

نمی دادند. <sup>(۱)</sup>

و این مارها همان مال‌های وجوهات نداده است که به این قیافه در

آمده و صاحبان خود را نیش می‌زنند. <sup>(۲)</sup>

در حال گفتگو بودیم که دو نفر مأمور غضبناک خود را به من رسانده، دست و پایم را با زنجیر بستند و داخل زندان تنگ و تاریک انداختند و سپس چند اژدها به جان من افتدند. در این هنگام مأموران گفتند: تو هم به واسطه ندادن زکات باید چند ماهی در اینجا مجازات شوی و عذاب اصلی تو روز قیامت است.

بعد از پایان یافتن عذاب در کنار آن سرزمین تپه‌ای دیگری بود، وقتی به آن تپه نگاه کردم دیدم تعدادی از مأموران شکنجه، وسط جاده ایستاده و چند نفر را بازداشت کرده‌اند.

در کنار مأموران، شعله‌های آتش زیانه می‌کشید. من از ترس و وحشت خود را باخته بودم و هیچ راه پس و پیشی برایم وجود نداشت.

در این هنگام صدای داد و فریادی بلند شد. وقتی نگاه کردم دیدم چند نفر ایستاده و از پیشانیشان دود و آتش بلند است.

دیدم هر کدام سیکه گداخته شده‌ای به پیشانیشان چسبیده است.

در این حال مأموران سکه‌های گداخته شده دیگری را از روی آتش بر

۱- عقاب الاعمال، ص ۵۳۰، باب عقاب مانع الزکوت، حدیث ۳.

۲- دعائیم الاسلام، ج ۱، ص ۹۶، بحار، ج ۲۴۷.

می داشتند و بر پهلوی آنها می چسبانند، و بعد سکه قرمز شده دیگر را بوداشتند و بر پشت آنها می گذارند.

این بار در اثر سوزش پهلو و پشت صدای ناله و فریادشان بلندتر شد به طوری که ناله آنان تمام کوه و دشت را پر کرد و همه را به وحشت انداخت و به ایشان می گفتند: بچشید این عذاب را؛ زیرا خود برای خود آماده کرده اید. (۱)

با حیرت به یکی از مأموران نگاه کردم و گفتم: جرم ایشان چه بوده که با سکه های گذاخته شده از آنان پذیرایی می کنید.

گفت: این افراد، علاوه بر اینکه زکات طلا و نقره های خود را نمی دادند آنها را به عنوان گنج در جاها بی مخفی می کردند و در انبارهایی جاسازی می نموده و وقتی که بی نوایان به آنان مراجعه می کردند و به عنوان قرض پولی را طلب می کردند.

دست رد به سینه آنان می زدند و محروم شان می کردند.

یک طرف دیگر از آن تپه را نگاه کردم، زمینی است هموار عده ای را آنجا جمع کرده اند.

و آنگاه گاو و شتر و گوسفندان را در آنجا رها کردند و آنها به طرف جمعیت حجوم آوردند و با سُم های خود همه را زیر گرفتند به طوری که بدنشان به زمین داغ و پر حرارت چسید.

به رفتار گفتمن: اینها چه کرده اند که به وسیله سُم های حیوانات

---

..... / سفر نامه بزرخ / ۲۷۴

---

شکنجه و عذاب می شوند.

گفت: این طایفه صاحب شتر، گاو و گوسفند بوده‌اند که زکات آنان را نیز نپرداخته‌اند و باید به وسیله همین حیوانات اذیت و آزار شوند.<sup>(۱)</sup>

نزدیک آن زمین بی آب و علف دیگری را دیدم که عده‌ای را از آنجا جمع کرده بودند و طوق‌هایی از زمین درست کرده و به گردن انداخته‌اند و چشم طول و عرض آن را نمی‌دید و آنان در اثر سنگینی این طرق، به زانو در آمده بودند.

گفتم: اینان دیگر چه کسانی هستند که در این با این وضع به سر می‌برند.

گفت: این جمعیت با غدارانی بودند که به خرما، انگور، جو و گندم‌شان زکات تعلق گرفته بود و آنان زکات آنها را نپرداخته‌اند و کسانی که زکات محصولات خود را نپردازند خداوند زمین و جای آن محصول را تا هفت طبقه زمین، مانند طوقی می‌کند و بر گردنشان می‌اندازد و در روز قیامت هم، با همین طوق وارد صحرای عرصات می‌شوند.<sup>(۲)</sup>

آنان در حالی محسور می‌شوند که دست‌هایشان به گردنشان گره خورده باشد و قدرت برداشتن کوچک‌ترین چیز را ندارند و همراه

---

۱- عقاب الاعمال، ص ۵۳۱، باب عقاب مانع الزکات، حدیث ۳.

۲- عقاب الاعمال، ص ۵۳۱ باب مانع الزکات، حدیث ۳.

در صفت یهود و نصاری / ..... ۲۷۵ / .....

آنان فرشته‌هایی است که دائم ایشان را سرزنش و توبیخ می‌نمایند و با صدای بلند فریاد می‌زنند و می‌گویند:

ای اهل محشر! این جمعیت کسانی هستند که خداوند، مال فراوانی به آنان عطا کرده ولی آنان حق خدا و پیامبر و حق مردمی که خدا برای آنان تعیین کرده بود نپرداخته‌اند.<sup>(۱)</sup>

### در صفت یهود و نصاری

در مسیرمان به یک سه راهی رسیدیم. در طرف چپ و راست تعداد زیادی خوک، میمون و بوزینه دیده می‌شد. مردمی که به این سه راهی می‌رسیدند بر سه گروه تقسیم می‌شدند. عده‌ای به چپ و عده‌ای به راست می‌رفتند و عده‌ای هم راه مستقیم را انتخاب می‌کردند.

آنها یکی که پا به جاده چپ و راست می‌گذاشتند فوراً به شکل خوک، میمون و بوزینه در می‌آمدند و گروهی که راه مستقیم را می‌رفتند به قیافه انسان بودند.

پرسیدم اینجا کجاست؟ چرا میمونها و بوزینه‌ها اینجا اجتماع کرده‌اند؟ چرا انسان‌هایی که به این مسیر می‌رسیدند تقسیم می‌شدند؟ چرا افرادی که به طرف چپ و راست می‌روند به قیافه این حیوانات در می‌آیند؟

۱- عتاب الاعمال، ص ۵۳، باب مانع الزکات، حدیث ۲.

/سفر نامه بربزخ

۱/۲۷۶

گفت: اگر حال شنیدن داشته باشی به تمام سوالات تو جواب می‌دهم. اگر تو از شیعیان خالص امیرالمؤمنین طیلاً بودی و کتاب آن حضرت (نهج البلاغة) را خوانده بودی می‌دانستی که ایشان فرموده است:

مردم در انتخاب راه به سه گروه تقسیم می‌شوند، عده‌ای جاده طرف چپ را انتخاب می‌کنند و عده‌ای جاده طرف راست را و این دو گروه از راه منحرف شده و گمراه می‌شوند.

طایفه سوم کسانی هستند که جاده مستقیم را انتخاب می‌کنند و تنها این طایفه رستگار می‌شوند و به منزل خود که در بهشت برای آنان آماده شده است می‌رسند. (۱)

اما این حیوانات در واقع حیوان نیستند، بلکه طایفه یهود و نصاری هستند که با دستورات خداوند مخالفت کردند و دین واقعی را تغییر دادند و از روی هوا و هوس فتوای غلط دادند و خداوند آنان را مجازات کرد و مسخان نمود و به شکل خوک، بوزینه و میمون در آمدند. (۲)

و تغییر مسیرشان به طرف چپ و راست از این جهت است که تا در دنیا بودند از صراط مستقیم منحرف شدند و دین خود را از دست دادند.

۱- نهج البلاغة، خ ۱۶، قسمت ۷.

۲- سوره مائدہ، آیه ۵۹. سوره بقره، آیه ۶۴.

اما آنها ی که به قیافه حیوانات در آمدند از این جهت است که آنان هم مانند یهود و نصاری از راه راست و دین حق منحرف شدند و با دستورات خداوند مخالفت کردند.

از جمله منکر زکات شدند یا در پرداخت آن کوتاهی کردند تا اینکه مرگ گلوی آنان را فشرد و به برزخ منتقل شدند و توهم یکی از ایشان هستی.

امام صادق علیه السلام در باره کسانی که زکات مال خود را نمی پردازند چنین می فرماید:

«هنگامی که مرگ آنان فرا می رسد به ایشان گفته می شود و در صف یهود قرار گیرید یا در صف نصاری»<sup>(۱)</sup> و در مجازات آنان شریک خواهید بود.

و ضرری که در اثر ندادن زکات متوجه صاحبان مال و اجتماع می شود از این قرار است.

- ۱- چار پایان آنان بدون جهت می میرند، در اثر باران و سیل غرق می شوند، در اثر صاعقه می سوزند، یا به واسطه گرگ و دزد تلف می شوند.

- ۲- زراعت، کشاورزی و میوه های آنان به واسطه نیامدن باران و خشکسالی یا آفت های دیگر از بین می روند.

- ۳- معدن ها برکت ندارد و صاحبان معادن آنها سود نمی برند.

---

۱- وسائل، ج ۶، ص ۱۸. سفينة البحار، ۸ جلدی، ج ۳، ص ۴۷۳. فروع کافی، ج ۳، ۵۰۵

- ۴- وقتی امام زمان(عج) ظهر کرد گردن کسانی را که زکات نمی دادند را با شمشیر می زند.
- ۵- ملعون خدا، فرشتگان و پیامبران هستند.
- ۶- در زمرة دزدان واقعی به حساب می آیند.
- ۷- در ردیف بخیل ترین مردم قرار می گیرند.
- ۸- در صف کفار، یهود و نصاری قرار می گیرند.<sup>(۱)</sup>

### ترک کنندگان حج

رفتار به سخنان خود ادامه داد و گفت: نه تنها کسانی که زکات مالشان را نمی دهند در صف یهود و نصاری قرار می گیرند، بلکه آنان نیز که حج خانه خدا را با توان و از روی آگاهی ترک می کنند هنگام مرگ به آنان گفته می شود بمیرید در حالی که مسلمان از دنیا نمی روید، جایگاه شما در صف یهود است که به شکل بوزینه شدند یا در صف نصاری که به قیافه خوک در آمدند.<sup>(۲)</sup>

حضرت رسول ﷺ در این باره در وصیت خود به علی فرمود: یا علی! کسی که توانایی انجام حج را داشته باشد و آن را ترک کند کافر است؛ زیرا خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«برای خدا، حج این خانه بر همه مردم، هر کس که استطاعت

۱- سفينة البحار، ۸ جلدی، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲- مجمع البيان، ج ۳، ص ۲۱۶.

---

 عذاب مانعین خمس / ....
 

---

(مالی و جانی همراه با، باز بودن راه) داشته باشد واجب است. و هر کس از این فرمان سر پیچی کند و حج خانه خدا را ترک نماید کافر شده است». <sup>(۱)</sup>

بعد فرمود: «هر کس حج خانه کعبه را به تأخیر اندازد تا مرگ به سراغ او آید، (در عالم بزرخ) و روز قیامت او را در صف یهود یا نصاری قرار می دهند». <sup>(۲)</sup>

در حالی که رفتار از ترک کنندگان حج صحبت می کرد ناگهان دو مأمور از راه رسیدند زنجیر به گردن من انداختند و گفتند: چون تو نه زکات مالت را دادی و نه حج خانه خدا را به جا آورده باید یا داخل صف یهود که بوزینه اند یا در صف نصاری که به قیافه خوک هستند شوی و من صف یهود را انتخاب کردم.

مدتی در میان آنها بودم تا اینکه یک روز فرشته ای به من گفت از صف یهود بیرون بیا؛ زیرا موقع تقسیم مال، همسر و فرزندانت زکات مال و حج تو را ادا کرددند.

## عذاب مانعین خمس

به طرف دیگر تپه رفتم: جمعیت بیشمار دیگری را مشاهده کردم که به عذاب و شکنجه گرفتار بودند آنان را در میان چهار دیواری قرار

---

۱- سوره آل عمران، آیه ۶۶

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۷۴. مکارم الاخلاق، ص ۴۴۱. روضة المتقین، ج ۱۲، ص ۲۲۸.

## ..... / سفر نامه بروزخ

داده بودند و از اطراف، مارها و عقرب‌های گوناگون و کوچک و بزرگی به ایشان حمله می‌کردند و با نیش‌های خطرناک و زهر آلوده خود، آنان را نیش می‌زدند و بدنشان در اثر زهر ورم کرده و سیاه شده بود.

به رفتار گفتم: این جمعیت چه کسانی هستند؟ اعمال، کردار و رفتارشان در دنیا چه بوده است؟ این مارها به چه علت به جانشان افتاده و این‌گونه آنها را نیش می‌زنند؟

رفتار با من همراه بود و برایم برخی نکات را بیان می‌کرد. او گفت این طایفه کسانی هستند که خداوند، مال فراوانی به آنان داده است ولی ایشان خمس آل محمد را که به مالشان تعلق می‌گرفت نپرداختند.<sup>(۱)</sup>

گفت: هر مالی که خدا به انسان عطا می‌کند، آخر سال هرچه از آن باقی مانده باشد باید طبق فرمودهٔ قرآن یک پنجم آن را به مجتهد جامع الشرایط بپردازد و مجتهد هم آن را در راه مصالح اسلام و مسلمین مصرف می‌نماید.

در حال گفتگو بودیم که ناگهان، چند نفر خشمگین به من حمله کردند و با زور مرا کشان کشان به داخل آن چهار دیواری برdenد و مارهایی که منتظر آمدن من بودند به من حمله کردند.

۱- دعائیم الاسلام، ج ۱، ص ۲۴۷. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۹، حکم الزاهرة، ج ۱، ص ۳۱۲، حدیث ۸۱۰.

---

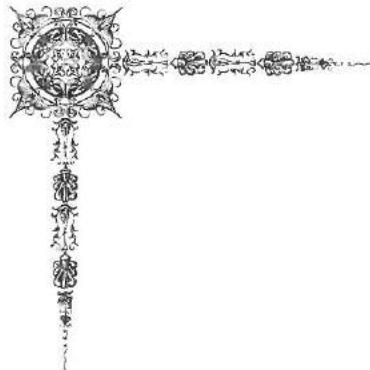
عذاب مانعین خمس / ... / ۲۸۱

---

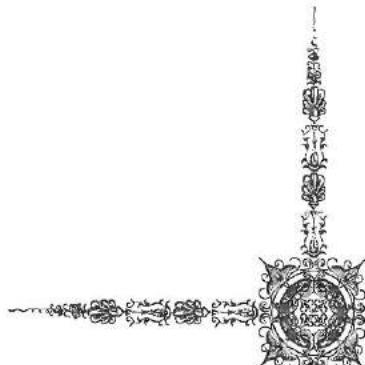
گفتم: مگر گناه من چه بوده است که مرا به اینجا آورده‌اید و مرا در  
کنار این مارها رها کرده‌اید تا به جان من بیفتند؟

گفتند: مگر رفتار برای تو نگفت کسانی که یک پنجم از مال خود را  
به عنوان خمس نپردازنند کیفرشان چنین است، من دیگر نتوانستم به  
آنها چیزی بگویم و گرفتار نیش‌های آنان شده عذابی می‌کشیدم که  
قابل توصیف نبود.





# هناطق یازده گانه زبان





در طول راه از مناطقی عبور کردیم که عده‌ای از زنان مجرم امت پیغمبر آخر الزمان به عذاب‌های گوناگونی گرفتار بودند و از شدت رنج و عذاب، هر بیننده‌ای به گریه می‌افتد و طاقت دیدن چنین عذاب‌ها و شکنجه‌های عجیب را نداشت.<sup>(۱)</sup>

## منطقه اول

### زنان آویزان به مو

در منطقه اول شعله‌های آتش و دود به چشم می‌خورد و در میان آن آتش، ستون‌هایی نصب شده بود که به هر ستونی زنی را از موهای سرش آویزان کرده بودند. در اثر سوزندگی و حرارت آتش، مغز آنان در کاسه سرشاران به جوش آمده بود<sup>(۲)</sup> و آنان هرچه فریاد می‌کشیدند و دست و پا می‌زدند کسی به فریادشان نمی‌رسید و هر لحظه شعله‌های آتش زیادتر می‌شد.

در اینجا رفتار متوجه من شد و گفت: این زنان کسانی هستند که مقید به حجاب نبوده یا بد حجاب بوده‌اند، موهای خود را از نامحرمان نمی‌پوشیدند و عکس العمل آن اعمال ناشایست در بروز خ چنین است.

۱- پیغمبر اسلام ﷺ در شب معراج عذب‌های گوناگون عده‌ای از زنان مجرم امت خود را مشاهده نمود و در بازگشت برای حضرت ﷺ علی و فاطمه ﷺ تعریف کرد.

۲- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۲۱، حدیث ۲۶ به تقلیل از عیزان احقر الرضا.

## ..... / سفر نامه بزرخ

خداؤند متعال به جهت حفظ ارزش و منزلت زن و سلامت روحی و روانی جامعه، حجاب را بر زنان واجب کرده است.<sup>(۱)</sup> این عده با بیرون گذاشتن موی سر خود، دستور خدا را زیر پا گذاشتند.<sup>(۲)</sup> خداوند متعال در قرآن مجیدش دوازده طایفه از مردان را محروم زن دانسته است<sup>(۳)</sup> و بقیه مردم برای او نامحرم اند و اگر زنی موی خود را از روی عمد در برابر نامحرم نشان دهد، حرام است و مجازات می شود.

گفتم: اگر زنی عمدآ یا سهواً موی خود را از نامحرم نپوشاند و بعد توبه کند، آیا خداوند توبه او را قبول می کند؟  
 گفت: البته که قبول می کند؛ زیرا خداوند توب اب است، توبه پذیر است و توبه کنندگان را دوست می دارد.<sup>(۴)</sup>

## منطقه دوم

### زنان آویزان به زبان

موقعیت منطقه دوم نیز مانند منطقه اول بود و به هر ستونی زنی را از زیانش با میخی آتشین به آن ستون آویزان کرده بودند و چرک و خون جوشان در گلوبیشان ریخته می شد. وقتی به شکمشان می رسید

۱- سوره احزاب، آیه ۵۹.

۲- سفر به عالم بزرخ.

۳- سوره نور، آیه ۳۰.

۴- سوره بقره، آیه ۲۲۲.

در آنجا به جوش می‌آمد.

رفتار گفت: اینها زنانی بودند بد خلق و بد زبان که شوهران خود را با نیش زبان خود آزار اذیت می‌کردند و زخم زبانشان از نیش مار و زخم شمشیر بدتر بود.<sup>(۱)</sup>

به شوهران خود فحش و ناسزا می‌گفتند، روزگار آنان را سیاه کرده بودند، افراد خانواده خود را بر خانواده شوهر ترجیح داده و به آنان فخر و مباهات می‌کردند، بی ارزش‌ترین اموال خود و اموال فامیل خویش را با ارزش جلوه داده و با ارزش‌ترین اموال شوهر را بی ارزش حساب می‌کردند.

آنان در میان دوست و دشمن، شوهر خود را تحفیر کرده و او را بی شخصیت معرفی می‌کردند.

رفتار این زنان، مردان را از زندگی دلسربکرده و فرزندان را بی‌باک و پررو می‌کرد.

برخورد این زنان با شوهران، موجب بی‌آبرویی در میان فامیل و اجتماع می‌شد و نهاد خانواده سست و چه بسا از هم گسیخته می‌شد. کردار این زنان، باعث می‌شد که زندگی شیرین خانواده به جهنمه سوزان تبدیل شود و فکر نمی‌کردند جهنم شوهر در دنیا همین بد اخلاقی زن است.

زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او

## ..... / سفر نامه بزرخ

بد خُلقی و بد زبانی این زنان، باعث پیری زود رس خود و شوهران و احياناً مرگ ناگهانی می شد.

رسول خدا در باره چنین زنانی فرمود: «هر زنی که شوهرش را با زیان اذیت کند هیچ توبه و فدیه و هیچ حسنی از او قبول نمی شود اگرچه روزها را به روزه و شبها را در عبادت به پایان رساند، بندهها در راه خدا آزاد کند و اسبهای نیکو در راه خدا برای جهاد آماده نمایند و او اولین کسی است که وارد آتش می شود مگر اینکه شوهر از او راضی شود». (۱)

امام صادق علیه السلام در باره زنان بد زبان فرموده است: «ملعون است ملعون، زنی که شوهر خود را اذیت کند و او را غمگین سازد». (۲) آن حضرت نیز فرمود: «اگر زنی به شوهرش بگوید، من هرگز خیری از تو نمیدم تمام عملش نابود می شود». (۳) این زنان اگر بد خلق و بد زبان نبودند و شوهران خود را بانیش زیان اذیت نمی کردند بهترین زنان بودند.

پیامبر اسلام در باره بعضی از زنان امت خود فرمود: «بهترین زنان امت من کسانی هستند که این صفات را دارا باشند:

- ۱- با شوهران خود خوش برخورد و مهربان باشند.
- ۲- در میان خانواده و اقوام خویش، عزیز و بزرگوار و در مقابل

۱- مكارم الاخلاق، فی حق الزوج على المرأة.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۲، باب ۴، حدیث ۵۵.

۳- مكارم الاخلاق فی حق الزوج على المرأة.

زنان آویزان به زبان / ..... ۲۸۹ / .....

شوهر ذلیل و خود باخته باشند.

● ۳- مطیع دستورات او بوده و حرف او را از دل و جان پذیرا باشند.

● ۴- خود را تنها برای شوهران زینت و آرایش کنند تا دل شوهر به آنان گرم باشد.<sup>(۱)</sup>

● ۵- در میان خانواده و فامیل خویش احترام شوهر را کاملاً داشته باشند تا جایی که فرمود اگر سجده برای غیر از خدا جایز بود دستور می دادم که زنها به شوهران خود سجده کنند.<sup>(۲)</sup>

امام صادق علیه السلام در باره زنان خوش حلق، خوش زبان، خوش برخورد و مطیع شوهر چنین فرموده است:

«خوشا به حال زنی که به شوهر خود احترام کند، او را با زبان اذیت نکند و به فرمان و مطیع او باشد».<sup>(۳)</sup>

زن خوب و فرمانبر و پارسا کند مرد درویش را پادشاه در اینجا رو به رفتار کردم و گفتم: این زنان تاچه موقع باید با زیانشان به دار آویخته باشند و از چرک و خون جوشان در گلویشان ریخته شود.

گفت: تا زمانی که شوهرانشان از ایشان راضی شوند یا خداوند متعال بر آنان منت گزارد و با لطف و کرم خود از گناهانشان درگذرد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴، حدیث ۴.

۲- فروکافی، ج ۵، ص ۲۵۲، باب حق الزوج على المرأة، بحار، ج ۱۷، ص ۳۹۸.

۳- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲، باب ۴، حدیث ۵۵.

## منطقه سلوه

### زنان آویزان به سینه‌ها

به طرف دیگر توجه کردم زنانی را دیدم که به سینه‌ها یشان آویزان بودند<sup>(۱)</sup> و خون از آنها جاری بود.

گفتم: مگر این بیچاره‌ها چه کرده بودند که به این عذاب مبتلا شده‌اند؟

رفتار گفت: پیامبر اسلام ﷺ فرموده: اینها کسانی هستند که تسلیم شوهران خود نبودند، در رختخواب آنان نمی‌خوابیدند، شوهران را از خود می‌راندند، به خاسته‌های نفسانی آنان بی‌اعتنای بودند تا جایی که یشان به گناه می‌افتدند.

پیامبر اسلام ﷺ چنین زنانی را بدترین زنان عالم دانسته و فرموده است:

بدترین زنان امت من زنانی هستند که این صفات ناپسند در آنان وجود داشته باشد:

● ۱- زنانی که در خانواده‌های خویش ذلیل و بی‌مقدار باشند و در مقابل شوهر، خود را بزرگوار و عزیز بدانند.

● ۲- هنگامی که شوهر از خانه بیرون می‌رود خود را تمیز کرده، آرایش نماید و لباس‌های زینتی خود را بپوشد.

● ۳- هنگامی که شوهر با آنان حرف می‌زند توجه نکنند، حرف او را

۱- بخار، ج ۱۸، ص ۳۵۱، نقل از عيون اخبار الرضا.

## زنانی که گوشت بدن خود را می‌خوردند / ..... ۲۹۱ / .....

نشنوند، به دستورات او رفتار نمایند و مانند اسب چموشی که وقتی انسان می‌خواهد برآن سوار شود چموشی می‌کند، آنان هم هنگامی که شوهر می‌خواهد از آنان لذت ببرد چموشی می‌کنند و تسلیم او نمی‌شوند، در رختخواب او نمی‌خوابند.

۴● هنگامی که شوهر از رفتار و کردار خود عذرخواهی می‌کند، عذرخواهی شوهرشان را نمی‌پذیرند و اگر احياناً خلافی را مرتکب شود از تقصیر او نمی‌گذرند.<sup>(۱)</sup>

نیز فرمود: هر زنی که دور از بستر شوهر شب را به روز آورد فرشتگان تا صبح او را العنت می‌کنند.<sup>(۲)</sup>

گفتم: آیا چنین زنانی را خداوند می‌بخشد؟

گفت: بلی، اگر شوهران از حق خود بگذرند و از آنان راضی گردند خداوند متعال هم از تقصیر آنان می‌گذرد.

## منطقهٔ پهان<sup>(۳)</sup>

### زنانی که گوشت بدن خود را می‌خوردند

در منطقهٔ دیگر زنانی را دیدم (که با کاردهای تیز) گوشت بدن خود را (می‌بریدند) و می‌خوردند، در حالی که آتش از زیر آنان روشن بود و شعله می‌کشید.<sup>(۴)</sup>

۱- وسائل الشیعید، ج ۱۴، ص ۱۸، حدیث ۱.

۲- نهج الفضاحه، ص ۳۶، شماره ۱۸۷.

۳- بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۱، حدیث ۶۲.

---

## ..... / سفر نامه بربزخ .....

---

گفتم: این طایفه چه کسانی هستند و کار آنان درد نیا چه بوده است؟

گفت: اینها کسانی هستند که خود را برای دیگران آرایش می‌کردند و در انتظار ظاهر می‌شدند<sup>(۱)</sup> در حالی که شوهرانشان راضی نبودند.

رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> در باره چنین زنانی فرمود: «هر زنی که خود را زینت کند، با عطر خوش بو نماید و از خانه خارج شود، فرشتگان آسمان و زمین و جن و انس او را لعنت می‌کنند تا به خانه برگردد.<sup>(۲)</sup>

گفتم: می‌دانی این زن‌ها را برای چه عذاب می‌کنند و کردارشان در دنیا چه بوده است؟

گفت: این طور که معلوم می‌شود اینها از جمله کسای هستند که آزادی را تنها در بی حجابی دانسته و خاسته‌اند به این وسیله آرایش و زینت خود را به جوانان نشان داده و کمبودها و عقدۀ حقارت خود را جبران کنند. لذا هر روز و به هر عنوان خود را آراسته و در کوچه و خیابان و در اجتماع ظاهر می‌شدند، نه تنها دل جوانان پاک بلکه دل پیرمردان از کار افتاده را نیز می‌بردند و آنان را به فتنه و فساد می‌کشانند و به بی‌عفتنی دعوت می‌کردند.

این زنان خطرهای فراوانی برای اجتماع و خود داشتند؛ از جمله:

● ۱- جوانان را به هرزگی و فساد می‌کشانده، آنان را از مسیر دین و

---

۱- بحار، ج ۱۸، ص ۱۵۱.

۲- عقاب الاعمال، ج ۲، ص ۴۵۲.

زنانی که گوشت بدن خود را می‌خوردند / ..... ۲۹۳ / .....

- نقوای بیرون برده و از کانون گرم خانواده جدا می‌نمودند.
- ۱- باعث فحشا و منکرات و بی عفتی در جامعه می‌شدند.
  - ۲- آبروی خود، پدر، مادر، فامیل و مردم را می‌بردند.
  - ۳- زشتی فحشا را در اجتماع از میان می‌بردند و به زنان و دختران جرأت بی‌بند و باری می‌دادند.
  - ۴- در اثر بی‌بند و باری جامعه اسلامی را به بلاهای گوناگونی از قبیل بی‌برکتی، خشکسالی، طاعون، زلزله و بیماریهای نو ظهور می‌کردند.

نیز به دخترش حضرت فاطمه فرمود: دخترم! هر زنی که خود را به زینتی آرایش کند و با بهترین لباس از خانه خارج شود تا اینکه مردم او را نگاه کنند، ملائکه آسمان‌های هفتگانه و زمین او را لعنت کنند و او دائم در غصب خداوند است تا اینکه بمیرد و او را در آتش اندازند.<sup>(۱)</sup> امام صادق علیه السلام نیز در باره این زنان فرمود: هر زنی که خود را برای غیر شوهر خوشبو و معطر کند نمازش قبول نمی‌شود مگر اینکه خود را بشوید مانند کسی که خود را از جنابت پاک می‌کند.<sup>(۲)</sup>

گفتم: این زن‌ها تا چه موقع باید در میان آتش از گوشت بدن خود بخورند؟

گفت: تا زمانی که مجازات تعیین شده آنان تمام شود یا به واسطه

- 
- ١- شهاب الاخبار.
  - ٢- مکارم الاخلاق، فی حق الزوج علی المرئه.

..... / ۲۹۴

---

/سفر نامه بزرخ

دعای بازماندگان، مورد عفو و بخشش خداوند قرار گیرند.  
 معنی ناموس چیست؟ روی نهان داشتن  
 پرده عفت زدن، حفظ روان داشتن  
 عصمت و ناموس ما به مسلک هوشمند  
 گنج بود گنج را به<sup>(۱)</sup> که نهان داشتن  
 ای که تو را آرزوست به کشف ناموس خویش  
 پرده دری نارواست پردکیان داشتن  
 قصه ناموس و غیر، چو برق با خرمن است  
 خرمن خود را مخواه برق عیان داشتن  
 تانه نگاری نظر، دل نکند آرزو  
 گرسنه کم طاقت است دیده به نان داشتن  
 آیته بی حجاب به طبع گیرد غبار  
 خوش بود آیینه را پرده بر آن داشتن  
 منع تماشاچیان گر نکند با غبان  
 می نتواند به باع سرو روان داشتن  
 گر بگشایی دری ز خانه بر مفلسان  
 دگر مدار این امید به خانه خوان<sup>(۲)</sup> داشتن

۱- به مخفف بهتر است.

۲- خوان سفره نان.

زنانی که دست و پایشان به هم بسته بود / ..... ۲۹۵/ .....

غنچه به باغ این است تا بود اندر حجاب  
آفت جان و دل است چهره عیان داشتن

### منطقه پنجم

**زنانی که دست و پایشان به هم بسته بود**

در کنار آنان زنانی را دیدم که پاها و دست‌های ایشان را به هم بسته بودند، در حالی که مارها و عقرب‌ها به جان ایشان افتداده و دائم نیش می‌زدند.<sup>(۱)</sup>

پرسیدم: آنان چه کسانی هستند و رفتارشان در دنیا چه بوده است؟ چرا دست و پایشان را به هم بسته‌اند؟

جواب داد: ایشان به واسطه چند عمل به این بلا مبتلا شده‌اند.

● ۱- وضعی صحیح نمی‌گرفتند، با دست و پای کثیف وضعی می‌گرفتند.

● ۲- در حال نماز و غیر نماز لباس و بدنشان دائم کثیف وآلوده بود.

● ۳- از جنابت و حیض غسل نمی‌کردند، اهمیتی به غسل نمی‌دادند و دائم جنب یا حیض بودند.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که عمداً در غسل جنابت کوتاهی کند ولو مویی از بدنش باشد داخل آتش خواهد شد.<sup>(۲)</sup>

۱- بخار، ج ۱۸، ص ۳۵۱، حدیث ۶۲

۲- عقاب الاعمال، ج ۲، ص ۵۱۶

/سفر نامه بزرخ

/۲۹۶

- ۴- آنان خود را در برابر شوهر و هنگام نماز تمیز نمی کردند.
  - ۵- نماز را کوچک می شمردند و به آن اهمیت نمی دادند.<sup>(۱)</sup>
- گفتم: ایشان تا چه وقت به این بلاگرفتارند و تا چه موقع باید دست و پای آنان بسته بشد و مار و عقرب‌ها ایشان را نیش بزنند؟
- گفت: خدا عالم است. شاید تا قیامت و شاید در اثر شکنجه و عذابی که در این عالم متحمل می شوند پاک گردند و آزاد شوند.

منطقهٔ ششمزنان کور و کرو لال

در آن نزدیکی زنانی را دیدم که هم کور بودند و هم کرو لال، و آنان در تابوتی از آتش قرار داشتند. در حالی که مغز سرshan از سوراخ بینیشان بیرون آمده و در اثر جزام و پیسی گوشت‌های بدنشان قطعه قطعه شده است.<sup>(۲)</sup>

گفتم: اینان چه کسانی هستند و جرمشان چیست؟

گفت: اینها زنان زناکاری هستند که از راه زنا بچه می آورند و او را به گردن شوهر می انداختند.

۱- بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

۲- بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

زنان آویزان در تنور آتش / ..... ۲۹۷ / .....

## منطقه هفتم

### زنان آویزان در تنور آتش

در نقطه دیگر تنورهایی را دیدم که شعله‌های آتش از آنها زبانه می‌کشید و زنجیر به پاهای زنانی بسته و آنان را با پاهایشان در آن تنور آویزان کرده در حالی که سرشان پایین و پاهایشان بالا بود.<sup>(۱)</sup>

به رفتار گفتم: اینها چه جوم و جنایتی مرتک شده‌اند که به این عذاب مبتلا شده‌اند.

گفت: ایشان بدونه اجازه شوهر از خانه خارج شده‌اند.<sup>(۲)</sup>

- بدونه اجازه شوهر در عروسی‌ها شرکت می‌کردند.
- بدونه اجازه شوهر به دیدن خویشان خود می‌رفتند.
- بدونه اجازه شوهر به زیارت امامان یا امامزادگان می‌رفتند.
- بدونه اجازه شوهر به حج یا عمره مستحبی می‌رفتند و فکر می‌کردند که کار خوبی کرده‌اند.

حضرت رسول در این باره فرمود: هر زنی که بدون اجازه شوهر از خانه خارج شود تمام فرشتگان آسمان و زمین، جن و انس و (هر سنگ و کلوخ و درختی) که از آن می‌گذرد او را لعنت می‌کنند تا به خانه برگردد.<sup>(۳)</sup>

۱- بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۱، حدیث ۶۲.

۲- بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۲.

۳- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۳.

چو زن راه بازار گیرد بزن  
 و گرنه تو در خانه بنشین چو زن  
 ز بیگانگان چشم زن دور باد  
 چو بیرون شد از خانه در گور باد

### منطقه هشتم

**زنانی که گوشت بدن خود را قیچی می‌کردند**

با چند متر فاصله، زنانی را دیدم که قیچی‌های آتشین به دست گرفته و گوشت‌های بدن خود را از جلو و عقب قیچی می‌کردند.<sup>(۱)</sup> گفتم: ایشان چه کسانی هستند و چرا گوشت‌های بدن خود را قیچی می‌کنند؟

گفت: اینان کسانی هستند که خود را در معرض دید مردان قرار می‌دادند و با مردان اجنبی در حال رفت و آمد بودند.<sup>(۲)</sup> کسانی هستند که از زنا باکی نداشتند و هر ساعتی در آغوش مردی قرار می‌گرفتند.<sup>(۳)</sup>

این عذاب و شکنجه تاروز قیامت ادامه خواهد داشت و هنگامی که قیامت برپاشد در جهنم عذاب ایشان از این هم بدتر خواهد بود مگر اینکه مورد لطف و بخشش خداوند متعال قرار گیرند.

۱- مختصر، ص ۱۸۴.

۲- بخار، ج ۱۸، ص ۳۵۲.

۳- در بارهٔ زناکار و عذاب آنها در این کتاب بحث شده.

زنانی که روده‌های خود را می‌خورند / ..... ۲۹۹ / .....

## منطقه نهم

### زنانی که روده‌های خود را می‌خورند

در طرف دیگر زنانی را مشاهده کردم که در کنار خرمتی از آتش  
قرار داشتند.

گاهی صورت‌های خود را می‌سوزانند، گاهی دست‌های خود را  
روی آتش می‌گذارند و بوی سوختن آنها به مشام می‌رسید و گاهی  
روده‌ها و احشاء داخل شکم خود را می‌خورند.<sup>(۱)</sup>  
پرسیدم: چرا اینها چنین می‌کنند و جرمشان در دنیا چه بوده  
است؟

جواب داد: اینها آن زنانی هستند که زمینه‌های ارتباط نامشروع  
زنان و مردان را فراهم می‌کردند.<sup>(۲)</sup>

دختران بی‌گناه را اغفال کرده و به زنا و ادار می‌کردند، فاحشه خانه  
ترتیب داده، زنان و مردانی را در آنجا به هم رسانده و از این راه پولی  
به دست می‌آورند و با آن زدگی خود را تأمین می‌کردند.

## منطقه دهم

### زنانی که بدنشان مانند الاغ و سرشان خوک بود

در آن نزدیکی عده‌ای از زنان را مشاهده کردیم که قیافه آنان

۱- بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۲.

۲- بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۲.

---

..... / سفرنامه بزرخ / ۳۰۰

---

عجیب بود، بدنشان به شکل دو حیوان در آمده بود سرشنان به قیافهٔ خوک و بدنشان به شکل الاغ دیده می‌شد. و ایشان را به هزاران هزار گونه عذاب می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

سؤال کردم: اینها چه طایفه‌ای هستند و رفتارشان در دنیا چگونه بوده است.

جواب شنیدم: ایشان دو صفت از صفات پست را دارا بودند.

● ۱- نمام و سخن چین بوده‌اند، میان زن و شوهر، میان پدر و فرزند، میان زن و خواهر شوهر، میان دو رفیق و دوست را به هم می‌زنند و میان آنان اختلاف ایجاد می‌کردند.

میان دو تن جنگ چون آتش است

سخن چین بدبخت هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگر باره دل

وی اندر میان کور بخت و خجل

میان دو تون آتش افروختن

نه عقل است و خود در میان سوختن

● ۲- دروغگو بوده‌اند<sup>(۲)</sup> و به گفتهٔ قرآن دور غرگونه رستگار می‌شود و نه ایمان دارد.<sup>(۳)</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۱.

۲- بحار، ج ۱۸، ص ۲۵۲.

۳- سوره نحل، آیه ۱۰۴.

زنانی که به صورت سگ بودند / ۳۰۱ / .....

## منطقهٔ یازدهم

### زنانی که به صورت سگ بودند

در آخرین نقطه زنانی را دیدم که به صورت سگ بودند و آتش از پایینشان داخل می‌شد و از دهانشان بیرون می‌آمد و مأموران عذاب گریز به دست پی دریبی بر سر و صورت این گروه می‌زدند.  
گفتم: اینها چه کرده‌اند.

گفت: اینان در دنیا سه عمل زشت را مرتکب می‌شدند.

● ۱- در مجالس گناه، آواز خوانی می‌کردند و به این وسیله مردم را گرم می‌نمودند. (۱)

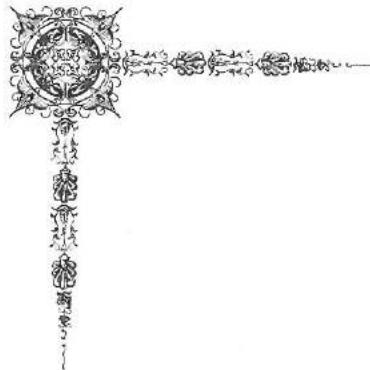
● ۲- در مجالس عزا به فرمان شیطان و نه از روی حقیقت نوحه خوانی می‌کردند.

● ۳- دربارهٔ زندگی مردم حسادت می‌ورزیدند.  
در این بین صدایی بلند شد که همه را متوجه خود کرد و می‌گفت:  
وای به حال زنی که شوهر خود را به غصب آورده و خوشابه حال زنی که شوهرش از او راضی باشد. (۲)

۱- بخار، ج ۸۱، ص ۳۵۱.

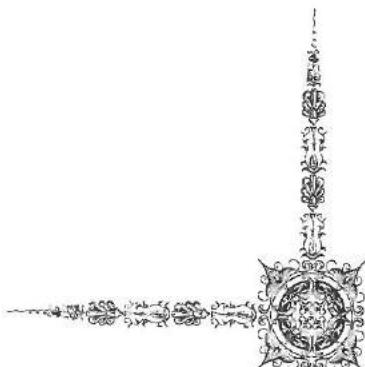
۲- وسائل، ج ۴، ص ۱۵۶. بخار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۶. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰.





# پخش سوم

از برهوت تا قیامت



[www.irtanin.com](http://www.irtanin.com)

[www.irebooks.com](http://www.irebooks.com) [www.omideiran.ir](http://www.omideiran.ir)

## به کوه برهوت نزدیک می‌شدیم

روزها همچنان می‌گذشت و حرکت ادامه داشت. خستگی راه،  
گرمای سوزان، تشنگی بی‌حد و حساب، پاهای مجروح و بدن کوفته  
و ضجر آورتر از همه همسفری متعفن و بدبو.

با التماس به رفتار گفتم: اگر می‌توانی، اگر برایت امکان دارد، اگر  
کاری از دستت بر می‌آید فکری به حال بیچارگی من کن، فکری به  
حال تشنگی و خستگی من کن که امامن را بریده است.

با دست اشاره کرد که آنجا را نگاه کن، وقتی نگاه کردم از فاصله  
دور، کوه بسیار بلندی دیده می‌شد که مانند دیواری جلوی ما را بسته  
بود.

گفت: ای همسفر عزیز! هر کجا کوه باشد آب هم وجود دارد. بهتر  
است عجله کنی تا هر چه زودتر به آنجا بررسی تا هم، از گرمای سوزان  
نجات پیدا کنی و هم، تشنگی ات برطرف شود.

هر چه به کوه نزدیک‌تر می‌شدم آن را بلندتر و سخت‌تر می‌دیدم.  
رفتار گفت: برهوت که آخرین منزل ما است پشت همین کوه  
است، تمام گناه کاران و مجرمانی که از اول دنیا مرده‌اند در آنجا منزل  
دارند و کسانی هم، که در بین راه دیدی و گناه کارانی که از این به بعد تا  
روز قیامت از دنیا می‌روند به آنجا می‌آیند.

گفتم: این طور که می‌گویی و از گفتارت معلوم می‌شود آنجا بسیار  
شلوغ و پر جمعیّت است.

## /۲۰۶ ..... /سفر نامه برزخ

گفت: همین طور است که می‌گویی. اما این را بدان، کسانی که در دنیا قدری زیرک باشند و دنبال دین و تقوای رفته و فریب شیطان را خورده باشند آنجا، کم هستند یا اصلاً وجود ندارند؛ یا در مسیر برهوت پاک شده‌اند که الآن در نزد بقیه بهشتیان هستند و یا مستقیم به سرزمین دیگری به نام «وادی السلام» در طرف نجف منزل کرده‌اند و تو در برهوت، دوستان و همنشیان خود را که مانند تو مجرم و گناه کارند و قبلًاً مرده‌اند، خواهی دید و با آنان همنشین خواهی بود. در اینجا فکر تشنگی، فکر رسیدن به وادی برهوت، فکر اینکه در آنجا دیگر عذاب و شکنجه‌ای وجود ندارد لاقل آرامش نسبی برقرار است و فکر چگونه عبور کردن از آن کوه بلند را به کلی فراموش کردم. به رفتار گفت: برای رسیدن به سرزمین برهوت چگونه باید از این کوه سخت و سر به فلک کشیده بگذریم؟

وقتی این حرف را شنید خنده‌ای کرد و گفت: معلوم است. باید از بالای کوه برویم.

گفت: هرچه نگاه می‌کنم در طرف چپ و راست آن کوه هیچ دره یا جاده و گذرگاهی دیده نمی‌شود تا بتوانیم از آنجا عبور کنیم و خود را به سرزمین برهوت برسانیم.

گفت: درست است، راهی وجود ندارد و اگر بخواهی برای پیدا کردن گذرگاه از این طرف و آن طرف بروی می‌توانی، اما به تو بگویم که خود را خسته می‌کنی و بیشتر راه خود را دور می‌نمایی. به راحتی نمی‌توانستم حرف رفتار را باور کنم؛ چرا که او قبلًاً هم

۴۰۷ / ..... به کوه برهوت نزدیک می‌شدیم / ...

چندین بار مرا فریب داده بود.

گفتم: در هر حال باید من در جستجوی راهی باشم و برای اینکه راه اصلی را گم نکنم، تو همینجا بمان تا من به طرف چپ و راست بروم، اگر راهی پیدا نکرم باز برمی‌گردم.

رفتار این پیشنهاد را قبول کرد و همانجا دراز کشید. حرکت کردم و با خود گفتم: خوب شد که از سر او راحت شدم و چنانچه راهی پیدا کردم بدون اطلاع او، به راه خود ادامه می‌دهم و باقی مانده آن را تنها می‌روم.

اما هرچه گشتم نه آبی پیدا کردم و نه راهی و کوه همچنان یک نواخت بود و حتی شیاری هم نداشت که بتوان از آن عبور کرد. با خستگی و کوفتنگی فراوان، به جای اول برگشتم.

وقتی نزد رفتار رسیدم مرا مورد تمسخر قرار داد و خندید. گفتم: ای همسفر! اگر من نخواهم از این کوه بالا روم و همینجا بمانم چه می‌شود؟

گفت: چیزی نمی‌شود فقط تعدادی شکنجه‌گر، از راه می‌رسند و با تازیانه‌های آتشین تو را مجبور می‌کنند تا از کوه بالا روی. پس بهتر است هرچه زودتر تصمیم خود را بگیری.

شیب کوه بسیار تند و قله آن از صخره‌های تیزی تشکیل شده بود، از طرفی شب تاریک نزدیک می‌شد.

رفتار رو به من کرد و گفت: بهتر است در شب، کوه پیمایی کنی تا از گرمای طاقت فرسای روز در امان باشی و هم به واسطه تاریکی نتوانی

..... / سفر نامه بروزخ

پشت سر خود را ببینی و ترس و وحشت به سراغت آید.  
 حرف رفتار را پسندیدم و با تاریک شدن هوا، کوهنوردی را آغاز کردیم. در بین راه سنگ‌های تیز مانند شمشیر به پاهایم فرومی‌رفت ولی جز راه رفتن چاره‌ای نبود و آن راهی بود که می‌بایست طی شود. تمام شب را تا طلوع صبح بدین ترتیب بالا رفتم. وقتی هوا روشن شد برای رفع خستگی روی تخته سنگی نشستیم و تنها یک پنجم راه را طی کرده بودم وقتی به پایین نگاه کردم سرم گیج رفت. وقتی به اطراف خود نگاه کردم، دیدم افراد دیگری هم مشغول بالا آمدن هستند. مایل بودم به طرف یکی از آنها بروم تا رفیق راه و همزیانی داشته باشم و با هم درد دل کنیم.

اما وقتی خوب دقت کردم دیدم بین من و آنان صخره بسیار بلند و صافی وجود دارد که رفتن به طرف ایشان را غیر ممکن می‌ساخت. چهار شبانه روز با زحمت، سختی و دردهای فراوان بالا رفتم تا بالاخره در صبح روز پنجم به قله کوه رسیدم. در اثر خستگی و کوفتگی و پاهای مجروح و خون آلود، روی تخته سنگی دراز کشیدم.

در این موقع دیدم رفتار هم پیدا شد و گفت: چرا دیر کردي؟ من مدت‌ها است که در اینجا به انتظار تو نشسته‌ام. گفتم: فکر کردم از شر تو راحت شده‌ام و گمان می‌کردم تو از این کوه بالا نتوانی آمد.

خنده کنان گفت: مگر فراموش کرده‌ای؟ بارها به تو گفته‌ام: من تا

روز قیامت با تو و همراه تو خواهم بود! مگر ممکن است تو را در این  
بیابان بی پایان و در این کوه و تپه تنها بگذارم؟ حالا بلند شو و آماده  
پذیرایی بسیار گرم باش!

## مجازات لواط کنندگان

گفتم: منظورت از این پذیرایی چیست؟

گفت: الان می فهمی. در این موقع متوجه شدم که چند موجود  
رزشت و متعفن به سوی من می آیند. وقتی نزدیک شدند با غضب و  
تندي گفتند: بلند شو.

وقتی بلند شدم دست مرا گرفتند و کنار صندوقی برداشتند و در آن را  
باز کردند و گفتند: هرچه زودتر لباس هایت را از داخل صندوق بیرون  
آور و بپوش!

هرچه نگاه کردم به جز آتش چیز دیگری داخل آن ندیدم. حرارت  
سوزان آتشی داخل صندوق، چنان به صورت خورد که فوراً عقب  
کشیدم.

بدون آن که بتوانم حتی دستم را به صندوق نزدیک کنم با التماس  
گفتم: شما را به خدا قسم به من رحم کنید، آیا همین کوهی را که با  
هزاران سختی بالا آمده ام برایم کافی نبود؟

آیا فشار قبر، ملاقات با عزرائیل، دیدن نکیر و منکر، مارها و  
عقرب های خطرناک، بیابان سوزان و صدھا شکنجه دیگر که تا اینجا  
محمل شده ام برایم کافی نبوده است؟ مگر من چقدر گناه کرده ام که

---

 /۳۱۰ ..... / سفر نامه بربزخ
 

---

مستحق این همه عذاب سخت و طاقت فرسا هستم؟  
 یکی از شکنجه گران با نگاهی غصب آلود و صدایی خشن گفت:  
 لازم نیست حرفی بزنی. تو باید بدون چون و چرا لباس‌های آتشین را  
 بپوشی و برای اینکه مجبور نشوی این همه راهی را که آمده‌ای مجدداً  
 پایین بروی ما دست و پای تو را با زنجیرهای گداخته می‌بندیم و از  
 کوه پرتاب می‌کنیم و راهی که مدت پنج شبانه روز آمده‌ای در پنج  
 دقیقه خواهی رفت.

این مجازات مخصوص کسانی است که در دنیا مرتكب عمل  
 بسیار زشت همجنس بازی می‌شدنند و تو هم یکی از آنان بودی.  
 مگر یادت رفته است روزی پسر جوان و زیبایی را فریب دادی و  
 او را به خانه خود بردی و به او تجاوز کردی و برای اینکه لذت خود را  
 کامل کنی او را رهان نکردی و حتی شب هم او را نزد خو نگاه داشتی  
 در حالی که پدر و مادر او تا صبح به دنبال پرسشان می‌گشتند و از او  
 خبر نداشتند؟

هنگامی که او به خانه برگشت و پدر و مادر متوجه قضیه شدند، از  
 خجالت نمی‌توانستند به چشمان یکدیگر نگاه کنند و ناچار از ترس  
 آبرویشان شهر را ترک کردند و به جای ناشناسی رفتند.

باید این را بدانی تمام عذاب‌هایی را که تا به حال چشیده‌ای و از  
 این به بعد هم خواهی چشید، تنها نمونه کوچکی از عذاب آخرت  
 است و چون این عذاب‌ها در بربزخ انجام می‌گردد به آن جهنم بربزخی  
 می‌گویند و عذاب واقعی بعد از محاکمه شدن در دادگاه الهی و تعیین

تکلیف اعمال در روز قیامت است و جهنم واقعی، آنجا خواهد بود.  
حکم این عمل بسیار زشت، در دنیا طبق دستوری که شارع مقدس  
اسلام تعیین کرده است یکی از چهار مجازات است.

● ۱- دست و پای لواط کننده را بسته و از کوه پرت کنند همین طور که  
اینجا پرت می کنند.

● ۲- زنده زنده او را در آتش بسوزانند.

● ۳- او را کنار دیوار نگاه دارند و دیوار را روی او خراب کنند.

● ۴- با یک ضربت شمشیر گردن او را قطع کنند. (۱)

حال متوجه شدی چکاره بوده‌ای؟ زود باش لباس‌هایت را از  
صندق بیرون آور؛ با اجبار آهسته آهسته به صندوق نزدیک شدم و  
دستم را داخل آن کردم. چنان سوختم که فریاد زدم و فریاد یکایک  
سلول‌های بدنه را شنیدم و بدون اینکه چیزی را از صندوق بیرون  
آورم دستم را بیرون کشیدم.

وقتی شکنجه گران چنین دیدند، غضبناک‌تر شدند و تازیانه‌های  
آتشین خود را به حرکت در آوردند. من ناله می‌زدم و فریاد می‌کردم و  
التماس می‌نمودم و می‌گفتمن: شما را به خدا نزدید! این دفعه لباس‌ها را  
بیرون می‌آورم و چاره‌ای جز این نبود.

تازیانه‌های آتشین نیز بر سر و صور تم فرود می‌آمد.

شکنجه گران لباس‌ها را بر من پوشاندند چنان گداخته بود که به

۱- فروع کافی، ج ۷، ص ۲۰۱. تهذیب، ج ۱، ص ۵۳. جامع الاحادیث، ج ۳، ص ۴۶۱.  
۲- ح

/سفر نامه بربزخ

/۲۱۲

بدنم چسید و با بدنم یکی شد.

بعد از آن، همان طور که گفته بودند، دست و پایم را با زنجیر بستند و کشان کشان به لب پرتگاه هولناک و خطرناک آوردند که مرا از آنجا پرت کنند.

در این حال رفتار هم خود را رساند و با لبخندۀ مسخره‌ای متوجه من شد و گفت: زیاد ناراحت و غمگین مباش تو را در پایین کوه خواهم دید.

فرشتگان عذاب مرا از قله کوه رها کردند، من به پایین پرتاب شدم. بدون اینکه با مانعی برخورد کنم مسافت زیادی را با سرعت پایین آمدم.

ناگهان به صخره بسیار تیزی مانند شمشیر برخورد کردم که به بدنم فرو رفت و از آن طرف بیرون آمد. صخره مخروطی شکل بود و همین امر، پارگی و درد شدید را در بدنم ایجاد کرد که قابل توصیف نیست و اگر هم، قابل توصیف باشد برای عقل شما زمینیان، فوق درک و تصویر خواهد بود.

دو شکنجه گر آنجا حاضر بودند و مرا از صخره بیرون آوردند و دوباره به پایین پرتاب کردند. بعد از طی مسافتی باز به صخره دیگری برخورد نمودم و صحنه‌ای وحشت‌ناک‌تر از صحنه اول پدید آمد و این صحنه همچنان ادامه داشت.

با سرعت فوق العاده به پایین می‌غلتیدم در حالی که گوشت صورتم پاره پاره می‌شد و باز به صورت اول بر می‌گشتم. وقتی به

---

 مجازات لوط کنندگان / ... ..... ۳۱۳ / ...
 

---

طرف پایین سر می خوردم احساس می کردم تمام زمین و زمان با سرعت فوق نور در حال گردش هستند.

سنگ های تیز و داغ در چشمانم فرو می رفت و از پشت سرم بیرون می آمد، پس از درد بسیار شدید دوباره به حالت اول باز می گشت و دوباره سنگ دیگر در آنها فرو می رفت و این عمل همچنان تکرار شد.

به هنگام سقوط، گاهی سوراخ های بینی ام به صخره ای فرو می رفت و تا وسط سر شکافته می شد. گاهی صخره تیز در سوراخ گوشم فرو می رفت و از دیگری بیرون می آمد و این شکنجه های جانکاه تا پایین کوه ادامه داشت.

آخرالامر با بدنش پاره و خون آلود به پایین کوه رسیدم و در اثر خستگی و جراحات بسیار که به بدنش من وارد شده بود روی زمین از حال رفتم.

ای کاش شما زمینیان می توانستید تصور کنید که این عذاب ها چقدر وحشتناک است. شمایی که طاقت یک سوختن سطحی را ندارید و نیش یک پشه را ندارید و شمارا از خود بی خود می کند، اگر شما درک می کردید آن گاه هرگز لذت ناجیز گناه را قبول نمی کردید. وقتی چشم های خود را باز کردم، دیدم رفتار بالای سرم ایستاده،

گویا آنجا منتظرم بوده و سقوط مرا تماشا می کرده است. در این حال خنده ای بلند کرد و گفت: زیاد ناراحت نباش تا برهوت راهی نیست و تو می توانی از اینجا آخرین منزل را ببینی.

## ..... / سفر نامه بزرخ

از گلو، گوش و چشم‌هایم خون می‌ریخت و از شدت حرارت  
لباس‌های آتشین نه جایی را می‌دیدم و نه قدرت شنیدن داشتم.  
مدت‌ها گذشت تا به حال عادی برگشتم و زخم‌هایم التیام یافت.  
پس از آن رفتار گفت: حال که سالم شدی حرکت کن باید عجله کنیم  
هنوز راه زیادی در پیش داریم.

در اطراف ما بیابان خشک و بی‌آب و علفی که حرارت سوزان  
خورشید، آن را چون سرابی در آورده بود ما قرار داشتیم.

### شدت عذاب همجننس بازان

در عین حال خوشحال شدم و پیش خود گفتم: شاید مجازات من  
به پایان رسیده باشد. با عجله بلند شدم و گفتم: من آماده حرکتم و  
می‌خواستم هرچه زودتر از این منطقه لعنتی بیرون روم. اما  
نمی‌دانستم هنوز باید منطقه‌های خطرناکی را ببینم و شکنجه گران و  
شکنجه شوندگان فراوانی را مشاهده نمایم.

حرکت ما به سوی سرزمین بلاخیز و پر درد سر و عذاب بود.  
جایی که تنها غصب خداوند حاکم است و بس، جایی که فرشتگان  
الهی با تازیانه‌های آتشین به انتظار مجرمانی همچون من ایستاده  
بودند.

هنوز کیلومترها با آن سرزمین فاصله داشتیم که بوی تعفن و  
زنده‌ای به مشامم رسید، بویی که جداً انسان را آزده و گیج می‌کرد.  
هرچه جلوتر می‌رفتیم بوی تعفن بیشتر می‌شد و صدای‌ایی به

---

شدت عذاب همجننس بازان / ..... ۳۱۵ / .....

---

گوش می‌رسید. وقتی به آن سرزمین رسیدیم، مردمانی را دیدم که مانند خودم به انواع عذاب‌ها گرفتار بودند، دائم فریادشان بلند بود و چنین می‌گفتند:

سوختیم، خاکستر شدیم، به دادمان برسید، ما را بکشید تا کمتر عذاب را تحمل کنیم. اما کسی گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود و کسی به فریاد آنان نمی‌رسید.

هر کدام از این افراد را در تابوت‌هایی از آتش قرار داده و با میخ‌هایی آهنین که از هر شش طرف، تابوت را احاطه کرده بود بر سر آنها می‌کوبیدند تا در میان این میخ‌های فشرده، در تابوت جای بگیرند.

از شدت عذاب و حرارت تابوت‌ها، عرق از دیوارهای تابوت بیرون می‌ریخت. از این عرق‌ها بوی تعفن شدیدی تمام فضا را پر کرده بود. اگر قطره‌ای از آن عرق‌ها در دنیا ریخته می‌شد صدمت را هلاک می‌کرد.<sup>(۱)</sup>

از رفتار پرسیدم: مگر این بدبخت‌ها چه کرده‌اند که باید این همه عذاب را تحمل کنند؟

گفت: در این سرزمین دو طایفه را عذاب می‌کنند. یکی کسانی که مانند تو در دنیا عمل زشت و قبیح لواط انجام می‌دادند و دیگر زنا کارانی که از ناحیه پشت زنا می‌کردند.

---

۱- بحارالنوار، ج ۷، ص ۲۱۳، روایت ۱۱۶، باب ۸.

## پرسش‌های رفتار از لواط کار

به رفتار گفتم: از کردار و اعمال و وضعیت آنان سوال کن تا اطلاع بیشتری از آنان پیدا کنیم.

او هم، به سراغ آنان رفت و گفت: آیا شما از خدای بزرگ شرم و حیان نکردید که مرتکب چنین خلافی شدید؟  
یکی از آنان گفت: اگر ما از خدای خود خجالت می‌کشیدیم وضعمان بهتر بود و آن اینجا نبودیم و این کار باعث شد که ما را در میان قوم لوط قرار دهنند و عذاب آنان با ما یکی باشد.

رفتار گفت: آیا از بزرگان و پیشوایان دین نشنیده بودی که فرمودند: لواط کفر است و لواط کار کافر و جای کافر در جهنم است؟<sup>(۱)</sup>

آیا نشنیده بودی که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «هرکس پسری را از روی شهوت ببوسد، خداوند او را در قیامت با آتش لحاظ می‌کند و لگام، آتشین به دهانش می‌زند؟»<sup>(۲)</sup>  
وقتی یک بوسه با شهوت، به پسر این همه عقوبت دارد، عقوبت لواط چه اندازه باید باشد و مجازات آن واتنهای خدا می‌داند.  
گفت: ای بنده خدا! بیش از این ما را نسوزان و شرمنده نکن، ما همه چیز را می‌دانستیم اما چه کنیم که هوای نفس و شیطان ما را فریب داد.

۱- بحارالنوار، ج ۱۲، ص ۱۶۷. روایت ۲۱، باب ۷.

۲- بحارالنوار، ج ۷۹، ص ۷۲. روایت ۲۷، باب ۷۱.

---

پرسش‌های رفتار از لواط کار / ..... ۳۱۷ / .....

---

رفتار گفت: شما را از چه زمانی به این سرزمین آورده‌اند و در میان قوم بدکاران فاسق و فاسد قرار داده‌اند.

گفت: بعد از آن که ما از دنیا رفتیم و به عالم بزرخ منتقل شدیم تنها سه روز در میان قبر خود بودیم، بعد از آن ما را به اینجا منتقل کردند.<sup>(۱)</sup> و از آن لحظه تاکنون به انواع عذاب‌ها گرفتاریم.

رفتار گفت: آیا از آن همه لذتی که از این عمل زشت و شرم‌آور برداید، چیزی به یاد دارید؟

گفت: به خدا قسم! یک لحظه از آن لذت‌های زودگذر را به خاطر نمی‌آوریم. اینجا چنان تازیانه به سرو صورت ما می‌زنند که هر غلطی کرده باشیم از دماغمان بیرون می‌آید، ما در اینجا توان بدیها و گناهانی را که در دنیا مرتکب شدیم می‌دهیم.

رفتار گفت: ای بیچاره جاهم! چرا بعد از انجام دادن این همه اعمال ناروا، آخرکار توبه نکردمی تا به این بلاها مبتلا نشوید؟

گفت: من در اثر زیادی گناه مأیوس شده بودم و فکر می‌کردم توبه‌ام پذیرفته نمی‌شود و از رحمت خدا نا امید بودم و با خود می‌گفتم:

حالا که آلوده شدم، دیگر راه بازگشت و توبه برایم نیست، لااقل کیف ولذت خودمان را ببریم و به همین علت هر روز بدتر از روز قبل به کارهای زشت پرداخته و بر گناهان افزودیم تا اینکه از سیرت انسانیت بیرون رفتیم و جز به گناه فکر نکرده و چیزی که به یادمان

## ..... / سفر نامه بزرخ ..... / ۲۱۸

نمی آمد خدا و یاد خدا بود.

به قول معروف می گفتیم: «گر جهنم می روی مردانه رو».

در این هنگام آجلم رسید و ملک الموت بدون اینکه خبر کند بالین من حاضر شد و روح مرا از کالبد کشیم بیرون کشید.

از وقتی به این عالم منتقل شدم تا این لحظه عذاب های گوناگون و در دنایک و غیر قابل تحملی را چشیده ام و هیچ زمانی خلاص نخواهیم شد، و این طور که شنیدیم روز قیامت هم، ما را در پر تگاهی از جهنم قرار می دهند تا روز پنجاه هزار به پایان رسد و خداوند از حساب خلائق فارغ شود، آن وقت ما را در پایین ترین طبقه جهنم جای خواهند داد.<sup>(۱)</sup>

رفتار گفت: همین طوری که خودت شنیدی و برای من گفتی، عذاب اصلی شما روز قیامت است و در قیامت اگر خلاص نشوید که نمی شوید باید الی الابد جهنمی باشید؛ زیرا گناهانی که انجام دادی تمام پرونده ترا پر کرده و اگر هم گاهی کار خوبی انجام دادی گناهان تو آنها را سوزانده است.<sup>(۲)</sup>

گفت: واقعاً اگر ما توبه می کردیم با این همه گناه و جنایتی که مرتکب شده بودیم، خداوند متعال ما را می بخشید؟

رفتار گفت: البته گناهان شما را می بخشید هر چند که زیاد و بزرگ باشد، خداوند به پیامبرش خطاب کرد و فرمود:

۱- بخاری لائزه، ج ۷۹، ص ۷۱. روایت ۲۲. باب ۷۱

۲- سوره بقره، آیه ۸۱

---

پرسش‌های رفتار از لواط کار / ..... ۳۱۹ / .....

---

ای پیامبر! به بندگان مجرم و رو سیاهم این خبر را برسان و به آنها

مزده بده:

اگر از گناه خود توبه کنید، آنها را نادیده می‌گیرم به درستی که من  
بسیار بخشنده و مهربانم.<sup>(۱)</sup>

به شرط آن که توبه شما واقعاً توبه باشد و شرایط توبه را حضرت  
علی علیه السلام به کسی که در حضورش از روی غفلت و بی خبری گفت  
اسْتَغْفِرُ اللَّهِ فرمود: مادرت به عزایت نشیند (خدا مرگت دهد) آیا  
می‌دانی استغفار یعنی چه؟

استغفار مقام انسان بلند مرتبه است، آن یک کلمه است اما شش  
معنا و مرحله دارد.

- ۱- اینکه از گناهان گذشتهات پشیمان باشی.
- ۲- اینکه تصمیم داشته باشی در آینده همه گناهان را ترک کنی.
- ۳- اینکه حتوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آنان بازگردانی به طوری که هنگام ملاقات با پروردگار حقی بر تو نباشد.
- ۴- اینکه هر واجبی که از تو فوت شده آن را به جا آوری.
- ۵- آن که گوشت‌هایی که در اثر حرام بر استخوان روییده با اندوه  
بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و گوشت تازه به جای آن  
بروید.

● ۶- آن که به همان اندازه که شیرینی معصیت و گناه را چشیده‌ای  
زحمت عبادت و بندگی را نیز بچشی، پس از انجام این مراحل

۱۳۲ / ..... / سفر نامه بزرخ

می گویی **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ**.<sup>(۱)</sup>

او سر خود را پایین انداخته و به حرف‌های رفتار گوش می‌داد  
ناگهان بغضش ترکید و شروع کرد های‌های گریه کردن.

بعد گفت: اگر ما بی خردان بدبخت، حرف‌های خدا و رسولش را  
گوش می‌دادیم و عقلمان را به کار می‌بستیم و به عاقبت گناه فکر  
می‌کردیم جای ما در میان قوم لوط نبود و شریک آنان در عذاب  
نبودیم.<sup>(۲)</sup>

رفتار گفت: بله، اگر فکر می‌کردید و عقل خود را به کار  
می‌انداختید! اما شما از روی جهالت و نادانی و پیروی از شیطان  
نمی‌خواستید فکر کنید چه بسا مردمانی مانند شما هستند که گناه  
مرتکب می‌شوند و فکر این روز خطرناک را نمی‌کنند. اما وقتی از دنیا  
رفتند همه چیز را خواهند فهمید.<sup>(۳)</sup>

### جاده باقلاقی

بعد از این گفتگوها رفتار گفت: هرچه سریع‌تر حرکت کن بلکه از  
اینجا بیرون رویم.

حرکت کردیم، هنوز چند قدمی بیشتر نرفته بودیم به جاده‌ای  
رسیدیم که تا چشم کار می‌کرد در دو طرف جاده، جانورانی بودند به

۱-نهج البلاغة، کلمات قصار، شماره ۴۱۷.

۲-سوره منک، آیه ۱۰.

۳-سوره نبی، آیه ۵۴.

..... / ..... جاده باتلاقی / ۳۲۱

شکل بوزینه، ولی در اصل آدم بودند؛ زیرا بدنشان مو و دم نداشت و با پا حرکت می‌کردند و از فرج‌هایشان چرک و خون جوشان بیرون می‌آمد.

به رفتار گفتم: این سرزمین، چه سرزمینی است و این جانوران کیستند که از دیدن آنها و بوی تعفن و کثافشان حال انسان به هم می‌خورد و نفس‌ها در سینه قطع می‌شود؟!

گفت: اینجا سرزمین شهوت است و اینان شهوت‌رانان در دنیا هستند. تو مواظب باش که از جاده بیرون نروی که گرفتار می‌شوی و اگر کسی از جاده منحرف می‌شد تا کمر در کثافت و لجن فرو می‌رفت. بعضی از آن جانوران را دیدم که به دار آویخته و آلت مردانگی آنان را با میخ‌های آهنین به دار کوبیده بودند و بعضی را علاوه بر این با شلاق‌های سیمی می‌زدند و آنها صدایی مانند سگ می‌دادند و آن شکنجه‌گران می‌گفتند: ای سگ‌ها خفه شوید، دور شوید و سخن نگویید.<sup>(۱)</sup>

آن کسانی از جاده بیرون می‌شدند و در باتلاق فرو می‌رفتند، در اثر حرارت لجن، گوشت بدنشان آب می‌شد و به زمین می‌ریخت، معلوم می‌شد که اینها لجن نیست بلکه قلیاب، قیر<sup>(۲)</sup> و قطران<sup>(۳)</sup> است.

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۰۷.

۲- قیر چیزی است سیاه و غلیظ از نفت می‌گیرند و بر کشی می‌مالند و بام‌ها را برای اینکه آب بام به درون منزل نشست نکنند قیر آندود می‌کنند. المسجد، لغت قیر.

۳- قطران شیره درختی است سیاه رنگ، بدبو و چسبنده که آن را می‌پزند و بر شتر آبله دار می‌مالند که در اثر حرارت آن، دانه‌های آبله و حتی پوست و گاهی گوشت شتر می‌سوزد و آبله‌ها تمام می‌شود. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۹، لغت قطران.

یکباره زمین به شدت لرزید و هوا طوفانی و تاریک شد و مانند تگرگ، سنگ از آسمان بارید.

اگر کسی با کوشش فراوانی از لجن بیرون می‌آمد سنگی از آسمان به سرش می‌خورد و دوباره مانند میخ به زمین فرو می‌رفت. از مشاهده این وضعیت فوق العاده خطرناک، به وحشت افتاده و بدنبم مانند بید مجذون به لرزه درآمد که مبادا سنگی به سر من آمد و مرا تاگلو به زیر لجن ببرد.

به رفتار گفتم: آیا اطلاع داری که مبتلایان به این پلا چه کسانی هستند و کارشان در دنیا چه بوده است؟

گفت: اینان همان لواط کارانی هستند که بارها مرتكب این عمل رشت شده‌اند. همین طور که در دنیا، برای قوم لوط باران سنگ بارید برای ایشان هم باران سنگ می‌بارد.

بعد گفت: با سرعت حرکت کن تا از میان این جمعیت بیرون رویم مبادا ما را هم جزو آنان قرار دهند. مگر نشینیده‌ای که پیشوایان دین گفته‌اند: اگر کسی به فعل و عمل قومی راضی یا داخل آنان باشد و از میان ایشان خارج نشود در زمرة آنان به حساب خواهد آمد.<sup>(۱)</sup>

من هم چون مرتكب اعمال قوم لوط بودم ناگهان سنگی از آسمان بر سرم آمد و تاگلو در لجن و کثافت فرو رفتم، بعد از مدتی دست و پا زدن خود را بیرون کشیدم.

## شکم پرستان بی خاصیت

هرچه زودتر از آن سرزمین لعنتی بیرون رفتیم. من فکر می کردم از سرزمین شهوت ها بیرون رفتیم در حالی که آن سرزمین بسیار گستردۀ بود.

در طرف راست آن سرزمین، شکم پرستان و تن پروران بی خاصیتی به صورت الاغ، گاو و گوسفند بودند و شکم پرستی آنها از مال حلال خودشان بود و این طایفه عذابشان در مقابل عذاب من به چشم نمی آند و ناچیز بود.

در طرف چپ، شکم پرستان و تن پرورانی بودند به صورت خوک و خرس که در شکم پرستی بی باک بودند و فرقی میان حلال و حرام، مال خود و غیره، یتیم و بی‌نوا، رشوه و قمار نمی‌گذاشتند و شکم‌هایشان بسیار بزرگ و جلو افتاده بود آنان دائم می‌گفتند قیامت کی برپا می‌شود.<sup>(۱)</sup>

اما سایر اعضای آنان لاغر و باریک بوده. این طایفه علاوه بر این، قیافه‌هایشان قیافه خوک و خرس بود و در آزار و اذیت هم بودند. قرآن درباره آنان می‌فرماید:

کسانی که قلب، چشم و گوش خود را در راه خواسته‌های خدا مصرف نمی‌کنند (و هم و غم آنان فقط شکم‌شان است) مانند چهار پایان بلکه از آنها گمراه‌ترند زیرا از عاقبت خود بی‌خبرند.<sup>(۲)</sup>

۱- تفسیر نور التقلین، ج ۱، ص ۲۹۱. لثائی الاخبار، ج ۳، ص ۱۸۶.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

## ..... / سفر نامه بزرخ

/ ۳۲۴

رفتار گفت: اگر خسته نیستی آماده حرکت باش تا زودتر از این سرزمین خارج شویم. اگر الان حرکت کنیم و جایی توقف نداشته باشیم، آخر امروز از این سرزمین شهوت خارج می‌شویم. باید عجله کنیم تا هرچه زودتر به برهوت بررسیم.

به اطراف نگاه کردم، از دور بیابان خشک و بی آب و علفی که حرارت سوزان خورشید، آن را چون سرابی در آورده بود، دیده می‌شد.

یادم آمد که پدرم در برهوت است و چون یکی از عوامل اصلی و بدبختی و جهنمی شدن من او بود، مایل بودم که هرچه زودتر او را ببینم و با هر وسیله‌ای که به دستم آید از او انتقام بگیرم تا شاید تحمل عذابها برایم آسان شود.

با این فکر از زمین بلند شدم و حرکت کردم. شوق انتقام گرفتن از پدر، خستگی را برایم بی معنی کرده بود. هرچه نزدیک‌تر می‌شدم هوا گرم‌تر، زمین داغ‌تر و خارها زهر آلویدتر می‌شدند.

### پاداش مجاهدین

از آنجا گذشتیم تا به وادی خوش آب و هوا و سرسبزی، بوی خوشی به مشامم خورد و آواز دلنشیمنی را شنیدم که عده‌ای شعار می‌دادند و می‌گفتند:

خدایا، پروردگارا، معبدنا، ما را هرچه زودتر به آنجا که وعده

داده‌ای برسان و بر آغوش حور عین قرار بده، در کاخها و باغهای پر درخت و میوه ساکن گردان، از آب‌ها خوش طعم، گوشت‌های لطیف پرندگان و میوه‌های اللوان روزی فرما.

خوب دقت کردم و دیدم آنان مشغول کشت و زراعت هستند، وقته چیزی را کشت می‌کردند همان لحظه سبز می‌شد و به ثمر می‌رسید و ایشان درو می‌کردند. باز کشت می‌کردند و درو می‌نمودند و این کار همچنان ادامه داشت.<sup>(۱)</sup>

از رفتار پرسیدم:

آنان چه کسانی هستند که این قدر خوش‌بو، خوش صوت و نورانی هستند؟

جواب داد: ایشان مجاهدین راه حق و حقیقت‌اند، کسان هستند که خالصانه به سوی میدان جبه و جنگ می‌رفتند و با دشمنان دین و قرآن جهاد می‌کردند و به شهادت نمی‌رسیدند.

گفتم: حکایت کشت و درو آنها چیست؟

گفت: همچنان که کشت می‌کنند و درو می‌نمایند بر ثواب‌های آنان ساعت به ساعت، دقیقه به دقیقه، ثانیه به ثانیه افزوده می‌شود تا قیامت برپا گردد و در جایگاه واقعی خود مسکن گزینند.<sup>(۲)</sup>

۱- تفسیر منهج الصادقین، ذیل آیه اول سوره اسراء.

۲- اقتباس از تفسیر منهج الصادقین، ذیل آیه اول سوره اسراء در بارهٔ معراج پیامبر ﷺ.

## اسب‌های بالدار

در این بین بوی خوش دیگری را احساس کردم. گویا بوی خون بود که آن را با هزاران حَرَوار مُشک و عود مخلوط کرده باشند و دنبال آن، صدای هایی را از دور شنیدم که شبیه شیهه اسب بود. سرم را به سمت راست دشت برگرداندم با صحنه عجیب و باور نکردنی مواجه شدم.

دیدم عده‌ای با وضعی مخصوص، بعضی سر در بدن ندارند، بعضی دست و پایشان قطع شده و بعضی بدنشان پاره پاره و لباسشان خونین بود در حالی که سوار بر اسب‌های زیبا و بالدار هستند و آن بوی خوش از آنان بود. ایشان با سرعت غیر قابل وصفی پهنه دشت را شکافتند و رفتند، تنها غباری از مسیری که اسب‌ها رفتند باقی ماند. چند لحظه حیرت زده به مسیر غبار برخاسته نگاه کردم و در فکر بودم که آنان چه کسانی بودند که با این سرعت گذشتند و توجهی به من و امثال من که گرفتار شکنجه هستیم نکردند.

به رفتار نگاه کردم او گفت: خودم دیدم و متوجه عبور آنان شدم. گفتم: آنان را شناختی؟ چه کسانی بودند که با این سرعت، بدون توجه به اطراف گذشتند و به یک لحظه تا پدید شدند؟

گفت: اینان گروهی از «شهیدان» راه حق و حقیقت بودند که در میدان معركه جان خود را باخته بودند.

با شکفتی گفتم: «شهیدان!» کدام «شهیدان»؟ گفت: آنانی که از زن و فرزند، مال و ثروت، عیش و لذت، جاه و

عزت، پول و مکنت و از همه چیز دنیا دست شستند و نیزه و شمشیر، گلوله و خمپاره، توب و تانک و در نتیجه کشته شدن در راه خدا را با اختیار انتخاب کردند.

آنان مزایایی نصیبیشان می‌شود که به هیچ گروهی تعلق نمی‌گیرد.

● ۱- مرکب سواری آنان در دنیا و میدان جنگ، همان مرکب سواری ایشان در بهشت است همین طور که مشاهده کرده.

● ۲- از دری مخصوص به نام در «مجاهدین» داخل بهشت می‌شوند.<sup>(۱)</sup> در حالی که وسائل جنگ را برگردان خود آویخته و ملائکه به آنان مرحبا می‌گویند.<sup>(۲)</sup>

● ۳- بدن آنان در قبر نمی‌پوسد و تا ابد سالم می‌ماند.<sup>(۳)</sup>

● ۴- هیچ قطره‌ای بهتر و با ارزش‌تر از قطره خون آنان نیست.<sup>(۴)</sup>

● ۵- با اولین قطره خونی که از بدنشان روی زمین ریخته می‌شود تمام گناهانشان بخشیده می‌شود.<sup>(۵)</sup>

● ۶- وقتی از مرکب به روی زمین افتادند سرشان در دامن دو نفر از حور عین قرار می‌گیرد در حالی که گرد و غبار میدان جنگ را از صورتشان پاک می‌کنند به آنان می‌گویند: مرحبا به شما، بدانید که ما برای شما خلق شده‌ایم.<sup>(۶)</sup>

۱- نهج البلاغة، خطبۃ ۲۷.

۲- وسائل الشیعہ، ج ۱۱، باب ۱، حدیث ۲، ص ۵.

۳- وسائل الشیعہ، ج ۱۱، باب ۱، حدیث ۶، ص ۶.

۴- فروع کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، وسائل الشیعہ، ج ۱۱، باب ۱، حدیث ۱۱، ص ۸.

۵- تهدیب، ج ۲، ص ۴۱. وسائل الشیعہ، ج ۱۱، باب ۱، حدیث ۲۰، ص ۹.

۶- بحار الانوار، ج ۲۶.

- ۷- از لباس‌های بهشتی به آنان می‌پوشانند.<sup>(۱)</sup>
- ۸- خزینه داران بهشت، همهٔ بوهای خوش بهشت را پیش آنان می‌آورند که هر کدام را بخواهند با خود بردارند.<sup>(۲)</sup>
- ۹- همان وقت جایگاه خود را در بهشت خواهند دید.<sup>(۳)</sup>
- ۱۰- به آنان گفته می‌شود: هرجور مایل باشید به سوی بهشت حرکت کنید.<sup>(۴)</sup>
- ۱۱- آنان نظر به سوی خدا می‌کنند و با خدا ملاقات می‌نمایند.<sup>(۵)</sup>
- ۱۲- آنان در رستاخیز جزء اولین کسانی خواهند بود که به بهشت داخل می‌شوند.<sup>(۶)</sup> (و راه صد ساله را در یک لحظه می‌پیمایند.)
- ۱۳- آنان در برهوت متوقف نمی‌شوند و با یک چشم به هم زدن از این بیابان پر خطر که پر از مار و عقرب و پر از جعد شوم است عبور می‌کنند و سختی‌ها و مشکلات آن را درک نمی‌نمایند.

## آتش حسرت وجودم را فراگرفت

وقتی از مقام شهدا اطلاع پیدا کردم و اعتبار آنان را در پیشگاه با عظمت الهی متوجه شدم، بسیار به حال ایشان غبیطه خوردم و آرزوی منزلت آنان را نمودم و بی اختیار زیر لب گفتم: خوشابه حالشان و بدا

- 
- ۱- تهذیب، ج ۲، ص ۴۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۱، حدیث ۲۰، ص ۹.
  - ۲- همان.
  - ۳- همان.
  - ۴- همان.
  - ۵- همان.
  - ۶- همان.

---

 آتش حسرت وجودم را فرا گرفت / ۳۲۹ /
 

---

به حال من.

از زیادی اندوه و حسرتی که سر تا پای مرا گرفته بود زانوهایم سست شد و همان جا روی زمین نشستم به خود گفتم: چه مقام بلندی! چه مزلت رفیعی! چه درجات عالی! چه تجارت با سودی! چه معامله پر منفعتی و چه راهی نزدیک که آنان انتخاب کرده‌اند! مدتهاست که من در این بیابان بی پایان، با آن همه جانوران وحشی و غضبناک، با آن همه نیش‌های دراز و پر زهر، با آن همه پستی و بلندی و پرتگاه‌ها، حیران و سرگردانم و با تمام مشکلات، دست به گریانم هنوز هم، بجایی نرسیده‌ام.

اما این سعادتمندان میدان جبهه و جنگ، این عاشقان کربلا و حسین علیهم السلام، این خود باختگان در راه حق، با اسب‌های بالداری که خود، آن را به وجود آورده‌اند با چنین سرعنتی خود را به مقصد کوی دوست رسانندند.

بعض گلولیم را گرفت، نزدیک بود خفه شوم، قلبم می‌خواست از سینه بیرون بیاید، تا اینکه اشکم جاری و برگونه‌هایم سرازیر شد و چنان بلند بلند می‌گریستم بلکه عقده‌هایم باز شود و قلبم آرام گیرد و کمی راحت شوم.

موقع جنگ نیروی کافی بدنبی داشتم، وضعیت مالیم خوب بود، می‌توانستم جهاد جانی و یا لااقل جهاد مالی کنم. چقدر همسر مهربان و دوست باوفایم مرا تشویق به جبهه می‌کردند، اما من به آنان پوزخند زده و مسخرشان می‌کردم و شهادت را خودکشی می‌دانستم.

## /سفر نامه برزخ..... /۳۲۰

حال که دستم از جان و مال کوتاه شد و مقام شهیدان را شناختم  
چاره‌ای جز اندوه و حسرت دائمی برایم باقی نمانده است.

### سرزمین برهوت

برای اینکه بیشتر از برهوت اطلاع پیدا کنید درباره آن توضیح  
می‌دهم.

البته بعضی از مردم مناطق بسیار گرم و خشک و بی آب و علف و  
بد هوا را برهوت می‌گویند.

بعضی دیگر برهوت را بیابانی افسانه‌ای می‌دانند و آن را در ردیف  
موجودات و مناطق افسانه‌ای مانند دیو، غول، اژدها، کوه قاف و  
عنقا<sup>(۱)</sup> می‌دانند.

اما آنچه از روایات اهل بیت طیب‌الله به دست می‌آید، برهوت نامه  
منطقه‌ای است که در حضرموت (جزیره العرب) واقع است و در آن  
چاهی عمیق قرار دارد و کسی جز خدا عمق آن را نمی‌داند. ارواح  
کُفار، مُشرکان، مُنافقان، معصیت‌کاران، زناکاران و لواط‌کاران در آن  
قرار دارند. آن در دامنه کوهی آتش‌نشان واقع شده و بدترین چاههای  
روی زمین شمرده شده است، دائم از آنجا بخارهای بدبو و ناخوش  
آیند بیرون می‌آید. در نزدیکی آن، قبر هود پیامبر واقع است و  
معتبرترین زیارتگاه عربستان جنوبی است و مردم آن منطقه هر سال،

---

<sup>(۱)</sup>-می‌گویند، عنقا بزرگ‌ترین پرنده‌ای بوده ولی نسل آن منقرض شده است.

---

## جغرافیای برهوت / ..... ۳۲۱ / .....

---

در ماه شعبان به زیارت آن می‌روند.<sup>(۱)</sup>

در حدیثی آمده است که حضرت علی ؓ فرمود: بهترین چاه در روی زمین چاه زمز و بدترین چاه، چاه برهوت در سرزمین حضرموت (واقع در یمن) است.<sup>(۲)</sup>

### جغرافیای برهوت

برهوت نام منطقه و هولناکی است در جنوب غربی آسیا و جنوب شرقی عربستان و شمال یمن که به شکل گودالی میان خلیج فارس در شمال و کوه‌های عمان در مشرق و ارتفاعات یمن در جنوب واقع شده است.

این منطقه، محدوده تقریبی است، از ۱۶ تا ۲۲ درجه عرض شمالی و از ۴۴ تا ۵۵ درجه طول شرقی. مساحتی که به عربی «ربع الخالی» گفته می‌شود و بیش از ۳۹۰ هزار کیلومتر مربع است. شمال آن خلیج فارس، شرق آن دریای عمان، جنوب آن اقیانوس هند و خلیج اردن و غرب آن دریای سرخ قرار دارد.

این بیابان، خشک و بی‌آب و علف و سوزان است و سراسر آن پوشیده از ماسه‌های داغ و روان که به صورت تپه‌های متحرک و هیرمند شکل هستند، منطقه‌ای پست و هموار است. ارتفاعات قابل توجهی

۱- لغت نامه دهخدا، ج ۹، حرف (ب) ص ۱۰۰۳.

۲- فروع کافی، ج ۶، ص ۳۸۶. مسحاسن برقی، ص ۵۷۳. جامع الاحادیث، ج ۲۴، ص ۱۳۲.

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۳۳۲

ندارد.

بلندی متوسط آن از دریا، حدود ۲۵۰ متر می‌باشد که در شرقی‌ترین نقطه به کمتر از ۱۰۰ متر می‌رسد.

تنها در حاشیه غربی این منطقه، در سواحل دریایی احمر، کوه‌های غربی عربستان قرار دارد که ارتفاع آنها تا ۲۰۰۰ متر می‌رسد و مانند حصاری قسمتی از بروهوت را محاصره کرده است.

میانگین دمای منطقه، سالانه بالاتر از ۱۸ درجه سانتی گراد است. این منطقه که در نوار بیابانی نیمکره شمالی قرار گرفته، مشابه این آب و هوا در صحرای بزرگ آفریقا، دشت‌کویر و دشت‌لوط ایران و صحراي مرکزي استراليا دیده می‌شود. درجه حرارت آن از ۴۸ درجه بالاتر می‌رسد.

به طور کلی بالا بودن درجه حرارت هوا، میزان تبخیر را به شدت بالا برده و حتی در صورت بارندگی در ماه‌های بهمن، اسفند، فروردین و اردیبهشت، وزش بادهای سوزان، بلافاصله رطوبت هوا و خاک را از بین می‌برد.

در این منطقه، هیچ رودخانه‌ای وجود ندارد و تنها جریانات سطحی، مربوط به ریزش لحظه‌ای باران است که این جریان‌ها نیز بلافاصله پس از قطع باران به سرعت خشک می‌گردد.

گرمای سوزان و خشکی شدید هوا، امکان رویدن هر نوع گیاهی را از بین برده است و تنها پوشش گیاهی موجود در این منطقه وحشتناک، یک نوع خار است که تنها شتر می‌تواند از آن بخورد، این

## حقیقت چاه بلهوت / ..... ۳۳۳ / .....

هم فقط یک بار؛ زیرا خارهای آن به قدری تیز و بُرُنده است که تمام لب و دهان و زبان شتر را پاره می‌کند. این خارها به صورت پراکنده و با فاصله‌های زیادی در سرتاسر بیابان دیده می‌شود.

آنچه که از وضعیت جغرافیایی برهوت برای شما زمینیان شرح دادم، واقعیاتی است که شما خاک نشینان کره خاکی، نیز می‌توانید از نزدیک بینید و با عقل خاکی خود مینیابوری از جهنم را تصور کنید و گرنه عالمی را که ما در آن به سر می‌بریم تفاوت زیادی با دنیا دارد هرچند که در همین دنیاست.

به این مطلب باید توجه داشت که عوامل جغرافیایی برزخ مناسب با میزان گناه کار و یا نیکوکار بودن افراد ظاهر می‌شود. مثلاً اگر گفتیم که درجه حرارت برهوت در تابستان از ۴۸ درجه بالاتر می‌رود، این درجه مقیاس دنیایی آن است ولی ممکن است برای گناه کاری تا ۵۵ درجه و برای دیگری تا ۶۰ درجه و برای یک نفر کافر تا مرز ۷۰ درجه و بالاتر آن می‌رسد.

## حقیقت چاه بلهوت

برایتان گفتم: در سرزمین برهوت چاهی وجود دارد به نام بلهوت. هیچ موجود زمینی نمی‌تواند وضعیت درون آن چاه را تصور کند و خداکنده‌سازی که این خاطرات را می‌خوانند اگر از افرادی هستند که با دین سروکار ندارند یا مثل من بدبخت اهل تمسخر نیز هستند، به خود آیند و خود را گرفتار چنین سرزمین بلاخیز و چنین چاه

---

 ..... / سفرنامه بزرخ

وحشت ناکی نکنند.

تنها از مقایسه کلی که از عذاب‌های چاه بلهوت با عذاب‌های قبل از ورود به آن می‌توان کرد، این است که آن عذاب‌ها را نمی‌توان در مقایسه با بلهوت عذاب به حساب آورد.

از سوی دیگر، وضعیت آب و هوا برهوت که مشابه آن در هیچ کجا دیگر دنیا وجود ندارد به طور قطع صرفاً برای نشان دادن نماد ظاهری جهنم آفریده شده است تا انسان‌ها با دیدن یا مطالعه در وضعیت آن معاد و روز قیامت فکر کنند و گرنه از نظر ظاهری و عقلی منطقه‌ای که از سه طرف در محاصره دریا باشد، باید سرزمنی خوش آب و هوا و سرسیز باشد نه چنین گرم و خشک.

ما همچنان به راه خود ادامه می‌دادیم و پیش می‌رفتیم، تا از دور کوه‌های نسبتاً کم ارتفاعی نظرمان را به خود جلب کرد.

### در برهوت چه خبر است

رفتار دائم به من می‌گفت: نزدیک است به آرزویت بررسی و وارد سرزمین برهوت شوی و پدرت را در آنجا ملاقات کنی. گفتم: ای رفتار! به نظر تو برهوت چطور جایی است؟ افرادی که داخل آن می‌شوند چگونه به سر می‌برند؟

گفت: ای فلاپی! تو از همسفر شدن با من به خاطر قیافه بسیار زشت و بی متعفمن بارها اظهار ناراحتی کرده‌ای. اما در آنجا آرزو خواهی کرد که ای کاش! تا قیامت همچنان با من

در برهوت چه خبر است / ..... ۳۲۵ / .....

راهپیمایی می‌کردی و هرگز به سرزمین برهوت نمی‌رسیدی! آرزو  
می‌کردی که ای کاش! ده رفتار دیگر مانند من و بدتر از من همراه تو  
بودند اما هیچ وقت گرفتار چاه بلهوت نمی‌شدی!

گفتم: ای رفتار! این طور که می‌گویی، بهتر است در رفتار عجله  
نکنیم یک روز هم، که دیرتر به آنجا برسیم، بهتر از زود رسیدن است.  
رفتار مانند همیشه مخنده‌ای از ته دل کرد و گفت: ای بدیخت  
ذکر زده‌ای به یاد می‌آوری که در دنیا برای گناه کردن، شتاب بسیار  
می‌کردی، الان هم، نمی‌توانی در رسیدن به نتیجه گناهانت تأثیر کنی  
و هر قدر که بخواهی آهسته حرکت کنی، به همان اندازه مسافت بین  
تو تا برهوت نیز کمتر خواهد شد.

دانه‌های بسیار داغ شن، آهسته آهسته وجودم را می‌سوزانید،  
حرارت خورشید که هر لحظه بر آن افزوده‌تر می‌شد و مغز سرم را  
تحت تأثیر قرار می‌داد، باد ملایم ولی بسیار سوزان، باعث شده بود تا  
با هر نفس کشیدن، در درونم مانند شعله آتش احساس سوزش کنم.  
وقتی به دامنه کوه‌های مُشرف به برهوت رسیدیم، از دور صدای  
ناله کافرانی که شکنجه می‌شدند شنیده می‌شد.

در دامنه کوه، بوته‌های خاری که وضعیت آن را شرح دادم، با  
فرورفتن به پاهایم خوش آمدگویی کرده و از من پذیرایی می‌نمودند.  
طولی نکشید که به بالای کوه رسیدیم. از آن بالا سرزمین وسیع و  
سوزانی دیده می‌شد. آرام آرام پائین آمدیم، دیدیم مارهای بسیار  
سمّی و خطرناکی در دامنه کوه حرکت می‌کنند اما به ما آزار

## ..... / سفر نامه بروزخ

نمی‌رسانندند. گویا از آرامش قبل از طوفان خبر می‌دادند. حرارت خورشید، نسبت به آن طرف کوه به مراتب بیشتر شده بود و به همراه آن، شن‌ها هم داغ‌تر بود. به پایین کوه رسیدیم در اطراف ما، دره‌های کم عمق که در وسط آنها سوراخ‌های کوچک و بزرگی دیده می‌شد و در بعضی از آن سوراخ‌ها مارها و عقرب‌ها سر برخون آورده و ما را تماشا می‌کردند. اینها مارها و عقرب‌های همین دنیا بودند.

ناگهان رفتار فریاد زد و گفت: رسیدیم این هم، سرزمین برهوت.  
گفتم: حالا از کدام طرف باید برویم؟ برنامه ما در اینجا چگونه است و چه باید بکنیم؟

قبل از اینکه رفتار حرفی بزنند، تعدادی شکنجه‌گر، بسیار زشت و غضبناک که مانند آنها را هرگز در مسیر راه ندیده بودیم، ظاهر شدند. یکی آز آنان جلو آمد و گفت: به دنبال ما بیا. بدنم لرزید و با هر قدمی که بر می‌داشتم بر وحشت افزوده می‌شد، در حالی که رفتار بازی کنان در کنارم حرکت می‌کرد.

در آنجا غیر از صدای ناله و شیونِ جگر خراش مجرمین، هیچ صدایی به گوش نمی‌رسید. وقتی باد، کمی شدت می‌یافت زوزه کنان صدای ناله‌ها را از من دور می‌کرد، اما در عوض شن‌های ریز و داغ را محکم بر سرو صورتم می‌زد. دست‌هایم یاری دفاع از صورتم را نداشت.

چرک و خون از مجاری / ..... ۲۳۷ / .....

## چرک و خون از مجاری

همانگونه که به دنبال آنان حرکت می‌کردم ناگهان سوزش بسیار شدیدی در مجاری ادرارم احساس کردم و این اولین باری بود که از این ناحیه احساس درد و سوزش می‌کردم. کم کم سوزش بیشتر شد تا حدی که جلو جشممان تیره شد.

شدت درد به حدی زیاد بود که از رفتار و شکنجه گران کمک خواستم. اما آنان بدون هیچ اعتنایی به راه خود ادامه داده و پیش می‌رفتند.

بالاخره نتیجه سوزش و درد به صورت خروج چرک و خون بسیار بدبوی تمایان شد و بدون وقفه ادامه داشت و انگار که پایانی بر آن نبود.

این سوزش شدید، همراه با خروج چرک و خون متعفن به خاطر آن بود که در دنیا پیروی از شهوات باعث شده بود تا عالم غیب را انکار کنم؛ چرا که قبول عالم غیب یعنی دست کشیدن از لذت‌های نامشروع و این چیزی بود که با وجود من سازگاری نداشت.

به نزدیکی تنوری بسیار عمیق، با دهانه‌ای پهن و گسترده رسیدم. این همان چاه بلهوت بود. شکنجه گران کنار آن ایستادند، زنجیر سخت و ناهموار و سنگینی بر گردند آویختند و به درون چاه پرتاهم کردند.

مدت بسیار زیادی طول کشید تا به انتهای چاه رسیدم و با شدت به زمین خوردم. در این هنگام تعداد زیادی از مجرمان و کافران دورم

---

۳۳۸ / سفر نامه بربزخ

---

را گرفتند تا ببینند تازه وارد کیست؟  
 بخار بسیار بد بو و سوزانی فضای چاه را پر کرده بود و برای من  
 بسیار دردناک و غیر قابل تحمل بود.  
 وقتی به ته چاه رسیدم در اثر سوزش، مانند مارگزیده به خود  
 می‌پیچیدم و فریاد می‌زدم و می‌گفتم: مرا از این چاه بیرون ببرید! اما  
 جز صدای خنده بلند دیگران و صدای خنده رفتار صدای دیگری را  
 نمی‌شنیدم.

### ملاقات با پدر

نگاهی به اطراف انداختم دیوار چاه صاف و صیقلی و تا چشم کار  
 می‌کرد دیوار بود و دیوار. به گمانم جایی که ما هستیم مرکز زمین  
 است.

در این حال یک نفر مرا شناخت. جلو آمد و گفت: پسرم تویی! در  
 وضعیتی نبودم که به تو انم به کسی خیره شوم فقط در پاسخ گفتم  
 آری، من هستم.

باز آن شخص گفت: من پدرت هستم. ای بدبخت روزگار! مگر من  
 به خوابت نیامدم و تو را از وضیعت ناراحت کننده خودم در بربزخ آگاه  
 نکردم؟ چرا از خواب غفلت بیدار نشدی که حالا به چنین سرنوشتی  
 مبتلا شدی؟

با شنیدن این جملات به خود آمدم و به چهره او خوب نگاه کردم.  
 دیدم آری، او پدر فلک زده من است. از شدت عصباتی که از او

۳۳۹ / ملاقات با پدر /

داشتم با سنگ‌های داغی که در اطرافم بود به او حمله کردم و تا  
جایی که توان داشتم به او ناسزا گفتم.  
و ادامه دادم تو باعث بدبختی و بیچارگی من شدی.

چرا لقمه حرام به من دادی؟  
چرا مرا با دین آشنا نکردی؟  
چرا مرا به گناه تشویق کردی؟  
چرا مرا از فحشا و منکرات بر حذر نداشتی؟  
چرا مرا به مسجد نبردی؟  
چرا مرا با علمای دین آشنا نکردی؟  
چرا مرا به نماز و روزه تشویق نمودی؟  
چرا مرا به دستورات پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام آشنا نکردی؟  
چرا مرا تشویق به یاری محرومان نکردی؟  
منتظر باش تا فرزندان دیگرت را در اینجا ملاقات کنی.  
این برنامه تا ساعت‌ها طول کشید و من مرتب به آن بیچاره بد و  
ناسزا می‌گفتم.

آهسته آهسته دلم خنک شد، خشمم فرونشت حالم، دگرگون  
شد، دلم به حال پدرم سوخت، خود را سرزنش می‌کردم و گفتم:  
ای انسان بی‌وجوددان! ای بی‌عقل بی‌شعور! ای بی‌حیثیت بی‌آبرو!  
حالا پدرت گمراه شد، تو که عقل داشتی. چرا کوشش نکردی که  
خود آدم صالحی شوی؟ با کارهای نیک و اعمال شایسته‌ات از  
عذاب پدرت کم کنی و خودت نیز گرفتار بهلوت و این چاه لعنتی

## ..... / سفرنامه بُرزخ

نشوی؟ گذشته از این، مگر پدرت به خوابت نیامد و سعی نکرد تو را از این عذاب‌ها و مکان خطرناک آگاه کند. ولی خود تو متصر بودی که پیروی از لذت‌های حرام را به فکر کردن درباره بُرزخ و قیامت ترجیح دادی.

در حالی که پدر روی زمین افتاده بود و ناله می‌کرد، بالای سرش رفتم، او را از زمین بلند کردم و دلداریش دادم پدر مانند ابر بهار گریه می‌کرد و می‌گفت:

ای بسرم! بعد از اینکه به خواب تو آمدم، بسیار امیدوار شده بودم که تو آگاه می‌شوی و راه مرا دنبال نمی‌کنی، نه تنها خودت واجبات ترک شده را قضا و جبران می‌کنی، بلکه با ثروتی که برایت به جای گذاشتمن برای من کسی را مأمور می‌کردی تا نماز و روزه‌هایم را به جا آورد و نیز، برایم حج و عمره نیابتی به جا می‌آوردي، وجوهات مالم را جدا می‌کنی و به دست صاحبیش می‌سپاری، بناهای خیریه به نامم بنا می‌کنی و در راه خدا برایم صدقه می‌دهی تا مرا از این جهنم بُرزخی نجات دهی.

اما حال متوجه شدم که خیری در تو نیست، تو با کارهای زشت و نامشروع خود، تمام امیدم را به نا امیدی تبدیل کردی. من در اینجا دو نوع شکنجه را تحمل می‌کرم. یکی عذاب بُرزخی اعمال خود و دیگری کارهای زشت و ناروای تو را.

حرف‌های پدرم چنان شرمنده‌ام کرد که سخت پشیمان شدم. خود را مذمت و سرزنش کردم و گفتم: چرا به آن بیچاره حمله کردی؟

---

 ۳۴۱ / ..... ویژگی‌های چاه بلهوت /
 

---

هر چند می‌دانستم که تربیت غلط پدرم و غرور بی‌جایش در مقابل مذهب، تأثیر شگفتی در لامده‌ی من، خواهر و برادرانم داشت. اما با بد اعتراض کرد که عقل بشری و فضالت آدمی به مراتب قدرت‌مندتر از تأثیرات منفی خانواده، محیط و دوستان است.

### ویژگی‌های چاه بلهوت

حال که داخل چاه شدم وضعیت درون چاه بلهوت را چنین دیدم: درون چاه وضع عجیبی دارد. وسعت زیاد ته چاه این ذهنیت را برای انسان به وجود می‌آورد که اینجا اصلاً چاه نیست. اما وقتی انسان به بالا نگاه می‌کند متوجه می‌شود که درون چاه قرار دارد. اوّلین روز ورود من در بلهوت سخت‌ترین روز برایم در عالم برزخ بود. شب که فرا رسید و تاریکی همه جا را سایه انداخت، به ما اجاز داده شد تا از چاه بیرون آمده و به گورستانی که جنازه‌مان را در آن دفن کرده‌اند برویم. با هر یک از اهالی بلهوت بعدادی سکنجه‌گر و رفتار هر کسی نیز همراه او بود.

در مدت چند لحظه، راهی را که ماه‌ها طی کرده بودیم بازگشتم و وارد قبرستان شدیم و هر یک سر قبر خود نشستیم. در آنجا به جز کارکنان قبرستان کسی دیگر نبود، تنها پیرزنی سر قبر پرسش نشسته بود و گریه می‌کرد. تاریکی وحشتناک او را نمی‌ترساند. به جایی که پیرزن نشسته بود نگاه کردم پرسش را ندیدم. دانستم که او انسان نیکوکار یا از افراد عادی بوده چون اگر از گناهکاران بود

روحش در اینجا حاضر بود.

من هرچه خواستم این خبر خوشحال کننده را به آن پیروز ندهم و بگویم پسرت از خوبان است، غم و غصه نخور. نتوانستم و امکان نداشت که او مرا ببیند و حرفم را بشنود.

طولی نکشید که کارکنان قبرستان هم به خانه‌های خود رفتند و دیگر کسی آنجا دیده نمی‌شد. فقط ما بودیم و قبرهایی که بدنمان در آن قرار داشت.

آمدن به قبرستان مانند این بود که به بهشت آمده باشیم؛ زیرا به مدت چند ساعت از عذاب و شکنجه داخل بلهوت نجات پیدا کرده بودیم.<sup>(۱)</sup>

با طلوع سپیده صبح، باز شکنجه گران آمدند و مرا به سوی چاه بلهوت پرواز دادند. چیزی نگذشت که خود را درون چاه دیدم. اینجا اول صبح و اول شب قبل از خارج شدن، همه مجرمان را در یک نقطه جمع می‌کنند. دیوار چاه شکافته می‌شود و صحنه‌ای بسیار هولناک از جهنم پدیدار می‌شود و مانند کوه آتش فشان به فعالیت می‌آید.

شدت حرارت آن، به حدی است که ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و با نگرانی از هم دیگر می‌پرسیدیم: نکند خیال دارند ما را همین ساعت تحويل آتش دهند.

۱- ارواح می‌توانند هر کدام داخل قبر خود شوند و وضعیت جسم خودشان را مشاهده کنند.

---

 نصیحت‌های شاعر / ..... ۲۴۳ / ....
 

---

شکنجه‌گری بالای سر هر کدام قرار می‌گیرد و مرتباً فریاد می‌زند  
و می‌گوید:

ای کسانی که قیامت را تکذیب می‌کردید!  
ای کسانی که خدا، پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام را تکذیب  
می‌کردید!

ای کسانی که معتقد به حساب و کتاب روز قیامت نبودید!  
ای کسانی که بهشت و جهنم را افسانه می‌پنداشتید!  
ای کسانی که شیطان به شما مسلط شد و فریبتان داد!  
ای کسانی که اهل دین را مسخره می‌کردید و به آنان نیشخند  
می‌زدید. جایگاه خود را پس از مرگ مشاهده کنید.  
ای کسانی که به زندگی دنیا راضی بودید و گمان می‌کردید که دنیا  
آرزوهای شما را برآورده می‌کند، اینک نتیجه اعمال رشت خود را  
ببینید.

### نصیحت‌های شاعر

بعد از آن ما را مجبور می‌کنند تا از آبی که مانند فلز گذاخته با چرك  
و خون مخلوط است بیاشامیم.

هر روز که می‌گذشت بعضی از دوستان و آشنایان را می‌دیدم و با  
همدیگر در دل می‌کردیم تا اینکه یک روز، مردی را دیدم که غمگین  
در گوش‌های نشسته است و با کسی حرف نمی‌زند.

جلو رفتم و گفتم: چرا همیشه تنها هستی و با کسی تماس

/ ۲۴۴

/ سفر نامه بزرخ

نمی‌گیری.

گفت: مرا به خاطر شعر کفرآمیزی که گفته‌ام به اینجا آورده‌اند و از شدت پشمایانی تمام روز فقط خودم را سرزنش می‌کنم که جرا ایس قدر احمق بودم که فربیت شیطان را خوردم.

پرسیدم: مگر چه نامری گفته‌ای؟

گفت: شعر من پیامی بود از عالم بزرخ و گفته‌ام در دنیا هرجه می‌خواهید انجام دهید که پس از این دنیا خبری نیست. عالم بزرخ سرزمنی است سرد و خاموش، هرجه هست همین دنیا است و رمیز برهوت زمینی است ارام و ساک.

گفتم: پس گوینده آن شعر کفرآمیز تو هستی؟

گفت: آری! من آن شعر کفرآمیز را سروده‌ام.

گفتم: خدا تورالعنت کند و بر عذابت بیافزايد. تو گفتش اینجا که ما هستیم سرد و خاموش و سرزمنی سکوت است اما اینجا که پر از آتش است، اینجا خبرهای داغ و خبرهای دست اول است، اینجا به جای سکوت دائم فریاد گری و ازی و ناله‌های جگرخراش به گوش

نمی‌رسد.

تاعر بیچار. گفت: ای بندۀ خدا، مرا العنت و سرزنش نکن، بش از این نمک برزخم نپاش. من هرگز گمان نمی‌کرم آن «برهوتی» که در شع خود آوردم واقعیت داشته باشد.

حال که اینجا آمدم دیدم اخبار غیبی پیامبران الهی و امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام در مورد عالم بزرخ همه درست بوده است و

آچه که دروغ بود فکر و گمان من بد بخت بوده است.  
 تازمی که در دنیا سکونت داشتیم پشت دیوارهای انتظار نشسته  
 بودیم تا به رفتگان بپیوندیم. مرگ همسایه‌ها را می‌دیدیم و آنان را تا  
 نب قبر تشییع می‌کردیم و به قبر می‌سپاردیم، ولی مرگ خود را باور  
 نمی‌کردیم، عظمت خلقت خدا را می‌دیدیم، بزرگی آسمان را  
 مشاهده می‌کردیم، گستردگی زمین و بلندی کوه‌ها را ملاحظه  
 می‌نمودیم، رفت و آمد شب و روز را با چشم خود می‌دیدیم، گردش  
 خورتید و ماه را احساس می‌کردیم اما هدف دار بودن آن را فکر  
 نمی‌کردیم.

بعد از آن، شاعر رو به من کرد و گفت: خداوند بهترین و  
 دلسرزترین پزشکان روح را برای ما فرستاد. حضرت محمد ﷺ  
 طبیی دوار و حبیی مهربان بود که جراحات غفلت و نقاط ذلت را به  
 بیماران خود تذکر می‌داد و در سلامتی و بهبودی آنان می‌کوشید.  
 اما ما جاهلانِ مغزور و خود خواه، هرگز نخواستیم تا نسخهٔ شفا  
 بخش آن حضرت را به کار بندیم و شفای درد خود را از آن بگیریم.  
 هرگز نخواستیم تا احوال گذشتگان، عبرت بگیریم و زندگی  
 خود را مانند هزاران هزار انسان بی بند و بار چراگاه شیطان نسازیم.  
 اگر ما بدبختان و رو سیاهان، هشیار بودیم هیچگاه مرگ و  
 عذاب‌های اس از آن را زدنمی‌بردیم  
 اگر با ساقل بودیم، باد باد مرگ، بربزخ و قیامت، خواهش‌ها و  
 هوس‌های نفسانی را در ما می‌خشکانید و ریشه‌های جهالت را

/ ۳۴۶ ..... / سفر نامه بزرخ

می سوزاندید. دل ما را به نویدهای الهی امیدوار می ساخت، بذر  
بندگی و خداشناسی و تقوا را در وجودمان می کاشت.

اگر ما شعور داشتیم باید مرگ دوستان، نقش و نگارهای  
دلباختگی به دنیا را در زندگی مان بر هم می زد و ما را به دنیا بدین  
می کرد.

اگر ما فهم داشتیم، باید مرگ خویشان شعله های حرص و طمع را  
در دلمان فرو می نشانید و دنیا را در مقابل چشمانمان پست و کوچک  
جلوه می داد.

اگر ما انسان فهمیده ای بودیم، باید مرگ پدر و مادر، برادران و  
اجدادمان برایمان عترت بود و از کارها منعمنان می کرد.  
اما مابی خردان چون چهار پایان هم و غممان، شکممان بود و از  
یاد مرگ غافل بودیم و سرانجام با دست خویش خود را به هلاکت  
انداختیم.

اکنون جز تحمل عذاب و رسوابی در پیشگاه خداوند و فرشتگان،  
پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام و توده مردم، چاره دیگری نداریم و غیر  
از خودمان، هیچکس دیگر را نمی توانیم سرزنش کنیم؛ چرا که خود  
کرده را تدبیر نیست.

می گوید: گفتگوی ما با شاعر خیالباف تا نزدیکی های غروب طول  
کشید و دیگر وقت آن بود که همگی به عذاب و شکنجه و آتش  
عرضه شویم.

در چاه بلهوت وقتی گرسنه می شویم ناچار می گردیم تا از لب های

---

 ملاقات با دوست بهشتی / .....  


---

گُلُفت و بُزْرگمان با قیچی‌هایی که در اختیار داریم ببریم و به وسیله آن رفع گرسنگی کنیم.

و این به خاطر این است که همه کسانی که از دین بر می‌گردند، قلبشان سیاه می‌شود و دست به هر خیانتی می‌زنند، لقمه حرام خورده‌اند و در اثر لقمه است و گرنه کسی که لقمه حلال بخورد هیچ‌گاه به انحراف کشیده نمی‌شود.

### مقالات با دوست بهشتی

روزها، ماهها و سال‌ها بر من گذشت و به جز عذاب و شکنجه و عرضه شدن بر آتش در هر صبح و شام، هیچ حادثه تازه‌ای برایمان پیش نیامد تا اینکه در صبح یکی از روزها، پس از اینکه به آتش عرضه شدیم، دو تن از فرشتگان عذاب به سراغ من آمدند.

با مشاهده آنان، اوّل بسیار ترسیدم و پیش خود گفتم: گمان می‌کنم عذاب تازه‌ای برایم در نظر گرفته‌اند. اما یکی از آنان گفت: باید تورا از چاه بیرون ببریم!

از این مزده بسیار خوشحال شدم و با خود گفتم: شاید همسر یا فرزندانم به نیت من، کار نیک مهمی انجام داده‌اند و ثوابش را هدیه به روح من گرده‌اند و اینک ثواب آن به من رسیده است.

با این فکر و خیال، پرواز کنان از چاه بیرون آمد در حالی که رفتار همراه من نبود و این دومین باری بود که بدون او مسافرت می‌کردم و از این بابت خوشحال بودم.

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۳۴۸

هنگامی که بیرون چاه رسیدم دیدم دو فرشته بسیار زیبا، خوش صورت، خوش بو، خوش لباس و خوش برخورد ایستاده‌اند.  
بایدین ایشان و بوی بسیار خوشی که از آنان بعد از سال‌ها عذاب و بوی تعفن، گمانم به یقین تبدیل شده از طرف همسر یا فرزندان و یا خویشان عمل نیک مهمی به نیت من انجام گرفته است.

آن دو فرشته خوش صورت و خوش بو، مرا از فرشتگان عذاب تحولی گرفتند و گفتند: به دنبال ما پرواز کن. از خوشحالی آرزو کردم، ای کاش مدت پرواز با آنان هرچه بیشتر طولانی شود! اما چیزی نگذشت که به منطقه بسیار سبز و زیبا رسیدم.

در آنجا فرشتگان توقف کردند و به من گفتند: ای فلاپی! اینجا وادی السلام است، وادی رحمت است، اینجا بهشت بزرخی است، اینجا جلوه و نمونه‌ای از بهشت آخرت است، اینجا محل اجتماع ارواح پیامبران و امامان، نیکان است.

با خوشحالی گفتم: ای فرشتگان الهی! چه چیز باعث شد که مرا به این سرزمین آورید؟ وادی برهوت و چاه بلهوت کجا و وادی السلام و بهشت بزرخی کجا؟ آیا دوران عذاب و گرفتاری من تمام شده است؟ آنان گفتند: نه، اینجا محل سکونت تو نیست، جایگاه تو همان جاست که تا به حال بوده‌ای بلکه ما تو را به درخواست یکی از دوستان بهشتی ات به اینجا آورده‌ایم.

فرشتگان این حرف را گفتند و با سرعت از آنجا دور شدند و جز من کس دیگری آنجا نبود. هر لحظه که می‌گذشت دیدگانم بیشتر

روشن می شد و اطمینان بیشتری پیدا می کردم. هوای آنجا بسیار لطیف و درختان آن بسیار باطرافت و گل و ریاحین آن بسیار زیبا و با منظره بود.

آخرالامر انتظار به سر رسید، از دور سه نفر موجود بسیار بسیار نورانی پدیدار شدند و آهسته آهسته به طرف من پیش می آمدند. وقتی آنان کاملاً نزدیک شدند نفر سوم را شناختم. از دوستان مؤمن و با تقوا و بانماز من بود که دائم مرا سفارش به نماز می کرد. او همان فرشته نجاتی بود که در زمان حیاتم، سعی فراوانی کرد تا مرا از منجلاب گناه و فساد و فحشا و منکرات نجات دهد.

او کسی بود که چندین، سال شب و روز خود را صرف من کرد بلکه بتواند مرا از منجلاب کثافت بی دینی رهایی بخشد. او کسی بود که به هر وسیله ممکن، مرا به خانه خود می برد و سفارش به تقوا و پاک دامنی می کرد. او کسی بود که به عنوان به خانه ما من آمد تا با رفتار و گفتار و کردار خود مرا عوض کند.

او کسی بود که هنگام نماز اول وقت و هنگام نماز جمعه در خانه مرا می زد و به نماز جماعت و جمعه دعوتم می کرد.

او کسی بود که مرا به جلسات تفسیر و موعظه و روشه و احکام دعوت می کرد و من از دست او فرار می کردم و آخرالامر موفق نشد که مرا هدایت کند و به راه سعادت بکشاند. به قول معروف گرگدا کا اهل بود تقصیر صاحب خانه چیست!

## ..... / سفر نامه بزرخ / ۲۵۰ .....

عشق به لذت‌های دنیا، عشق به زنان هرزه، چنان با رگ و خون و  
من همراه شده بود که حتی یک بار هم نخواستم به سخنان حکیمانه  
او به صورت جدی فکر کنم.

او یکی از رفیقان باوفای من بود که بارها و بارها به من می‌گفت: ای  
فلانی این قدر به خود و مال و سلامتی خود مغرور مباش، طولی  
نخواهد کشید که پرده از جلو چشمانت کنار می‌رود، آن وقت پشیمان  
می‌شوی و پشیمانی سودی نخواهد داشت.

به محض دیدن چهره نورانی و زیبایی دوستم، تمام حرف‌ها و  
حرکات او برای یک لحظه در ذهنم مجسم شد. عذابی که با دیدن  
دوستم سراسر وجود را گرفت که شاید بتوان گفت به مراتب بیشتر از  
عذاب بلهوت بود. برای اینکه در بلهوت باکسانی محسور بودم که  
جرم‌شان یا بیشتر و یا در حد من بود.

اما اکنون دوستم را می‌دیدم که با چه شکوه و جلالی توسط  
فرشتگان بسیار بسیار زیبا و نورانی و خوش بو همراهی می‌شد.  
علاوه بر آن، وقتی از نعمت‌ها و مقام و مرتبه که دارد برایم تعریف  
کرد شعله ندامت و پشیمانیم سر به آسمان کشید ولی افسوس و صد  
افسوس که دیگر دیر شده بود.

او وقتی چشمش به من افتاد گفت: ای رفیق بیچاره! ترا به  
درخواست من، اینجا آورده‌اند. به یاد داری که در دنیا چقدر تلاش  
کردم تا به چنین روزی مبتلا نشوی اما حرف‌ها و نصیحت‌های من در  
تو اثر نکرد.

### بر سیه دل چه شود خواندن وعظ

#### نرود میخ آهنین در سنگ

با شنیدن سخنانِ دوست بسیار خوب و دلسوزم، اشک جانکاهی  
در چشمانم جاری شد و باناله و التماس از او خواستم تا برایم کاری  
کند بلکه از عذاب و شکنجه من کاسته شود.

او کمی دلداریم داد و گفت: زیاد ناراحت مبایش. تو فرزند صالحی  
داری، ممکن است در دوران زندگی اش اعمال نیک بسیاری به نیت  
تو انجام دهد و به خاطر آن وضعت بهتر شود.

بعد گفت: اگر خدا بخواهد من هم، سعی می‌کنم شبی به خواب  
فرزندت بروم و اوضاع ترا برایش تشریح کنم و به او بگویم که پدرت  
محاج صدقات و اعمال نیک تو است.

از سوی دیگر خداوند بزرگ، نیز مایل نیست بندگانش گرفتار  
عذاب شوند و پیوسته به دنبال بهانه‌ای است تا گناهکاران، مجرمان و  
ناا هلان را ببخشد، برخلاف بعضی از بندگان که همیشه به دنبال  
بهانه‌ای برای رسوا کردن هم نوعان خود هستند.

بعد از آن از دوستان با ایمان و با تقدیم که به شهادت رسیدند،  
ملاقات با اولیاالله، پیامبران و امامان صلی الله علیہ و آله و سلم پاک، مکان و جایگاه خود را  
برایم تعریف کرد و گفت:

ای رفیق بیچاره و درمانده‌ام! بزرگ‌ترین خوشی ولذتی که در اینجا  
مرا به وجود و سرور می‌آورد این است که هر لحظه، خدا را شکر  
می‌کنم که مرا از هدایت یافتنگان قرار داد و مانند تو گمراه و بی‌دین

## سفر نامه بزرخ / ۳۵۲

قرار نداد که جا و مکانت در بلهوت باشد و روز قبامت هم، در برابر همه شهدا و مؤمنان، رو سیاه و شرمند: خواهی بود و آخر الامر هم با خواری و ذلت به داخل جهنمی که خود برای خود ساخته ای پرتاب خواهی شد، همان جهنمی که مدت اقامت در آن را نمی توانی حدس بزنی و از چگونگی عذاب و شکنجه آن بی خبری.

### دیدار از منازل شهدا

دوستم گفت: می خواهم تو را به جاها بی برم که دیدنی است، تو را به باغها بی برم که تماشایی است، تو را ببرم به تکی از باغهای شهدا تا بینی و بیشتر حسرت خوری و بدانی که جقدر ضرر کردی و چه منفعت هایی را از دست دادی.

حرکت کردیم تا به دروازه‌ای رسیدیم که نوشته بود «منزل شهدای راه حق و حقیقت».

رفیق عزیزم در آن منزل را زد، طولی نکشید دروازه را باز کردند. چه منزلی دیدم، چه نعمت‌های فراوان و گوناگونی دیدم، چه کاخ‌های عالی و سر به فلک کشیده‌ای را مشاهده کردم واقعاً دیدنی بود.

جوانی زیبا روی مانند ماش شب چهارده، چهار شانه، بلند قامت در را به روی ما باز کرد، وقتی رفیقم را دید با احترام تمام سلام کرد و خوش آمد گفت.

دیدار از منازل شهدا / ..... ۳۵۳ / .....

وقتی نگاه کردم باغی را دیدیم به بزرگی آسمانها و زمین<sup>(۱)</sup> تا  
چشم کار می کرد درخت بود و سبزه و گل، درختان میوه، آن هم نه از  
یک نوع میوه، بلکه میوه های رنگارنگ و گوناگون، میوه هایی که در  
دنیا ندیده بودم.

در آنجانه رها و رودخانه های زیبا و گوناگونی دیدم. در بعضی از آن  
نه رها و رودخانه ها آبی جاری وزلال بود مانند اشک چشم، در بعضی  
شیر جاری بود، در بعضی شراب پاک بهشتی و در بعضی عسل  
حالص و بدون مو مهه این رودها با صدای دلنشیں از زیر درختان  
میوه می گذشت.<sup>(۲)</sup>

از آن جوانی که در را باز کرده بود پرسیدم: آیا این باغ با این طول و  
عرض، با این نهرهای جاری، با این درختان سر به فلک کشیده مال  
شمامست؟

گفت: نه، اینها مال من نیست بلکه من یکی از هزاران خدمت گذار  
صاحب این باغ هستم و خداوند هر کدام را به خدمتی مخصوص  
و ادار کرده است.<sup>(۳)</sup>

گفتم: پس صاحب این باغ کیست و در دنیا چه کار با ارزشی انجام  
داده که لایق این چنین امکاناتی شده است؟

گفت: صاحب این باغ در دنیا یک معامله با خداوند متعال انجام

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲- سوره محمد، آیه ۱۴.

۳- سوره طور، آیه ۲۴.

## ..... / ۳۵۴ ..... سفر نامه بربزخ

داد و اینها سود آن معامله است.

او در دنیا بهترین سرمایه خدا را در معرض فروش قرار داد و یک نفر هم آن سرمایه را پستنید و خرید. سرمایه او بسیار ارزشمند بود و این باغ و امکانات جزئی از بهای آن است.

گنستم: آن سرمایه با ارزش چه بود که در معرض فروش قرار داد و آن خردار چه کسی بود که آن را خرید؟

گفت صاحب این باغ یکی از شهدا است که در میدان جنگی شرکت کرد و آن سرمایه جان پاک و با ارزش او بود که در معرض فروش قرار داد و خردیدار او خداوند متعال بود و این باغ و کاخها در عوض بخشی از بهای جان اوست.<sup>(۱)</sup>

چقدر به حال آن شهید قبطه خوردم و از بد بختی و بیچارگی خود حسرت بردم که چرا مانند بعضی داخل جبهه و جنگ نشدم تا یک چنین منزلی داشته باشم.

### دیدار از کاخ‌ها

رفیقم گفت می‌خواهم کاخ‌های بعضی از نیکوکاران مؤمن را به تو نشان بدهم تا هم الطاف بی‌پایان خداوند به بندگان مؤمن و هم مقام و مرتبه نیکوکاران و هم بد بختی و خسارت خود را بینی.

سپس دست مرا گرفت و به سوی کاخی حرکت کردیم. چه با غم سرسبز از درختان موز، انار، انگور، انجیر و...، چه کاخی سر به فلک

---

۱- اقتباس از آیه ۱۱۰ سوره توبه.

دیدار از کاخها / ..... ۳۵۵ / .....

کشیده که ترانه‌های دلنشیش که تمام فضا را پر کرده و روحها و قلبها را جلا می‌داد.<sup>(۱)</sup>

مصالح کاخها از زمّرد سبز و یاقوت قرمز که مزین به طلا و نقره شده بود که هر کدام زیبایی خاصی داشت که چشم‌ها را روشن می‌کرد.

در اینجا بود که به یاد کاخ خود و کاخ کاخ نشینان دنیا افتادم و بی اختیار فریاد زدم و گفتم:

کجایید ای کاخ نشینان دنیا که با ساختن کاخ‌هایی از خون و گوشت انسان‌ها افتخار می‌کردید، حال قصرهایتان نابود شده اما اعمال زشت و ظالمانه شما به جای مانده، کجایید ای ظالمان، ای تبهکاران و ای معصیت کاران تا ببینید که وعده‌های خدا راست است و پاداش نیکو کاران را ضایع نمی‌گرداند.<sup>(۲)</sup> و بی کاخان دنیا را در اینجا صاحب کاخهای با عضمت می‌کند.

در اینجا به هر نیکو کار مؤمنی، هفتاد قصر از قصرهای فردوس که وسعت هر کدام به فاصله بین شام و صنعا است که اطراف آن را نور احاطه کرده باشد.

در هر قصری هفتاد دروازه و در هر دروازه‌ای پرده‌ای بلند که از طلا بافته شده است نصب کرده‌اند، و در هر قصری هفتاد اتاق و در هر اتاقی هفتاد تخت که پایه‌های آن از زبرجد که بانی‌هایی از زمّرد نقش

۱- بحار، ج ۳۳، ص ۵۴۷، باب ۳۰، روایت ۷۲۰.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۷۱.

## ..... / سفر نامه بزرخ

۳۵۶

بسته و بر روی هر تختی چهل فرش که هر فرشی چهل زراع می باشد  
پهن کرده اند، بر روی هر فرش یک حوری از حوریان بهشتی که جوان  
و شوهر دوست است نشسته است.<sup>(۱)</sup>

دوستم قصر دیگری را به من نشان داد که از یک تکه یافوت قرمز  
بود. وقتی نزدیک شدم دیدم این قصر طوری ساخته شده که از  
شدت نور درونش از برونش و برونش از درونش پیداست.

گفتم: این قصر به این زیبایی و بزرگی مال کیست؟

گفت: مال کسانی که این ویژگی ها را داشته باشند:

- ۱- کلامشان نیکو گفتارشان نیک و دلپسند باشد.
- ۲- بر روزه گرفتن مداومت داشته باشند.
- ۳- بر مستمندان تعام انفاق کنند.
- ۴- شب ها هنگامی که مردم به خواب هستند آنان مشغول ذکر و  
عبادت و نماز شب باشند.<sup>(۲)</sup>

## التماس به دوست مؤمن

بعد از این مشاهدات، بغضنم ترکید. با گریه و التماس به او گفتم:  
ای دوست مهریان! ای رفیق شفیق! ای برادر دلسوز! تو در نزد  
خداآوند متعال بسیار عزیز و محترمی. از او بخواه تا از من درگذرد.  
قسم به خدای بزرگ! تا به حال بسیار درد و ناراحتی کشیدم، عذاب

۱- بحار، ج ۱۰۰، ص ۱۲، باب ۱، روایت ۲۷.

۲- بحار، ج ۸، ص ۱۷۶، باب ۲۳، روایت ۱۲۹، نقل از تفسیر نعمانی.

چشیدم، چیزهای وحشتناک دیدم، راههای خطرناک پیمودم.  
ای دوست عزیز! اگر بدانی که عزراeil، با چه قیافه‌ی ترسناکی بر  
من ظاهر شد!

اگر بدانی در بین راه با چه جانوران وحشتناک و خطرناکی رو به رو  
شدم!

اگر بدانی از چه کوههای سر به فلک کشیده و پرتگاه های  
خطرناکی پرت شدم!

اگر بدانی در بلهوت با چه کسانی همنشین هستم که دیدن آنان  
خود عذابی است بزرگ!

اگر بدانی تا به حال چه قیافه‌های خشن، زشت و متعفنی را  
دیده‌ام.

تو را به خدا و به تمام پیامبران و اولیاء و به حق آن دوستی که در  
دنیا با هم داشتیم، از خدا بخواه تا از من درگذرد، خطاهایم را نادیده  
بگیرد، از کرمش مرا ببخشد و بیش از این مرا رسوا و شکنجه نکند.

در جواب گفت: ای دوست قدیمی! نمی‌توانم تو را شفاعت کنم،  
زیرا شفاعت درباره کسانی صورت می‌گیرد که به وسیله گناهان بسیار  
رشته ایمانشان را پاره نکرده‌اند و گرفتار کفر نشده‌اند. اما تو گناهانت از  
حد گذشته است و به سُرحدِ کفر رسیده‌ای.

بعد از آن، آب پاکی روی دستم ریخت و گفت: ای رفیق قدیمی!  
این را بدان و آگاه باش در اینجا هیچکس کافر را شفاعت نخواهد کرد  
و چون تو کافر به روز قیامت بودی، من هم، نمی‌توانم تو را شفاعت

---

 / سفر نامه بزرخ ..... / ۲۵۸
 

---

کنم و چنین تقاضایی را از من مکن که برآورده نیست.

این سخن او مانند تیر خلاصی بود که به من زد؛ زیرا از وقتی که خواسته بود مرا از بلهوت بیرون آورند و به ملاقات او ببرند، امیدوار بودم که از مقام و مرتبه خود استفاده کند و مرا از جهنّم برزخی نجات دهد.

از این جهت رو به او کردم و گفتم:

چرا مرا به اینجا آوردی؟ آوردی تا جایگاه را ببینم و از غصّه،  
درونم شعله‌ور شود؟

چرا مرا از جایگاه خود و مقام و مرتبه و بهشت برزخی، میوه‌ها و  
غذاهای آن آگاه کردی؟

چرا از وضع حوریان بهشتی و کاخ‌ها و فرش‌ها و بوستان‌های آن  
برایم تعریف کردی؟

گفت: ای دوست عزیز! این چند ساعتی که نزد من بودی و از  
عذاب بلهوت خلاصی یافته و منظره‌های زیبا را تماشا کردی، به  
خاطر این بود که در دنیا مدتی با من دوست بودی و در این مدت  
هرگز به من بی احترامی نکردی و این ملاقات تو با من ثواب آن  
دوستی و احترام بود.

برای آخرین بار با التماس به او گفتم: بگذار چند ساعت دیگر در  
اینجا بمانم و از این منظره‌های زیبا استفاده کنم. او اعتنایی نکرد و از  
من دور شد.

بعد از دور شدن او بلا فاصله دو فرشته عذاب ظاهر شدند و

گفتند: عجله کن وقت رفتن است. من هم، ناچار با حسرت و چشمان پر از اشک و اندوهی که از هر آتشی سوزنده‌تر بود وادی‌السلام را ترک کردم و به بلهوت و عذاب شکنجه بازگشتم.

### نصیحت‌های دلسوزانه

آن دوستی که در وادی‌السلام مرا به ملاقات دعوت کرد به کسی تبدیل شده بود که هیچ قلمی یارای نوشتن صفات و توصیف مقامش را ندارد و هیچ فهمی نمی‌تواند موقعیت واقعی او و مثل او را تصویر کند.

اما زندگی ما در بلهوت همراه با عذاب‌هایی است که هر روز تازه‌تر می‌شوند و مأمورین عذاب، هر روز وحشتناک‌تر از روز قبل می‌گردند.

ای کسی که مرا احضار کردی! آخرین سخنانم را با تو می‌گوییم و تو هم، آن را برای زمینیان نقل کن تا بدانند که ما پیش‌تازان پایان زندگی بودیم.

ما روزگاری وسائل فخر و ارجمندی و سر فرازی داشتیم. با این حال در دل، راه دوزخی پیمودیم و زمین ما را در کام خود کشید.

ای کسی که حرف‌های مرا می‌خوانی یا می‌شنوی، قبر گوشت‌های بدن‌هایمان را بلعید، خونمان را مانند زالو مکید و استخوان‌هایمان را تبدیل به خاک کرد. چون شب را به پایان بردیم بدنمان چنان جامد و سرد شده بود که یارای هیچ حرکتی را نداشتیم.

## / سفر نامه بزرخ

ما مخفی شدگانی هستیم که تا قیامت پیدا نمی‌شویم. بعد از این  
هیچ دگرگونی و آرامشی ما را غمگین و خوشحال نمی‌کند.  
ما دیگر غرش ابر و رعد و برق‌های مهیب را نمی‌شنویم و سرمای  
زمستان و گرمای تابستان را احساس نمی‌کنیم.  
ما غاییانی هستیم که دیگر هیچکس انتظار بازگشتمان را ندارد و  
فکر آمدن ما را نمی‌کنند.

ما از جمله کسانی هستیم که خانه‌ها و مکان‌هایمان آشناست اما  
محافل و مجالس، از وجود ما بیگانه‌اند.

ما پیش از این، در اجتماع گردhem بودیم، با هم مأنوس بودیم،  
گفتگو می‌کردیم، نشست و برخاستی داشتیم اما الان مانند انسان‌های  
قهر از هم فاصله گرفته‌ایم.

ما از شما دور نیستیم ولی نمی‌توانیم با هم حرف بزنیم، تماس  
برقرار کنیم و گفت و گو داشته باشیم.

ما جام شراب تلخ و ناگواری نوشیده‌ایم که زبان‌گویای ما را گنگ و  
گوش شنوایمان را کرو جنبشمان را به سکوت و آرامش تبدیل کرده  
است.

ما از هیاهوی زندگی دنیا بی شما بی خبریم.  
ما دوستانی بی انس و الفتیم.

ما خویشانی هستیم که از روی محبت و مهربانی به دیدار یک  
دیگر نمی‌رویم.

ما خویشانی هستیم که همبستگی و خویشاوندی در میانمان

۳۸۱ / ..... تصیحت‌های دلسوزانه /

پوشیده و سخنامان پوچ گشته است.

ماکسانی هستیم که رشتہ پیوستگی و برادری از میان گستته و از این جهت با اینکه همگی یکجا گرد آمده‌ایم ولی تنها، بی‌کس و بیگانه‌ایم.

ما با همهٔ مهربانی، دوستی و الفتی که با هم داشتیم اینک از هم دوریم.

ما نه شب امید روز روشن را داریم و نه روز در انتظار شب تار هستیم.

ما شکنجه‌ها و عذاب‌های این عالم را بسی دشوارتر و مشکل‌تر از آنچه تصور می‌کردیم و از آن در هراس بودیم یافته‌ایم. ما اجر و پاداش عمل نیک را نیز بسیار بزرگ‌تر از آنچه تصور می‌کردیم دیده‌ایم.

ما هرچند که آثارمان محو شده و کسی از احوالمان خبر ندارد، ولی چشمانی تیز و عبرت پذیر ما را می‌بینند و گوش‌های شنوایی حقیقت سخن ما را می‌شوند.

ما به آنان می‌گوییم: آن چهره‌های شاداب و زیبایی که در دنیا داشتیم بسیار زشت و کریه‌المنظر گردیده و آن پیکر نرم و لطیفمان چروکیده و بی‌جان شده است.

ما آن جامه‌های آطلسی که در دنیا می‌پوشیدیم الان پاره گشته و به جای آن لباس‌های برزخی به بدنه‌مان پوشیده‌اند که سخت در فشارمان قرار داده است.

## ..... / سفر نامه بربزخ ..... / ۲۶۲

ما میراثمان ترس و وحشت، بدن‌های لطیفمان خشن و ناهموار،  
سیمای دلفریبمان رشت و ترسناک و مدت درنگمان در چنین لانه  
شکنجه‌ای، بسیار دراز گشته است.

ما در اینجا کاسه‌های چشمانمان با خاک پر گشته و کور گردیده،  
زیان‌های پر تحرک و آزار دهنده‌مان از دهانمان بیرون آمده و پاره پاره  
شده و قلب‌هایمان در سینه‌هایمان خموش گشته و خفته‌اند.

ما نه دستی داریم که از خود دفاع کنیم، نه پایی داریم تا فرار را بر  
قرار اختیار نماییم، نه دهان و زبانی داریم تا فریاد زنیم و نه دلی داریم  
تا از درد بنالیم.

ما در در اینجا اندوه و غم و غصه مان هیچ وقت کم نمی‌شود و از  
عذاب‌هایمان در این عالم چیزی کاسته نمی‌گردد و هر روز بر آنها  
اضافه می‌شود تا قیامت قیام کند و در روز پنجاه هزار سال به  
حسابمان رسیدگی شود و مجازات اصلی آنجا خواهد بود مگر اینکه  
خداآوند رحیم و مهریان با لطف و کرم خود گناهان ما را عفو نمایند و  
غريق رحمت خود قرار دهد.

### پیام به خاک نشینان

ای خاک نشینانی که سخنان مرا می‌خوانید و یا می‌شنوید! به مردم  
بگویید: اگر پرده نادانی از برابر چشمانمان کنار رود خار و خونابه  
اندوه را در چشم و دلمان خواهیم دید.

ای زندگان خاک نشین! از کسانی مانند من تقوا و ترس از خدا را از

---

پیام به خاک نشینان / ... / ۲۸۳

---

یاد بردن عترت بگیرید، مباداکاری کنید که آیندگان از شما سرنوشت  
تلخ عترت بگیرند.

ای زندگان عالم دنیا! اگر آنچه را که ما می‌بینیم شما می‌دیدید،  
همانند زنان فرزند مرده، که مُشت اندوه و عزا بر سینه می‌کویند و  
اشک جدایی از دیده می‌بارند، سراسیمه و پریشان، سر به بیابان  
می‌گذاشتید و برکدار رشت خویش اشک پشمیمانی می‌ریختید و  
چنان آشفته، پریشان احوال و سرگردان می‌شدید که دارایی خویش را  
بی نگهبان رها می‌کردید و سر به کوه و دشت می‌گذاشتید.

شما ای انسان‌ها! بدانید بالاخره از دنیا و آنچه در آن است روزی  
دست خواهید کشید و از آن جدا خواهید شد و به راهی روان  
خواهید گردید که ما آن راه را رفتیم.

ما با آن همه قدرت و توانایی که داشتیم، روزی پیکربی جانمان را  
با ناتوانی بسیار بر مَرْکَبی چویین سوار کرده‌اند و به سوی قبرستان  
خاموش بردند و در قبر میهمان اعمالمان کردند.

به هوش باشید که برای جسم ما، از آغوش زمین، گوری و از  
مال‌های دنیا کفنه و از استخوان‌های پوسیده مردگان گذشته همسایه  
و همخانه‌ای برگزیدند. همسایه‌ای که هر چند با بانگ بلند او را فریاد  
زنی نمی‌شنود و پاسخ نمی‌دهد.

دیگر بارش باران‌های بهاری، طراوت آفرینش ما را شاد و با  
طراوت نکند و زنگار کینه از دل‌هایمان نزداید.  
بدانید همانگونه که روزی عربان، قدم به عالم خاک گذاشتیم

## ..... / سفرنامه بزرخ

/ ۳۶۴

روزی برنه درون خاک خواهیم خفت و به دیار خاموشان می‌شتابیم.  
اکنون ما در دیاری هستیم که اهالی آن، جملگی در هول و  
هراسند، در میان گروهی هستیم که به ظاهر آسوده خوابیده‌اند اما در  
واقع اسیر و گرفتارند، آنان هیچ وقت به اقامت‌گاهمان نمی‌آیند و با ما  
انس نمی‌گیرند و با همهٔ نزدیکی، همچون همسایگان، با هم معاشرت  
نمی‌کنند.

ای بندگان خدا! اکنون که در آرامش هستید و قلم فرشتگان  
نویسندهٔ کردار، به کار است به کردار و رفتار پسندیده بکوشید.  
اکنون که نیکی‌ها و اعمال صالح افراد با تقوا پذیرفته شده است،  
در انجام آنها کوشش نمایید.<sup>(۱)</sup>

حال که توبهٔ توبه کنندگان با ایمان پذیرفته و قبول می‌گردد هرچه  
زودتر توبهٔ حقیقی کنید.<sup>(۲)</sup>

در این هنگام که دعای دعا کنندگانِ مضطر و درمانده و دردمند  
مستجاب می‌گردد، دعا کنید تا مشکلات شما به آسانی حل گردد.<sup>(۳)</sup>  
ای ساکنین عالم خاک! قبل از آنکه مرگ ناگهانی در یک لحظه،  
زندگی شما را به پایان برد و شیرینی زندگی را در کامتان تلخ کند و  
چشم‌های هوس شما را تیره و تار سازد به فکر آینده و عالم برزخی  
که در آن خواه ناخواه قرار خواهید گرفت باشد.

۱- سورهٔ مائدہ، آیهٔ ۲۶.

۲- سورهٔ تحریم، آیهٔ ۷.

۳- سورهٔ مؤمن، آیهٔ ۵۶.

ای مغوروین دارِ غرور!<sup>(۱)</sup> اگر به فکر عالم قبر و قیامت نباشد  
دیدار فرشتهٔ مرگ بر شما مبارک نخواهد بود و ملاقات با او را خوش  
نخواهید داشت و او با وضعی درد آلود و طبیعی تلخ، جان شما را  
خواهد گرفت، زبان گویایتان را خموش و نزدیکانتان را پراکنده  
می‌کند. وارثانتان را که در زمان زندگیتان سودی به حال شما نداشتند  
و در ناراحتی و غمتنان اشکی نریختند، شاد و خوشحال خواهد کرد.  
ای انسان‌های غافل! مبادا زندگی، شما را فریب دهد همانگونه که  
ما را فریب داد. ما در زمان زندگی و حیاتمان، هر روز، جوانی را به  
دوش می‌گرفتیم و به سوی قبرستان می‌بردیم و به خاک می‌سپردیم.  
اما خود عبرت نمی‌گرفتیم. می‌توانستیم کارهای نیکی انجام دهیم،  
اما عمر خود را به بیهودگی و غفلت سپری کردیم.

دریغا، واحستا! ما تا زمانی که زنده بودیم هیچ اعتمانی به آن همه  
لطف و نعمت‌هایی که خداوند به ما داده بود نکردیم و برای  
شادکامی و لذت‌های بهشتی، سور و شوقی نشان ندادیم، در عوض  
به سوی مرداب دنیا روی آوردیم و با خوردن پلیدی‌ها یشن، رسوای  
دو جهان گشتبیم.

ما به دنیا با سور و شوق نگاه می‌کردیم تا اینکه چشم عقلمنان کور  
شد. چه بسیار نعمت‌هایی را که خداوند، مخصوصاً ما قرار داده بود  
اما، در عوض با زشتکاری و گناه آن را جبران کردیم. از حال مرگ  
غافل بودیم در حالی که مرگ لحظه‌ای از ما غافل نبود.

---

 /سفر نامه بزرخ ..... /۲۶۶
 

---

ما مردگان را به دوش می‌گرفتیم، به خاک می‌سپردیم و می‌دانستیم که دیگر راه توبه و بازگشت به رویشان بسته است و دیگر یارای کردار نیک را ندارند ولی از آنان عبرت نگرفتیم و توبه نکردیم. افسوس که عمر چه با شتاب گذشت، لحظه‌ها و دقیقه‌ها، ساعتها و روزها، ماهها و سال‌ها چه زود سپری شد و آنچه را که در انتظارش نبودیم و فکر آن را هم نمی‌کردیم فرا رسید و آنچه در دنیا مایه لذت و دلستگی ما بود هر یک زنجیری شدند و هر ذره‌ای از وجودمان را متصل به دنیا کردند.

چقدر دشوار بود پاره کردن آن همه زنجیر به هنگام مرگ! چگونه می‌توانستیم با آن زندگی بسیار شیرین، با آن همه خوشی و احترامی که نزد دیگران داشتیم و با آن همه مال و ثروت و آرزوی دور و درازمان خدا حافظی کنیم؟

ما تا در دنیا سکونت داشتیم ندانستیم که خاک هیچگاه از خوردن فرزندانِ آدم سیر نمی‌شود و تا آخرین نفر از آنان را طعمه خود می‌کند.

ما جزای اعمال و کردار زشتی که در دنیا انجام داده بودیم در اینجا یافتیم و توان آنها را بدون کم و کاست پس دادیم.

آتشی که ما گرفتار آن هستیم به هیچ وجه قابل برابری با آتش دنیا نیست، اگر تمام آتش‌ها و تمام موادهای سوزنده دنیا را جمع کنند و هفتاد برابر، شعله ور سازند نمی‌توانند روح را بسوزانند. اما اینجا آتشی است که روح و جسم را می‌سوزاند.

پیام به خاک نشینان / ۲۸۷ / .....

آتش دنیای شما اول از بیرون می‌سوزاند تا به درون برسد. اما آتش  
اینجا اول از درون شعله می‌کشد تا به بیرون برسد.<sup>(۱)</sup>

آتش دنیا وقتی به هزار و پانصد درجه حرارت برسد کوه، آهن،  
فولاد و چدن را مانند آب روان می‌کند. ولی آتشی که ماگرفتار آن  
هستیم تا پنجاه هزار برابر آن حرارت دارد.

ای مردم! چه نگون بخت فرزندی است که از پدری پیروی کند که  
در آتش سوزان دوزخ گرفتار است و ما به خاطر پیروی کردن از چنین  
پدری اکنون نه رفیقی در میان تاریکی و وحشت دوزخ داریم و نه  
مونسی برای روزهای تنها بی و ترس.

همنشین ما در دنیا با هوا پرستان و بی دینان که باعث فراموشی از  
ایمانمان شد محشور بودیم و از این جهت اجابت دعوت شیطان را  
کردیم. اگر در دنیا از ترس عقوبت، کارهای نیک انجام می‌دادیم، بذر  
محبت می‌کاشتیم و گردگناه و معصیت نمی‌گشتم، در کارهای خیر  
پیشاهنگ بودیم، هنگامی که راه راست را به ما نشان می‌دادند با  
چشم باز و دل آگاه آن را می‌پذیرفتیم، کاخ معاد را در دلمان آباد  
می‌کردیم و جایگاهی در بهشت بربین داشتیم.

افسوس که دیر به خود آمدم، زمانی به خود آمدم که مرگ دامانم را  
گرفته و دست سرنوشت گریبانم را فشرده و رشته عمرم را پاره کرده  
بود.

وای از سنگ دلی، امان از خود بینی، فریاد از جهالت و بی خردی،

۱- اقتباس از سوره همزه، آیات ۳ تا ۹.

۲۶۸ / سفرنامه بُرْزخ

داد از نافهمی و آخ از بی فرهنگی.

گویا گفتار یکصد و بیست چهار هزار پیامبر برای ما نبود. گویا دستورات امامان مخصوص علیهم السلام و رهبران دینی برای هدایت ما نیامده بودند، گویا قیامت برای ما قیام نمی‌کند و بهشت و جهنم برای ما افسانه است.

ای تندُرستان دنیا! تا تینتان سالم است و قدر خود را بدانید و برای روزی مانند روز ما بیچارگان اعمال صالحی انجام دهید.

ای زندگان عالم خاکی! تا زندگیتان تباہ نگشته از عمر خود برای عالم بُرْزخ چاره‌ای بیاندیشید که راه بسیار خطوانک است، پر پیچ و خم و دارای پستی و بلندی را در پیش رو دارید.

ای مردم دنیا! به هوش باشید هر کس از مرگ گریزد، مرگ او را در حال گریز خواهد گرفت؛ زیرا زندگی جولانگاه مرگ است و فرار از مرگ، روی آوردن به آن است.

ای مردمی که سعی و کوشش شما به دست آوردن دنیاست! این را بدانید که بهره هر یک از شما، از این همه ثروت دنیا، یک قطعه کفن و یک قطعه زمین به قدر درازی و پهناهی شماست.

ای مردم! به یاد آورید روزهایی را که ما همسایه و همخانه شما بودیم، در کنارتان می‌نشستیم، با شما سخن می‌گفتیم و رفت و آمدی داشتیم.

اما اینک از ما فقط خبری باقی مانده است. بگذارید تا در یک کلام حقیقت را برایتان بگوییم و بیان کنم که دنیا را چگونه دیدیم.

پیام به خاک نشینان / ..... ۳۶۹ / .....

وقتی از جسم خاکی خارج شدیم، تازه فهمیدیم که دوران زندگی  
چقدر کوتاه بوده است و برای آن، بازگشتی هم نخواهد بود. آنچه ما  
در آغاز و در دنیا با دیگران کردیم، اینجا بدتر از آن را با می‌کردند و  
مجازاتمان سخت‌تر بود، تلخ و شیرینی دنیا پیوسته بر یک دیگر  
پیشی می‌گرفتند و ما نیز در کار زشت و ناپسند بر یک دیگر پیشی  
می‌گرفتیم.

ای مردم دنیا! بگذارید جمله آخر را برایتان بگوییم و با شما  
خداحافظی کنم و آن این است که: تا فرصنت دارید و مرگ گریبانتان را  
نگرفته است باقی مانده عمر را غنیمت دانید و خانه قبر و عالم برزخ  
و قیامت خود را آباد و اصلاح کنید.

ای فرزندان دنیا! تا چشمانتان باز و گوشها یتان شنوا و زبانتان گویا  
است از دفتر زندگی پر خاطره ما عبرت بگیرید و آنچه را که دشمنان  
دین و از خدا بی خبران به شما گفته‌اند از آن، دوری نمایید و از  
عقوبت سرنوشتتان در بیم و هراس باشید.



«امید وارم به آن راهی که ما کشیده شدیم شما کشیده نشوید و راهی را در پیش گیرید که پیامبران بزرگ الهی آن را معرفی کرده‌اند و نیکان از آن مسافرت کردند».

«به امید روزی که همگان، راه طولانی و پر فراز و نشیب و پر مخاطره بزرخ را به سلامتی به پایان رسانیم».

شما و دین شما را از شرّ بی دینان، از شرّ هوی و هوس و از شرّ شیطان‌های انسی و جنی به خدای مهربان می‌سپارم.

سفرنامه بزرخ در مورخ ۱۳۸۲/۸/۲۷ مطابق

۲۳/رمضان/۱۴۲۴ به پایان رسید.

مؤلف: نعمت الله صالحی حاجی آبادی

شکوه از آتش مکن  
 ای برادر مرگ ما روشنگرست  
 عالم دیگر بسی روشتر است  
 هر صدایت را رساتر بشنوی  
 هر چه کاری ده برابر بدروی<sup>(۱)</sup>  
 عطر آن منزل به جز بوی تو نیست  
 آتش آن خانه جز خوی تو نیست  
 چشم‌ها زین خواب خوش وا می‌شود  
 بذر نیک و بد شکوفا می‌شود  
 پاکجان را پاکجان‌تر می‌کند  
 آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند  
 گردھی نانی، بیابی توشه‌ها  
 از یکی بذرت برآید خوش‌ها  
 شمع اگر باشی چراغت می‌کنند  
 غنچه شو، گل شو که باخت می‌کنند  
 گربکاری دانه‌ای در زیر خاک  
 می‌دهد از خاک تو گل‌های پاک

۱- اشاره به آیه منْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْلَاهَا، سوره انعام آیه ۱۶۰.

## /سفرنامه بزرخ

/۳۷۲

دانه از تو، باغ پرگل از خداست  
 تاکش<sup>(۱)</sup> از تو مستی مل از خداست  
 ماه شو، تا رشکِ خورشیدت کنند  
 خود سها شو تا که ناهیدت کنند  
 این سخن از خالق کون و مکان  
 بشنو و یک دم تأمل کن در آن  
 هر که در این نشأه نایینا بود  
 در معاد خویش هم اعما<sup>(۲)</sup> بود  
 وارث حب و عناد<sup>(۳)</sup> خود تویی  
 دیده را بگشا معاد خود تویی  
 خارگر باشی، به خارستان رسی  
 گل اگر باشی، چمن بینی بسی  
 هر درخت گل، که زیب خانه است  
 خود معاد و خود جزای دانه است  
 خود تویی سرمایه عیش و عزا  
 همتی کن، خود معادی خود جزا  
 این اثرها عکسی از تأثیر توست  
 آن جهان آئینه تصویر توست

۱- تاک به معنای درخت انگور است.

۲- اشاره به آیه: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى...» سوره بنی اسرائیل آیه

شیکوه از آتش مکن / ..... ۳۷۳ / .....

شکوه از آتش مکن، خود آتشی  
 آن جهنم را، تو خود هیزم کشی  
 ظلم و بخل و خویشن خواهی و آز  
 می شود آنجا عذابی جانگداز  
 از عبادت‌ها و اشک بندگی  
 جو شد آنجا چشمه‌های زندگی  
 بس سخن‌ها خواندی از شیر و عسل  
 در کتاب حق تعالی فی المثل<sup>(۱)</sup>  
 شیر آنجا شیره اعمال توست  
 آن عسل شیرینی اعمال توست  
 ای دریغ از ما که غافل مانده‌ایم  
 سال‌ها در نقص کامل مانده‌ایم  
 دل بدین ویرانسرا در باختیم  
 خانه را بر موج دریا ساختیم  
 گر بدین غفلت بود دنیای ما  
 واي بر ما، واي بر فردای ما

۱- اشاره به آیه ۱۴ از سوره محمد است.

## مدارك و مأخذ

- |  |  |
|--|--|
| <p>١٦- تفسير منهج الصادقين</p> <p>١٧- تفسير عياشى</p> <p>١٨- تهذيب الاصول</p> <p>١٩- ثواب الاعمالشيخ صدوق</p> <p>٢٠- جامع احاديث شيعه</p> <p>٢١- جامع الاخبار</p> <p>٢٢- جامع السعادات</p> <p>٢٣- الحكم الزاهره</p> <p>٢٤- خصال شيخ صدوق</p> | <p><b>الف - ب</b></p> <p>١- اثنا عشرية</p> <p>٢- احتجاج طبرسى</p> <p>٣- ارشاد القلوب ديلمى</p> <p>٤- ارشاد شيخ مفيد</p> <p>٥- اصول كافى</p> <p>٦- الفصول المهمه</p> <p>٧- المنجد</p> <p>٨- امالى شيخ صدوق</p> <p>٩- بابا طاهر عريان</p> <p>١٠- بحار الانوار علامه مجلسى</p> <p>١١- بصائر الدرجات</p> |
| <p>٢٥- دعائم الاسلام</p> <p>٢٦- ديوان حضرت على</p> <p>٢٧- دارالسلام نورى</p> <p>٢٨- روضة المتقين</p> <p>٢٩- سفينة البحار</p>   | <p><b>د - ع</b></p> <p><b>ت - ث</b></p> <p>١٢- تفسير ابو الفتوح رازى</p> <p>١٣- تفسير على ابن ابراهيم قمى</p> <p>١٤- تفسير مجمع البيان طبرسى</p> <p>١٥- تفسير نور الثقلين</p>  |

مدارك و مأخذ / ..... ۳۷۵ / .....

- |                        |                                  |
|------------------------|----------------------------------|
| ٤٤- لغت نامه دهخدا     | ٣٠- سیاحت غرب                    |
| م - ٥                  | ٣١- سفر به عالم برزخ             |
| ٤٥- مختصر              | ٣٢- سرگذشت ارواح در برزخ         |
| ٤٦- محجۃ البیضا        | ٣٣- ترجمہ نهج البلاغہ ابن الحدید |
| ٤٧- محاسن برقی         | ٣٤- عدّ الداعی                   |
| ٤٨- مجموعه ورّام       | ٣٥- علل الشرایع                  |
| ٤٩- مستدرک الوسائل     | ٣٦- عیون الاخبار الرضا           |
| ٥٠- مشکات الانوار      | ٣٧- عناب الاعمال                 |
| ٥١- مصباح الشریعه      | ف - ل                            |
| ٥٢- مکارم الاخلاق      | ٣٨- فروع کافی                    |
| ٥٣- من لا يحضره الفقيه | ٣٩- قاموس قرآن                   |
| ٥٤- نهج البلاغه        | ٤٠- قرآن مجید                    |
| ٥٥- نهج الفصاحه        | ٤١- کنایت الموحدین               |
| ٥٦- نظامی گنجوی        | ٤٢- کلمة الرسول                  |
| ٥٧- نفس الرحمن         | ٤٣- لئالی الاخبار                |
| ٥٨- وسائل الشیع        |                                  |

## کتاب‌هایی از همین مؤلف

- |              |                                 |
|--------------|---------------------------------|
| چاپ سوم      | ۱- انسان از خاک تا خاگ          |
| چاپ پنجم     | ۲- انسان از مرگ تا بربزخ        |
| چاپ سوم      | ۳- انسان از حشر تا دادگاه قیامت |
| چاپ سوم      | ۴- انسان و شاهدان صادق قیامت    |
| چاپ سوم      | ۵- انسان در بهشت و دوزخ         |
| چاپ دوم      | ۶- سجاده عشق                    |
| چاپ پنجم     | ۷- شیطان در کمین گاه            |
| چاپ سوم      | ۸- تأثیر قرآن در جسم و جان      |
| چاپ اول      | ۹- سفرنامه بربزخ                |
| در دست اقدام | ۱۰- مكافات اعمال                |
| در دست اقدام | ۱۱- چشممه‌های شفا               |
| در دست اقدام | ۱۲- رضایت یار                   |